

راه توده

شماره «۱۰۲»

دوره دوم، آذر ۱۳۷۹

<http://www.rahetude.de>

از بهار ۶۱ تا بهار ۶۲
خیانت به انقلاب با شعار
"مرگ بر توده‌ای" آغاز شد!

(ص ۱۷)

مصاحبه موسوی خوئینی‌ها:

هیچ مقام و مسئولیتی
نباید مادام‌العمر باشد!

(ص ۱۱)

اخبار حاشیه دادگاه
اکبر گنجی

(ص ۳)

گفتگوی رادیویی راه توده:

اگر از جنبش
نمی‌ترسیدند
احتیاج به زندان و
محاكمه نداشتند (ضمیمه)

"بسوی همه‌پرسی" اختیارات "نهاد رهبری"

مسئولیت و قدرت حکومتی باید به آراء مردم متکی باشد!

مجلس ششم به بحث جاری در جامعه، پیرامون نحوه اعمال خواست و اراده مردم ایران برای بازگشت به آرمان‌های اولیه انقلاب ۵۷ پیوسته است. این بحث اکنون، با پیشنهادهای گوناگون در باره اشکال مختلف یک "همه‌پرسی" در سراسر ایران در حال گسترش است.

سه سال و نیم مقاومت در برابر خواست و اراده مردم از سوی طرد شدگان تمامی انتخاباتی که طی سال‌های اخیر در ایران انجام شد، اکنون بحث "همه‌پرسی" را در دستور کار جنبش قرار داده است.

خواست و اراده مردم، در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری به روشن‌ترین وجه بیان شد، اما طرد شدگان آن انتخابات و سپس انتخابات شوراها و مجلس ششم، با توسل به انواع توطئه‌های خونینی که در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت خواهد ماند در برابر این خواست و اراده ایستادند و همچنان به مقاومت در برابر مردم ادامه می‌دهند.

"همه‌پرسی" بعنوان راه‌حلی برای ادامه اصلاحات انقلابی و درهم شکستن ماشین حکومتی مافیای اقتصادی-سیاسی در جمهوری اسلامی به گونه‌ای و در حالی مطرح است، که "محمدخاتمی" در اشاره به همین مقاومت، از محدود بودن اختیارات خود برای جلوگیری از نقض قانون اساسی سخن می‌گوید و مجلس ششم نیز در جستجوی راه‌حلی قانونی برای افزایش اختیارات ریاست جمهوری است. در ادامه بحث‌های مربوط به اختیارات محدود ریاست جمهوری و یافتن راه‌حلی قانونی برای افزایش این اختیارات، که همگی متأثر از مقاومت طردشدگان در برابر اصلاحات مورد نظر و تأیید مردم است، راه‌حل "رفراندم" و "همه‌پرسی" پیرامون اصلاحات مطرح شده است. راه‌حلی که در قانون اساسی نیز پیش‌بینی آن شده است.

صرفنظر از اینکه چنین "رفراندم" و یا "همه‌پرسی" سرانجام و در ارتباط با اصلاحات و یا قوانین مربوط به اختیارات ریاست جمهوری و یا حتی "تجدید نظر در قانون اساسی"، بمنظور ایجاد توازن ضروری بین مسئولیت و اختیارات انجام بشود و یا نشود، آنچه که جنبش عمومی مردم ایران در این مرحله و برای پیشبرد خواست و اراده خویش بر آن پای می‌فشارد، اینست:

حفظ جمهوریت، پاسخگو بودن همه مسئولین در برابر مردم و انتخابی بودن هر چه وسیع‌تر کلیه مسئولین حکومتی و زیر نظارت مردمی قرار گرفتن کلیه ارگان‌های حکومتی و اقتصادی! «(ص ۲)

شبنامه

افشای توطئه

کنفرانس برلین

(ص ۴)

فساد و تبعیض

از صدر به ذیل آمده!

(ص ۷)

جنبش ملی

آذربایجان

در کنار جنبش عمومی مردم ایران

(ص ۳۴)

شکست و پیروزی

در جنبش کارگری ایران

(ص ۲۱)

دیالکتیک

مبارزه اجتماعی

(ص ۹)

جنگ کنسرن‌ها

در انتخابات امریکا

(ص ۳۰)

متن نامه یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران به "رهبر" (ص ۳۷)

بقیه اختیارات رهبر را ... از ص اول

بدین ترتیب و براساس این خواست عمومی مردم ایران، بحث پیرامون افزایش اختیارات ریاست جمهوری، که با مقاومت و جنجال آفرینی مطبوعات وابسته به مخالفان اصلاحات همراه شده، در حقیقت سرآغاز بحث اساسی و اجتناب ناپذیر پیرامون «جمهوریت» و «حکومت» و بحث بر سر اختیارات گسترده‌ایست که در نهادی بنام «نهاد رهبری» متمرکز شده و باید حدود آن به «همه پرسى» گذاشته شود. مردم نه در برگماری رهبر نقش داشته‌اند و نه بر نهادی که حدود ۸۰ درصد اختیارات حکومتی را در اختیار دارد نظارت دارند.

بزرگترین نهادهای اقتصادی، بدون هیچ نوع نظارت و اطلاع مردم به بهانه وابستگی به نهاد رهبری، تحت اختیار مافیای اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی است. نه تنها نیروهای نظامی، (شامل ارتش و بسیج و سپاه پاسداران) بلکه نیروهای انتظامی نیز که قانونا باید زیر نظر وزارت کشور باشد، زیر نظر این نهاد قرار دارند و مردم نمی‌دانند معیارهای جابجائی و برگماری فرماندهان و حدود وظائف آنان چیست؟ وزارت اطلاعات و امنیت در طول دهه دوم جمهوری اسلامی از طریق این نهاد رهبری می‌شده‌است و اکنون که خود مدعی‌اند امریکا و صهیونیسم در آن نفوذ داشته و قتل‌های زنجیره‌ای را سازمان داده‌اند و انواع فساد مالی در آن کشف شده، نه مجلس می‌تواند سؤال کند و نه مردم، زیرا این وزارتخانه با آنکه وزیرش در کابینه دولت است، اما با نهاد رهبری بیشتر سرو کار دارد تا ریاست جمهوری! در همین نهاد یک سازمان ویژه اطلاعاتی برپا کرده‌اند که حجت‌الاسلامی بنام «میرحجازی» آن را هدایت می‌کند و این خود وزارتخانه‌ایست در جوار وزارت اطلاعات و امنیت. همانگونه که در کنار نیروهای انتظامی، واحد ویژه «پاسدار ولایت» ایجاد شده که تحت عنوان لباس شخصی‌ها انواع جنایات را انجام می‌دهد. علاوه بر دستگاه قضائی که خود را تنها پاسخگو به این نهاد می‌داند، دادگاه ویژه روحانیت نیز به هیچ ارگانی جز «نهاد رهبری» خود را پاسخگو نمی‌داند و این درحالی است که آنها خود برپا کننده «نهادرهبری» اند! شورای نگهبان نیز خود را برگمار شده از سوی نهاد رهبری می‌داند و بر فراز هر سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه عمل می‌کند. در هر شهر و شهرستان، امام جمعه‌ای بعنوان نماینده ولی فقیه و رهبر، خود را تنها به نهاد رهبری پاسخگو می‌داند، همانگونه که شورای ائمه جمعه و جماعات خود را وابسته به نهاد رهبری می‌داند! وزارت کشور فاقد بازوی اجرائی، یعنی نیروی انتظامی است، زیرا این بازو نیز زیر نظر و هدایت «نهاد رهبری» است! وزارت خارجه نیز رابطه و موقعیتی شبیه وزارت اطلاعات و امنیت در دولت و نهاد رهبری دارد! وزارت ارشاد اسلامی نیز با وزارتخانه پر قدرت دیگری بنام «شورای تبلیغات اسلامی» باید هماهنگ شود تا زیر ضربه تبلیغاتی نرود! همانگونه که وزارت خارجه باید با دفاتر «نهاد رهبری» در کنار سفارتخانه‌ها و با سازمان‌های عریض و طویل تبلیغات اسلامی در پنج قاره جهان تن به همزیستی بدهد.

محمدخاتمی در نطق خود بمناسبت سالروز ۱۶ آذر و در تشریح اختیارات محدود خود از اصطلاح «دولت در دولت» استفاده کرد. آن دولتی که با اختیاراتی به مراتب بیشتر از اختیارات دولت مورد تأیید مجلس در جمهوری اسلامی وجود و حضور دارد، همین «نهاد رهبری» است. نهادی که مردم نمی‌دانند بودجه آن چه مقدار است و از کجا تامین می‌شود؟ این بودجه کجا و برای چه هدفی خرج می‌شود؟ دخل و خرج بنیادهای مالی وابسته به آن در کجا ثبت است؟

مسئولین و نمایندگان «نهاد رهبری» در تمامی ارگان‌هایی که بر شمرده شد، خود در برگماری «رهبر» در آن مجلس خبرگان رهبری که پس از درگذشت آیت‌الله خمینی تشکیل شد نقش داشته‌اند و بدین ترتیب «نهاد رهبری»، مرکب از مسئولین برگمار شده نهادهای وابسته به نهاد رهبری است و «دولت سایه» بدین ترتیب شکل گرفته‌است. همین

برگمارکنندگان و یا افراد کارگزار آنها، در «مجمع تشخیص مصلحت نظام» سنگر گرفته‌اند. نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، که آخرین انتخابات مربوط به آن را ۵۵ درصد مردم تحریم کردند، چنان دستچین شده‌اند که در صورت بیراهه رفتن «رهبر» از چارچوب منافع طبقاتی برگمارکنندگان رهبر و مافیای اقتصادی-سیاسی بتوان آنها را به اجلاس فوق‌العاده فرا خوانده و رهبر دیگری را برگمار کرد.

بموجب همین ساختار مافیائی «نهاد رهبری» است، که از میان صدها فقیه و آیت‌الله، امثال محمدیزدی و احمدجنتی در شورای نگهبان استوار نشسته و علیه مردم توطئه می‌کنند و بصورت نوبتی نماز جمعه‌های تهران را نیز به تریبون مقابله با مردم تبدیل می‌کنند. رادیو و تلویزیون دولتی را به صدا و سیمای ضد دولت و ضد مردم تبدیل کرده‌اند و آن را ارگانی وابسته به «نهاد رهبری» اعلام داشته و هیچ نظارتی را جز نظارت خویش بر آن قبول ندارند. یکی از بزرگترین نهادهای مالی «کمیته امداد امام» را به یک حزب سیاسی-مولفله اسلامی- سپرده‌اند تا از حساب خارج از نظارت مردم آن، علیه خواست و اراده مردم توطئه کند، تیم‌های ترور سازمان بدهد و آنگونه که گفته می‌شود واحدهای نظامی ویژه وابسته به خود تربیت کند! این نهاد خارج از نظارت مردم به هیچ نهاد قانونی و منتخب مردم حساب «تولیت‌آستانقدس رضوی» را پس نمی‌دهد و آن را خزانه انجمن حجتیه و فراماسونری کرده‌است. همین نهاد تجارت خارجی و داخلی در نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی را مجاز دانست و این ارگان‌های حکومتی را به مافیای اقتصادی وصل کرد تا ابزار قدرت سرمایه‌داری تجاری شود و مردم را تهدید به کودتا و بریدن زبان و دوختن دهان کند. همین نهاد و برپاکنندگان و محافظان آن، قوه قضائیه را به «فرمانداری نظامی» یک حکومت نظامی تبدیل کرده تا مانع تحقق خواست و اراده مردم شود. همه اینها گوشه‌های بسیار آشکار نقض قانون اساسی و اختیارات فارغ از پاسخگویی به مردم در جمهوری اسلامی است. آن تبعیض و فقر و فساد که «رهبر» بدان اعتراف می‌کند برخاسته از ساختار مافیای اقتصادی-حکومتی است و «نهاد رهبری» خود رکن مهمی از این ساختار است.

توازن نیروئی که در سال ۱۳۶۸ امکان داد تا چنین ساختاری شکل بگیرد و شرایطی که امکان رشد چنین ساختاری را فراهم ساخت، اکنون بکلی دگرگون شده‌است. آگاهی گسترده مردم نسبت به ساختار قدرت در سال‌های اخیر چنان وسعت یافته و عزم جنبش مردم برای تغییر این ساختار و دگرگونی ساختار اقتصادی کشور چنان است، که دیگر ادامه حکومت به شیوه گذشته ممکن نیست و مردم زیر بار آن نخواهند رفت. بنابراین، بحث پیرامون اختیارات ریاست جمهوری در واقع بحث پیرامون اختیارات «نهاد رهبری» و ساختار مافیائی قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی است و گریزی از آن نیز نیست. زمان طرح آشکار و قانونی این دگرگونی بسرعت فرا می‌رسد. حتی اگر مجلس نتواند این اختیارات را محدود و نظارت مردم را بر آن حاکم کند. اگر مردم فرصت نیابند تا در یک «همه‌پرسی» قانونی و پیش بینی شده در قانون اساسی این اختیارات را به ارگان‌های قانونی و دولتی باز گردانند، چنین خواستی از دستور جنبش خارج نشده و راه‌ها و اشکال دیگری را برای تحقق آن خواهند یافت.

همگان می‌دانند که حزب توده‌ایران در فراندوم قانون اساسی، شرکت خود در این فراندوم را مشروط به حذف بند «ولایت فقیه» از متمم این قانون در آینده اعلام داشت. این خواست و پیش‌بینی، امروز و متأثر از توازن موجود نیروها و گسترش آگاهی مردم در سال‌های اخیر، بصورت پیشنهاد «همه‌پرسی» پیرامون اختیارات «نهاد رهبری» مطرح است. این که چنین خواستی تا چه مرحله‌ای پیش خواهد رفت بستگی به شرایط روز دارد. بنابراین، بحث پیرامون اختیارات ریاست جمهوری را باید به مسیر واقعی آن، یعنی محدود کردن اختیارات «نهاد رهبری» هدایت کرد.

در حاشیه دادگاه "اکبر گنجی"

چند برگ از پرونده‌های قطور

کرد! مطالبی که پیروز دوانی در داخل کشور می‌نوشت و منتشر می‌کرد نه در حدی توزیع می‌شد که برای حکومت غیر قابل تحمل باشد و نه مطالب و مواضعی که او در برابر انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم اتخاذ کرد مواضعی بود در تائید انتخابات مجلس پنجم و تائید محمدخاتمی. انتخابات مجلس پنجم را در اطلاعیه‌ای بنام "اتحاد دمکراتیک" تحریم آشکار کرد و انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را نیز تحریم تلویحی کرد! او نیز مانند بسیاری از فعالان سیاسی چپ خارج از کشور، بعد از انتخابات چشمش به روی واقعیات جامعه باز شد! شاید در تلاش برای جبران این کج بینی بود که در پی جبران آن به تکثیر و توزیع بی‌پروای نوار سخنرانی آیت‌الله منتظری دست زد!

اکبر گنجی در جریان محاکمه خود همه آنچه را که می‌دانست گفت و وعده داد که در دادگاه مطبوعات بیش از دادگاه انقلاب دهان خود را خواهد گشود. این در حالی است که مطبوعات داخل کشور همه آنچه که او در دادگاه کنفرانس برلین گفت را نیز منتشر نکردند؛ از جمله در باره قتل پیروز دوانی و مجید شریف. گنجی در باره قتل پیروز دوانی گفت که فرمان قتل او توسط حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای صادر شد که رئیس دادگاه ویژه روحانیت است و از رئیس دادگاه اجازه خواست تا جزئیات این قتل را فاش کند، اما چنین اجازه‌ای به او داده نشد.

قاتلین با چه بهانه‌ای وارد خانه فروهرها شدند!

"مجید شریف" را با تزریق آمپول کشتند!

مجید شریف - پیرامون قتل مجید شریف که فتوای قتل او به جرم نوآندیشی دینی صادر شد، در حاشیه دادگاه گنجی جزئیاتی فاش شد که در مطبوعات انعکاس نیافت. از جمله:

« وقتی مجید شریف را، صبح روز حادثه سوار اتومبیل کردند، یکی از سرنشینان سواری مسئول بهداری وزارت اطلاعات و امنیت بود. سرنشینان اتومبیل مجید شریف را که در صندلی عقب اتومبیل و بین دو تن از ربایندگان نشاندند شده بود محکم گرفتند و رئیس بهداری وزارت اطلاعات و امنیت به او آمپول مخصوصی را تزریق کرد که ضربات قلب را بطور ناگهانی بالا می‌برد. دقایقی پس از تزریق این آمپول قلب مجید شریف از حرکت باز می‌ماند و ربایندگان جسد را در گوشه‌ای رها می‌کنند!

حقایق و انحرافات در جزوه ۸۰ صفحه‌ای

اعترافات مجریان قتل‌های زنجیره‌ای!

جزوه ۸۰ صفحه‌ای - بحث پیرامون جزوه ۸۰ صفحه‌ای اعترافات دستگیرشدگان اولیه قتل‌های زنجیره‌ای، از دایره صحت یا عدم صحت بخش‌هایی از این اعترافات، که ظاهراً در زیر شکنجه گرفته شده خارج شده و به انگیزه تهیه و انتشار آن ختم شده است. در این جزوه اطلاعاتی از زبان دستگیر شدگان، پیرامون ترور صیاد شیرازی، خمپاره‌اندازی در تهران، دو انفجار در مشهد - در فلکه آب مشهد و حرم امام رضا - مطرح شده است. حوادث و جنایاتی که عمدتاً آنها را به اسم

فروهرها - در حاشیه دادگاه گنجی، پیرامون اطلاعاتی در باره نحوه قتل شادروان "داریوش فروهر" و همسرش "پروانه فروهر" نیز زمزمه شد. بموجب این اطلاعات، در شب واقعه، تیم مجری فتوای قتل به خانه فروهر مراجعه می‌کند و به این بهانه که به اتومبیل پارک شده در مقابل خانه مشکوک هستند زنگ در خانه را می‌زنند. ابتدا داریوش فروهر در خانه را می‌گشاید و در جریان پاسخگوئی نسبت به مالکیت اتومبیل، پروانه فروهر نیز به او می‌پیوندد. مراجعه‌کنندگان خواهان اسناد و مدارک اتومبیل می‌شوند. پروانه فروهر به داخل خانه باز می‌گردد تا اسناد را بیاورد، در این هنگام مجریان قتل وارد خانه می‌شوند و همراه داریوش فروهر به داخل اتاق کار او می‌روند. در خانه باز می‌ماند و چند تن دیگر از مجریان قتل که بیرون از خانه بودند نیز وارد خانه می‌شوند و بدنبال پروانه فروهر به طبقه دوم خانه می‌روند. در طبقه پائین، یکی از مجریان قتل روی صندلی که مقابل میز کار فروهر قرار داشته می‌نشینند تا با فروهر باصطلاح گفتگو کند و دو تن دیگر به بهانه دیدن عکس‌هایی که بر دیوار اتاق نصب بوده، خود را به پشت سر داریوش فروهر می‌رسانند، یکی دهان او را می‌گیرد و دومی با "کاردی" که همراه داشته سر او را می‌برد و سپس ضربات متعدد به او می‌زند. در طبقه دوم خانه نیز وقتی پروانه فروهر به مراجعین مشکوک شده و بطرف تلفن می‌رود تا آشنایان و دوستان را از مراجعه مشکوک ماموران به در خانه با خبر کند، ماموران اجرای "فتوای" قتل وارد اتاق او شده و با ضربات متعدد کارد وی را نیز به قتل می‌رسانند. فتوای این قتل، توسط علی‌فلاحیان ابلاغ شده بود!

شرح ناتمام قتل "پیروز دوانی"!

پیروز دوانی - این در حالی است که همه شرکت‌کنندگان و حاضران در جلسه دادگاه گنجی می‌دانستند و در حاشیه جلسه زمزمه می‌کردند، که فتوای قتل پیروز دوانی را محسنی اژه‌ای به این دلیل و بهانه صادر کرد که دوانی نوار سخنرانی آیت‌الله منتظری را تکثیر و توزیع کرده بود و اژه‌ای به این بهانه که مسئله مربوط به روحانیت است فتوای قتل دوانی را صادر

در برخی محافل سیاسی ایران گفته می‌شود منتشرکنندگان جزوه ۸۰ صفحه‌ای برای محمدخاتمی پیغام فرستاده‌اند: «اگر قرار باشد وزارت اطلاعات زیر نظر ما نباشد، بهتر است اصلاً نباشد!»

افشای گوشه‌ای از حقایق

توطئه برهم زدن کنفرانس برلین!

بموجب شبنامه‌های افشاگرانه‌ای که حاوی اخبار و اطلاعات حاشیه دادگاه کنفرانس برلین است و در دانشگاه‌های ایران پخش شده: "بهمن برنجیان" و فردی بنام "زواره" در ارتباط با حسین شریعتمداری و قاضی محسنی اژه‌ای، در آلمان نقش سازماندهی و هماهنگ سازی توطئه‌ها را بر عهده دارند!

کنفرانس برلین - در حاشیه دادگاه کنفرانس برلین نیز اخبار و حقایقی مطرح شده که در روزنامه‌های داخل کشور انعکاس نیافته‌است. برخی از این اخبار و حقایق را باید در ارتباط با سازماندهی برهم زدن کنفرانس، رقص، لخت‌شدن و شعارهای "مزدور برو گمشو"، "مرگ بر توده‌ای" مورد توجه قرار داد. همانگونه که توطئه انتقال هزاران ایرانی از طریق شبکه‌های وابسته به توطئه‌گران و مخالفان جنبش در داخل کشور به خارج از کشور را باید در نظر داشت. این شبکه‌ها، که در شماره ۱۰۱ راه‌توده - در گزارش مربوط به شبکه هوایی "ماهان" حقایقی در باره آن افشاء شد، تا کنون هزاران ایرانی را از طریق جمهوری‌های تازه تاسیس فدراسیون سابق یوگسلاوی به اروپا منتقل کرده‌اند. در میان این ایرانیان که برای انتقال هر کدام از آنها چند میلیون تومان پول در داخل کشور دریافت شده، کسانی برای یارگیری و سازماندهی کارگذاشته شده‌اند، که در جریان کنفرانس برلین از این سازماندهی بعنوان یک نمونه موفق استفاده شد و در آینده قطعا و در اشکال و اسامی مختلف برای اجرای سیاست ضد جنبش داخل کشور، در خارج کشور بهره گرفته خواهد شد برخی اطلاعاتی که در حاشیه محاکمات مربوط به کنفرانس برلین در ایران فاش شده و بصورت شبنامه در دانشگاه‌های ایران دست به دست می‌شود بدین شرح است:

فردی بنام "بهمن برنجیان"، از جمله کارگزاران سازماندهی گروه‌های فشار در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی است. او که پیش از انقلاب با ساواک شاهنشاهی همکاری داشته، در جریان دادگاه میکونوس از جمله مدافعان آن تعداد از قاتلینی بود که بدام افتاده بودند. او از داخل کشور و از سوی وزارت اطلاعات و شخص علی‌فلاحیان حمایت می‌شد و امکانات وسیعی برای دفاع از قاتلین در اختیارش گذاشته شد. از طریق "برنجیان" دو میلیون مارک خرج وکیل و شهود دادگاه میکونوس جهت

سازمان مجاهدین خلق انجام دادند و حتی سازمان مجاهدین خلق نیز مسئولیت آنها را پذیرفت، اما اکنون مشخص می‌شود که یا به اسم آنها انجام شده و یا به نوعی و از طریق توابع داخل کشور این سازمان با مرکزیت سازمان مذکور مرتبط بوده‌است. از جمله اطلاعاتی که در جزوه ۸۰ صفحه‌ای منتشر شده، نحوه خروج "مرضیه" خواننده از کشور و پیوستن وی به سازمان مجاهدین خلق است، که دستگیرشدگان اعتراف به سازماندهی آن کرده‌اند.

بخش دیگری از این جزوه شرح مفصلی است از فساد اخلاقی درون شبکه‌های تروریستی که زیر نظر سعید امامی فعالیت می‌کرده‌اند. در این قسمت، از علی‌فلاحیان نامی در میان نمی‌آید و کوشش می‌شود تا حلقه واسط سعید امامی با ستاد بحران و جنایت که علی‌فلاحیان بوده قطع شود. در این جزوه از فردی بنام "خسرو براتی" نام برده می‌شود، که در زمان بازداشت فرج سرکوهی، با پاسپورت او به آلمان سفر می‌کند تا خروج سرکوهی از کشور و حضورش در آلمان در فرودگاه‌های آلمان ثبت شود. همچنین جزئیاتی در باره طرح به دره افکندن مینی‌بوس حامل نویسندگان در راه سفر به جمهوری ارمنستان و قتل "احمد خمینی" با "سم" نیز تشریح شده‌است.

همچنین در این جزوه ضمن شرح انواع رابطه‌های نامشروع بین اعضای تیم‌های زیر نظر سعید امامی، در باره همسر وی بنام "فهیمة" نیز ادعا شده که با نام مستعار و با یک پاسپورت جعلی ترکی، عده‌ای را به کشور ترکیه برده تا دوره ویژه ببینند و از میان این عده برخی نیز برای تماس و دوره‌های بالاتر و گرفتن دستور قتل‌ها راهی اسرائیل شده‌اند.

در این جزوه، جمعا نام ۱۱۳ نفر از ماموران وزارت اطلاعات و امنیت بعنوان اعضای شبکه‌های قتل و جاسوسی ذکر شده‌است. سه تن از کسانی که به جرم اجرای قتل‌ها در زندان بسر می‌برند (خسروبراتی، کاظم موسوی و مهرداد عالیخانی) در نخستین اعترافات خود گفته‌اند، دستور قتل‌ها را از وزیر اطلاعات وقت، یعنی "دری نجف‌آبادی" دریافت داشته‌اند، اما در مرحله بعد گفته‌اند این ادعا را برای خراب کردن دری نجف‌آبادی مطرح کرده‌اند!

بسیاری از اعترافات که منتشر شده، جزئیات بیشتری است از همان اطلاعاتی، که در مقالات و گزارش‌های منتشره در روزنامه‌های توقیف شده بارها بصورت غیر مستقیم مطرح شده بود و منتشرکنندگان جزوه ۸۰ صفحه با آگاهی از این امر، تلاش کرده‌اند با انتشار برخی اعترافات، ستاد "بحران آفرین" را از زیر ضربه خارج کرده و بجای افشای نام و مشخصات صادرکنندگان فتوای قتل‌ها و حلقه‌های اصلی آن ستاد با تیم‌های عامل جنایات، همه سرنخ‌ها را به سعید امامی وصل کنند و اسرائیل و عوامل نفوذی آن در وزارت اطلاعات و امنیت را طراح قتل‌ها قلمداد کنند. دو محور اصلی در این جزوه، ابتدا معرفی کردن اسرائیل بعنوان ستاد رهبری‌کننده جنایات است و سپس تخریب وزارت اطلاعات و امنیت در دوران برگماری حجت‌الاسلام یونسی و آغاز پاکسازی‌ها در این وزارتخانه است. با همین هدف، در جزوه ۸۰ صفحه‌ای که گفته می‌شود "علی‌فلاحیان" و "حسینیان" در انتشار آن نقش اصلی را داشته‌اند، حجت‌الاسلام یونسی، وزیر اطلاعات و امنیت کنونی وابسته به سازمان‌های جاسوسی اسرائیل معرفی شده‌است!

پس از این دیدار ابوالقاسم سرحدی زاده، که از زمان عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی با "رهبر" آشنائی و همکاری نزدیک داشته، بدلیل ناراحتی قلبی روانه بیمارستان می شود.

مسعود دهنمکی یک مصاحبه نسبتاً مشروح با خبرنگاری دانشجویی "ایسنا" کرده است. او در این مصاحبه، پیرامون قتل های زنجیره و در دفاع از این قتل ها و قاتلین گفته است:

«آنها کارشان درست بود، اما هدف کوچک را انتخاب کردند. به گفته رهبر، آنها (قربانیان) افراد دست دوم بودند. باید در اجرای حکم رهبری افراد مهم را از میان بر می داشتند!»

این مصاحبه بدستور بخش قضائی نیروهای مسلح، از سوی خبرگزاری "ایسنا" پخش نشده، اما در محافل سیاسی و دانشگاهی بسیاری از آن با اطلاع هستند.

استناد دهنمکی به سخنرانی "رهبر" است که پس از قتل فروهرها در نماز جمعه دانشگاه تهران گفت: او (فروهر) کسی نبود و با این کار به حیثیت نظام ضربه وارد آمد. ایشان قبل از انقلاب همراه ما در زندان بود، بعد از انقلاب همکار ما بود و بعد مخالف ما شد!

دهنمکی این اظهارات را مبنای مصاحبه خود با ایسنا قرار داده است.

فرشاد ابراهیمی کجاست؟

در محافل سیاسی-مطبوعاتی تهران، از مدتی پیش این سؤال مطرح است که "امیرفرشاد ابراهیمی" کجاست؟ او که از جمله اعضای انصار حزب الله بود، در جریان حمله به کوی دانشگاه و توطئه ترور ناتمام عبدالله نوری در مشهد و سپس در تهران شرکت داشت، اما سرانجام زبان به اعتراف گشود و اصرار بسیاری را در باره این گروه ها و جزئیات ترورها، حمله به کوی دانشگاه و حوادث دیگر فاش ساخت. متن اعترافات وی برای نخستین بار از طریق شبکه اینترنت راه توده پخش شد که همچنان در این سایت و در بخش "دیگر صفحات" قابل دریافت است. اعترافات فرشاد ابراهیمی یکی از مستندترین اعترافات است که تاکنون در باره شبکه های مافیائی جنایت در جمهوری اسلامی فاش شده است. نقش امثال آیت الله جنتی، آیت الله مصباح یزدی، فلاحیان و بسیاری دیگر، بعنوان عوامل اصلی توطئه ها و جنایات در اعترافات او مطرح شده است و به همین دلیل و علیرغم همه کوششی که دادگاه های تحت امر "مدرسه حقانی" کردند، نتوانستند وکیل دانشجویان "رهامی" و خانم "شیرین عبادی" و "تاج زاده"، معاون وزارت کشور را به جرم توزیع کننده نواراعترافات وی راهی زندان کنند، زیرا خود فرشاد ابراهیمی بارها اعلام کرده رهایش کنند تا اسناد و مدارک و شواهد مربوط به اعترافاتش را در اختیار مقامات قضائی بگذارند!

اکنون سه هفته است که پدر و مادر امیرفرشاد ابراهیمی موفق به ملاقات با وی نمی شوند. او را در بند زندانیان محکوم به حبس های طویل المدت و معتادان مواد مخدر نگه داشته اند و اکنون شایع است که در یکی از همین بندها، چند تن از قاتلین زندان، بدستور زندانبانان او را بقتل رسانده اند و خیال دارند این قتل را تحت عنوان "خودکشی" اعلام کنند!

دفاع از قاتلین شد. انتقال این مقدار پول توسط برنجیان خود نشاندهنده اعتمادی بود که به او وجود داشت.

وقتی "کاظم دارابی" به جرم شرکت در جنایت "میکونوس" بدام افتاد، ابتدا زن و بچه او به امان خدا رها شدند. دارابی که در زندان آلمان بود از این ماجرا بشدت عصبانی شده و از طریق برنجیان، برای علی فلاحیان پیغام فرستاد که در دادگاه دهان خواهد گشود. از طریق برنجیان، شخصی بنام "زواره" که مسئول وقت انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان مقیم آلمان بود، بلافاصله یک مقرری ثابت برای خانواده دارابی در نظر گرفته شد. این مقرری بعد شامل حال بقیه خانواده های وابسته به دستگیر شدگان نیز شد.

"بهمن برنجیان" در جریان رفت و آمد به ایران، دو سال پیش توسط وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بازداشت شد تا در باره ارتباط های او در آلمان تحقیق شود. این بازداشت چندان ادامه نیافت و با تلاش و ضمانت "حسین شریعتمداری"، سرپرست موسسه کیهان آزاد شد و بار دیگر بر سر فعالیت های خود در آلمان و کشورهای اروپائی بازگشت و در جریان کنفرانس برلین نقش بسیار فعالی را ایفاء کرد و به همین دلیل روزنامه کیهان، از پیش آمادگی کامل برای استقبال از جنجال آفرینی در کنفرانس برلین را داشت و خوراک تبلیغاتی را که از پیش تدارک دیده بود بلافاصله در اختیار دیگر مطبوعات وابسته به جناح راست گذاشت.

تمرین اولیه برای برهم زدن کنفرانس برلین را، سازمان هایی که برنجیان بوجود آورده در ارتباط با سفر محمدخاتمی به برلین انجام دادند، اما از بیم پلیس امنیتی آلمان بسیار با احتیاط عمل کردند و سرانجام نیز استقبال بسیار ضعیفی توسط نمایندگی جمهوری اسلامی در برلین از خاتمی بعمل آمد.

اکنون برنجیان، ظاهراً از کارمندی کنسولگری جمهوری اسلامی در آلمان استعفا داده و حتی گویا با فشار اصلاح طلبان درون وزارت خارجه و وزارت اطلاعات و امنیت او را کنار گذاشته اند، اما وی به کارهای سابق خود در خانه اش در برلین ادامه می دهد. او خانه ای به مبلغ ۸۰۰ هزار مارک در برلین خریده و در آن زندگی می کند و همچنان از حساب های بانکی که در اختیار دارد برای ادامه فعالیت هایش استفاده می کند. وی اکنون مستقیماً با "محسنی اژه ای"، رئیس دادگاه ویژه روحانیت در ارتباط است و بودجه ای از طریق وی در اختیارش گذاشته شده است!

در برخی محافل مطلع گفته می شود: کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم، سرانجام گزارش نهائی مربوط به حمله به خوابگاه دانشجویان، ترور حجاریان و حوادث خرم آباد را تهیه کرده و پیش از قرائت در مجلس، در اختیار محمد خاتمی گذاشته است. در این گزارش اطلاعاتی نیز در باره قتل های سیاسی-حکومتی وجود دارد که در ارتباط است با حوادث یاد شده در بالا. نسخه ای از این گزارش توسط "علی ربیعی" (صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه "کاروکارگر"، مشاور ریاست جمهوری و عضو منتخب ریاست جمهوری در نخستین کمیسیون تحقیق پیرامون قتل های زنجیره ای) و "ابوالقاسم سرحدی زاده" (نماینده مجلس ششم و دبیر حزب اسلامی کار و از اعضای رهبری حزب ملل اسلامی که ۱۴ سال در زندان شاه بوده) نزد مقام رهبری برده می شود. در این ملاقات "رهبر" از آوردگان گزارش می خواهد که آن را همانجا برای وی بخوانند. در گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس بارها از "میرحاجی" منشی رهبر و "دفترشما" بعنوان مطلع و هدایت کننده رویدادها یاد می شود. پیش از تمام شدن گزارش، "رهبر" با پرخاش می گوید: «یکدفعه بگوئید خود شما»

در غیاب مطبوعات افشاگر، قاتلین و مجرمین بالای منبر رفته‌اند!

عده‌ای از "در" رانده، از "پنجره" وارد می‌شوند!

عباس عبدی، عضو سابق شورای سردبیری روزنامه سلام و عضو کنونی شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، کوتاه و گزیده سخن می‌گوید، گرچه زیاد سخنرانی می‌کند و از گفتگوهای کوتاه با مطبوعات نیز پروا ندارد. از نخستین کسانی است که با برنامه تبدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی مخالف بود و در روزنامه سلام نیز در این ارتباط بارها مقاله نوشت. به جرم همین مخالف‌خوانی نیز ۸ ماه زندانی شد. در خیابان بازداشت شد و به خانه‌های امنیتی علی فلاحیان، غلامرضا نقدی و سعید امامی برده شد. گوش شنوا دارد، اما یک گوش را در همان ۸ ماهی که در زندان امنیتی بود از دست داد! خنده را کمتر بر چهره سنگی او دیده‌اند. می‌گویند بندرت می‌توان عکس‌العمل خبر و یا رویداد خوبی و یا بدی را بر چهره او دید!

اخیرا در یک سخنرانی کوتاه و بدون آنکه نام کسی را بر زبان آورد گفت: «عده‌ای، وقتی از یک در رانده می‌شوند، از در دیگری وارد می‌شوند» این جمله، حکایت کاملی است از آنچه و آنکه مردم در جمهوری اسلامی می‌خواهند و آنچه و آنکه به مردم تحمیل می‌شود. مثلا مردم به ناطق نوری رای نمی‌دهند، اما او را در مقام ریاست مجلس حفظ می‌کنند و بعد از شکست روحانیت مبارز و مولفه اسلامی در انتخابات مجلس ششم، او را مشاور عالی رهبر می‌کنند!

هاشمی رفسنجانی را مردم تهران دست رد بر سینه‌اش می‌گذارند و به مجلس ششم نمی‌برند، اما در مقام رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام قانون از تصویب می‌گذرانند!

آیت‌الله محمدیزدی زیر فشار سنگین مردم از راس قوه قضائیه کنار می‌رود، اما در شورای نگهبان جاسازی می‌شود و علیه مردم خط و نشان می‌کشد!

رهبران مولفه اسلامی در انتخابات مجلس پنجم شکست می‌خورند، اما دبیرکل و دبیر اجرایی آن در راس کمیته امداد، معاونت قوه قضائیه و دهها پست و مقام دیگر باقی می‌مانند.

آنها که در نماز جمعه‌های تهران بنام مردم سخن می‌گویند و وعده انتقام از رای ندادن مردم به آنها و همفکرانش را می‌دهند، همگی از جانب مردم و در فرصت‌ها و مهلت‌های مختلف طرد شده‌اند و حضورشان در نماز جمعه‌ها، رونق این مراسم را به صفر نزدیک کرده‌است، اما همچنان تنگ بدست در نماز جمعه حاضر می‌شوند.

مردم در مشهد فریاد می‌زنند «نه شاه می‌خواهیم نه واعظ»، اما واعظ به حکومت در خراسان ادامه می‌دهد.

فرمانده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی که در دادگاه به ۸ ماه زندان قطعی محکوم شده، در خرم‌آباد جنایت می‌آفریند و تازه وقتی

بجای رفتن به زندان و طی دوران محکومیت فقط تعویض می‌شود، با همان درجه و منزلت به پست دیگری در نیروهای انتظامی منتقل می‌شود! موسسه انتشاراتی کیهان، که در نوع خود بزرگترین موسسه انتشاراتی خاورمیانه محسوب می‌شود، به موسسه‌ای ورشکسته تبدیل شده است. روزنامه‌ای که در آن منتشر می‌شود به زحمت ۱۰-۱۲ هزار شماره به فروش می‌رود و بقیه‌اش را در زندان‌ها، هواپیماها، ادارات، نهادهای دولتی، سپاه و نیروهای انتظامی مجانی تقسیم می‌کنند. علیرغم این ورشکستگی اقتصادی و رسوائی سیاسی و جنائی سرپرست آن "حسین شریعتمداری"، باز هم او در مقامش باقی می‌ماند و ضمن افتخار به تهیه فیلم هویت که در واقع کیفرخواست قتل‌های زنجیره‌ای بود، وعده تهیه سری دوم و سوم این برنامه را می‌دهد!

حجت‌الاسلام دری نجف آبادی زیر فشار سنگین افکار عمومی، بدلیل نقشی که در قتل‌های زنجیره‌ای داشت از وزارت اطلاعات و امنیت کنار می‌رود، اما در شهرری نماز جمعه می‌خواند، عضو مجلس خبرگان رهبری شده و دیوان عدالت اداری را هدایت می‌کند!

علی فلاحیان با سنگین‌ترین پرونده فساد جنسی و مالی و در حالیکه تحت پیگرد جنائی است، وقتی از راس وزارت اطلاعات کنار گذاشته می‌شود، به عضویت مجلس خبرگان رهبری در می‌آید.

مردم دلشان می‌خواهد محمد خاتمی در نماز جمعه‌ها حاضر شده و صحبت کند، اما بجای او آیت‌الله مصباح یزدی را به نماز جمعه‌های تهران می‌برند تا وعده انتقام و قتل و کشتار بدهد!

مردم مذهبی آیت‌الله منتظری را شخصیتی صادق و پاک تشخیص داده و مشتاق حرف‌ها و نظرات او هستند، اما بجای وی آیت‌الله مکارم شیرازی میدانند می‌کند و برای مجلس نامه تهدید آمیز می‌نویسد.

مردم روزنامه‌ها و نشریاتی را که بعد از انتخاب محمد خاتمی منتشر شد، می‌خریدند و برای خرید آن صف می‌بستند. آنها را بسته‌اند و بجای آن روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی و رسالت و هفته‌نامه جام جم و روزنامه جام را منتشر می‌کنند و با دهن کجی به مردمی که این روزنامه‌ها و نشریات را نمی‌خرند و روی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها می‌مانند، از قول آنها هر شب در تلویزیون خبر نقل می‌کنند!

حسینیان و فلاحیان را مردم دو تن از آمرین قتل‌های زنجیره‌ای می‌شناسند، اما آنها در شهرهای مختلف سخنرانی می‌کنند و افشاکندگان آنها زندانی شده‌اند! و از سخنرانی امثال مهندس سبحانی جلوگیری می‌کنند!

علی فلاحیان به اتهام انواع انحرافات جنسی باید به پای میز محاکمه کشیده شود، اما حجت‌الاسلام اشکوری به بهانه بیان این جمله که "چادر نباید اجبار باشد" به زندان افتاده و کیفرخواست ارتداد برایش صادر کرده‌اند!

رهبر در دیدار آخر خود با عده‌ای دانش آموز که به دیدارش برده‌اند، با انتقاد از استقبالی که در شهرهای مختلف از حجت‌الاسلام کدیور پس از پایان دوران محکومیتش می‌شود و یا حمایتی که از حجت‌الاسلام رهامی، وکیل دانشجویان مضروب حمله به کوی دانشگاه می‌شود و استقبالی که از کتاب دفاعیات عبدالله نوری شده می‌گوید: «وقتی قوه قضائیه کسی را محکوم می‌کند تا توبه کند و متنبه شود، کسانی از این محکومین تجلیل می‌کنند»

رهبر نمی‌گوید که بعنوان فرمانده کل قوا، چرا غلامرضا نقدی، فرمانده حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی برای متنبه شدن و توبه به زندان نمی‌رود تا دوران محکومیتش را سپری کند!

عبدی راست می‌گوید، آنهایی که از یک در رانده می‌شوند، از در دیگری وارد می‌شوند. البته او نمی‌گوید این در دوم به کجا راه دارد!

از یک نامه رسیده

فساد و تبعیض از صدر به ذیل آمده!

جریان داشته و چگونه فیصله یافته که به سود جیب هر دو طرف و به زیان جیب مردم ایران پمپ‌های چکی رفت و پمپ‌های کسره‌ای جای آن آمد! حالا تعداد جایگاه‌ها از ۴۰ به ۱۲۰ رسیده‌است و اگر پمپ‌های شهرستان‌ها را هم به آن اضافه کنیم آنوقت معلوم می‌شود رقابت بر سر واردات بی درو پیکر چگونه مثل زالو بودجه مملکت را می‌بلعد و به جیب واردکنندگان حکومتی سرازیر می‌شود.

رئیس مجلس - وقتی نامه رهبر به مجلس و متوقف ماندن طرح تجدید نظر در قانون مطبوعات از طریق مطبوعات و رادیو پخش شد، بحث پیرامون این نامه و نقش "رهبر" همه‌جا گیر شد. خیلی از مردم داخل کشور نقش رئیس مجلس در ارتباط با خواندن این نامه از پشت تریبون مجلس را مثبت ارزیابی کردند و آن را حادثه‌ای می‌دانستند که چشم و گوش توده مردم را باز کرد. شبی که این نامه در مجلس خوانده شد رادیوهای فارسی زبان انواع تفسیرها را در این ارتباط پخش کردند، اما این تفسیرها ارتباطی با ارزیابی خود مردم داخل کشور نداشت. حتی روز بعد از خوانده شدن این نامه در مجلس، از زبان خیلی‌ها در تهران شنیدیم که کروی را با اشاره به تاریخ صدر اسلام "امرعاص" خطاب می‌کردند و آیت‌الله جنتی را، که ذوق زده از رئیس مجلس تقدیر کرده بود فردی که به دام کروی افتاد. (♦)

روی دیوارها - بعد از گذشت بیش از یک دهه، در اوائل شهریور ماه گذشته اعلامیه‌هایی روی دیوار برخی محلات تهران به چشم می‌خورد که اسامی قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در آنها نوشته شده بود. ردیف اول اسامی قربانیان به نام توده‌ای‌ها تعلق داشت که حدود ۳۰۰ اسم می‌شد!

اواسط شهریور، برای نخستین بار مراسم بزرگداشت قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در گلزار خاوران و با شرکت نزدیک به ۴۰۰ تن از بازماندگان قربانیان و برخی دوستان، آشنایان و انگشت شماری از یاران آنها برگزار شد.

پالایشگاه نفت - برای کاری، بعد از چند سال به پالایشگاه نفت رفتیم. با این پالایشگاه و مسائل آن آشنا بودم. حدود ۲۰ نفر از کارکنان آن بدون هیچ پرده پوشی در باره اعتیاد خود سخن می‌گفتند و ۱۰ الی ۱۵ تن هم از آن بیم داشتند که مصرف تفریحی مواد مخدر سرانجام به اعتیادشان ختم شود. تا چند سال پیش حتی یک نفر از آنها به فکرش هم نمی‌رسید در یک جمع تحصیل کرده و متخصص چنین تعدادی مصرف کننده مواد مخدر پیدا شود. این را می‌نویسم تا بدانید که وقتی حجت‌الاسلام زم می‌گوید روزانه ۵ هزار کیلو تریاک در تهران مصرف می‌شود، حرف بی‌زمینه‌ای نزنه، اغراق هم نکرده و اگر ایراد به این اعتراف او وارد باشد آمار پائین او از میزان مصرف تریاک است و گریز از بیان دلیل شیوع اعتیاد در جامعه. جالب است که روزنامه کیهان بعدا حجت‌الاسلام زم را متهم به دروغ‌گویی کرد و نوشت که در تهران فقط ۲ هزار معتاد وجود دارد! البته شاید منظور او تعداد معتادان زندان اوین باشد، زیرا سرپرست این روزنامه (حسین شریعتمداری) برای عبور از دروازه‌های زندان اوین و سرکشیدن به سلول‌های انفرادی و بندهای عمومی آن کارت سفید دارد! گسترش اعتیاد، در کنار گسترش فحشاء پدیده‌ایست که به محض حضور در خیابان‌های می‌توان آن را مشاهده کرد و ابعاد آن را حدس زد!

♦ امرعاص، مشاور معاویه و یکی از زیرک‌ترین سیاستمداران صدر اسلام بود.

فساد و تبعیضی که اکنون حتی از زبان "رهبر" بدان اعتراف می‌شود، از صدر آغاز می‌شود و به ذیل می‌رسد! آنچه که در صدر است در قامت ارقامی نجومی می‌گنجد و آنچه که به ذیل می‌رسد تکاپویی است که برای لقمه نانی بیشتر و یا پرداخت اجاره‌خانه عقب افتاده، بنیان فرهنگ سنتی ایرانیان را برباد داده‌است. ترحم و انسانیت در سایه موعظه‌های روحانیونی که روزهای جمعه در تهران بالای منبر می‌روند به نابودی کشانده شده‌است و بی‌رحمی و شقاوتی که در زندان‌ها اعمال شده و می‌شود، اکنون سال‌هاست که جای پای خود را در تمامی رویدادها نشان می‌دهد. بسیاری از قتل‌ها و جنایات غیر سیاسی که در سال‌های اخیر روی داده، توأم با شکنجه، کشتار فجیع و بی‌رحمی کم سابقه‌ایست، که بندرت در چنین وسعتی سابقه داشته‌است و این نیست مگر رسوخ همه آنها از صدر به ذیل!

گزارشی را که در زیر می‌خوانید گوشه‌های بسیار ناچیز و کم رنگی از این فساد و تبعیض را منعکس می‌کند.

«فروگاه مهر آباد - هنگام خروج از فرودگاه مهرآباد ۲۰ کیلو اضافه بار داشتم که با ۶۰ هزار تومان بابت آن پرداخت می‌کردم. مسئولین بار خواستند تا خودم جمع و تفریق کرده و پول را پرداخت کنم تا بار را در مقصد تحویل بگیرم. بعد از چانه‌زنی ۶۰ هزار تومان به ۱۰ هزار تومان رسید و با رئیس قسمت و نه مامور وزن بار توافق حاصل شد و کتاب‌هایی را که اضافه بار من حساب شده بود با خود آوردم.

بنزین دزدی - تا حدود ۱۰ سال پیش تعداد پمپ بنزین‌های تهران از ۴۰ جایگاه تجاوز نمی‌کرد، اما بنابر تصمیم مقامات قرار شد این جایگاه‌ها بیشتر شود و به همین خاطر تعداد زیادی دستگاه پمپ بنزین دو طرفه از جمهوری چک خریداری و وارد کشور شد. این پمپ‌ها با هزینه زیادی خریداری شد و در جایگاه‌های قدیمی و جدید لوله کشی شده و کار گذاشته شد. بعد از مدتی بدستور شرکت نفت این پمپ‌ها جمع آوری شد و لوله‌ها نیز از زیر خاک بیرون کشیده شد. خیلی‌ها فکر کردند تهران به جایگاه‌های بیشتر و پمپ‌های دو طرفه احتیاج ندارد و به همین دلیل پمپ‌های چکی جمع آوری شده‌است، اما بعد از مدتی معلوم شد خیر! پمپ‌های جدیدی که از کشور کره جنوبی وارد شده بود جایگزین پمپ‌های چکی شد. پمپ‌های چکی سر از انبار در آوردند و در این میان معلوم نشد چه دعوائی بین آنها که می‌گویند درد اسلام و ارزش‌های دینی را دارند

زیر پوست شهر

آسمان در سراسر ایران ابری است، اما نشانه‌های رعد و برق در تهران دیده می‌شود. پوست هر حادثه و خبری را که می‌شکافی، زیر آن فساد، فحشاء، فقر، خشم و نفرت نهفته است. خبرها آینه‌اند. پشت این آینه را با جیوه نیالوده‌اند، بلکه با تجربه پوشانده‌اند!

باز انتشار این اخبار و گزارش‌ها نیازمند هیچ نوع تفسیر و تحلیلی نیست. آینه در هیچ تعریفی نمی‌گنجد، چرا که خود "تعریف" است! یادداشت‌های کوتاهی را که در زیر می‌خوانید، از میان نامه‌ها و گزارش‌های دریافتی تنظیم شده و امید است که در هر شماره ادامه یابد:

اعتراض - بلندی کوه‌های اطراف تهران سفید پوش شده، اما نه مثل آن سال‌ها. جمعه به کوه زد، از گلاب دره به بالا. حالا در آنجا سدی زده‌اند. یاد آن روزهای دور هستیم. جمعه بعد از خبر اعدام این و آن، بچه‌ها، همه از این مسیر می‌آمدند که خلوتر بود و می‌شد در جوار قصر شاه زیر لب زمزمه کرد:

- باز آن دژخیم پلید، از گلستان خلق
و آنوقت دسته جمعی می‌خواندند:

- مرا ببوس، برای آخرین بار

حالا آن بچه‌ها، در سحرگاه‌های خونین رژیم شاه و در شب‌های تیره و در خون خفته جمهوری اسلامی به افسانه و تاریخ پیوسته‌اند، گرچه سایه شان بر برف‌های نشسته بر یال‌های بلند توچال و البرز پیداست!

- همه چیز تمام شده؟

از خودم می‌پرسم و پاسخ را از دور می‌شنوم:

- ای ایران، ای مرز پرگهر

پشت سرم، تند و چالاک می‌خوانند و بالا می‌آیند. سر را بر می‌گردانم: جوانند و شاداب. کوله پستی و کفش کوه و کلاه صمدی ندارند، اما مصمم‌اند و معترض. در یکی از گذرگاه‌های بلند می‌ایستند تا نفس تازه کنند. دختری از میانشان اطراف را نگاه می‌کند و می‌خواند:

- سراومد زمستون شکفته بهارون

و دیگران با او دم می‌گیرند. بی اختیار بر سر سنگی می‌نشینم و سر را بالا می‌گیرم تا قله را ببینم. سایه‌های روی برف جان می‌گیرند، بچه‌ها را می‌بینم که یکی یکی می‌شوند. از اطراف دوان دوان می‌آیند و به آنهایی می‌پیوندند که پشت سرم آواز می‌خوانند:

- گل سرخ خورشید باؤمد شب شد گریزان

آهسته از روی سنگ بلند می‌شوم و با احتیاط گذرگاهی را که از سال‌های ۳۰ تا حالا زیر پای چهار نسل کوبیده شده بطرف قله توچال ادامه می‌دهم. نفسم تا قله خواهد کشید؟ نمی‌توانم بخوانم، اما اندیشه‌ام را با خودم زمزمه می‌کنم:

ایران را، انقلاب را، اندیشه را نمی‌توان کشت!

زیر پوست شهر - تهران این روزها در تسخیر فیلم "زیر پوست شهر" به کارگردانی رخشان بنی‌اعتماد است، که در همان ابتدای انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری ساخته شده بود، اما تا حالا جلوی نمایش آن را گرفته بودند. با اینکه تلویزیون تبلیغ این فیلم را ممنوع کرد تا

مانع فروش آن شود، اما همان روز اول نمایش فیلم، مردم و بویژه جوانان به سینماها هجوم بردند. یکی از هفته‌نامه‌های نیمه سینمایی نیمه هنری رقم فروش روز اول نمایش فیلم را ۷ میلیون تومان نوشت و اینکه چنین فروشی از زمان نمایش فیلم "قیصر" تا امروز تکرار نشده است.

فیلم داستان زندگی زنی کارگر است که نقش او را "گلاب آدینه"، بازیگر قدیمی سینما و تاتر ایران ایفاء می‌کند. پسر این زن عباس - که بازیگر نقش او "محمد رضا فروتن"، بازیگر جوان سینماست، قصد ازدواج دارد، اما قادر به تامین هزینه آن نیست. او بناچار در مناسبات دلالی قرار می‌گیرد و سپس فیلم با او به زیر پوست شهر می‌رود و چهره فقرزده و فساد گرفته آن را نشان می‌دهد و در ادامه، به ریشه‌های آن می‌رسد. ریشه‌هایی که در مناسبات دلالی وابسته به سیستم سرمایه‌داری دلالی حاکم در داخل و سرمایه‌داری جهانی دارد.

زن کارگر-طوبا- مسیری مخالف پسر خود را می‌رود و در جریان مسائل اجتماعی به آگاهی می‌رسد و در پایان فیلم رو به دوربین می‌گوید که برای نجات از این وضع به "خاتمی" رای می‌دهد.

در این فیلم برای اولین بار سیمای قربانیان جوان و به فحشاء کشیده شده در جمهوری اسلامی نشان داده می‌شود. در صحنه‌ای که دختر گمشده ۱۷ ساله، برای تن فروشی در پارک ملت دیده می‌شود، بغض تماشاگر به گریه مبدل می‌شود.

دو کتاب - زیر بارانی که بالاخره در تهران می‌بارد، وارد کتابفروشی می‌شوم. پسر جوانی پشت دکل ایستاده سلام می‌کند. جواب می‌گیرم. سراپایم را ورنه‌انداز می‌کند:

- همه جور کتاب دارم. ممنوع

- کتاب‌ها را ورق می‌زنم. یک کتاب می‌گذارد جلویم:

- شعرهای گوگوش همه‌اش اینتو چاپ شده بدون اسم.

کتابی است کم حجم با چاپ خوب. جلد نفیس به نام "همسفر" ترانه‌های یادگار.

ورق می‌زنم. همه ترانه‌های گوگوش را چاپ کرده

پسر جوانی داخل می‌شود. از سلام پیداست آشنا هستند.

فروشنده از زیر پیشخوان بسته‌ای را به او می‌دهد:

- دو تا است! درسته؟

- دست می‌دهند و پسر می‌رود. فروشنده می‌گوید:

- پر فروش‌ترین کتاب ماست. تولدی دیگر را می‌گوید. نوشته

شجاع‌الدین شفا که با چاپ افسه و به قیمت ۳ هزار تومان عرضه

می‌شود. جوان‌ها آنچه را ضد مذهب است می‌بلعند.

رنگی شده - لبنیاتی محله، مثل اغلب لبنیاتی‌های تهران اسمش شده "سوپر" و پر از آدم است. فروشنده طبع طنز دارد، اما گزنده‌تر از سیدابراهیم نبوی و فارغ از هر مرز قرمزی.

همانطور که حساب می‌کند، روزنامه را ورق می‌زند. بقیه پولم

را می‌گیرم و روزنامه را زیر و رو می‌کنم. کیهان است با عکس چهار رنگ

رهبر! فروشنده بی آنکه چیزی پرسیده باشم با صدای بلند می‌گوید:

- رهبر رنگی شده

یک شوخی ساده! - سلاح قدیمی مردم ایران با برندگی تمام

دست بدست می‌شود. در تاکسی جوانی از کنار دستی‌اش می‌پرسد:

- می‌دونی پشت حضرت محمد چی بود؟

- نه!

- نماینده مقام معظم رهبری در صدر اسلام

دیالکتیک مبارزه اجتماعی!

ک. رحمانی

دیالکتیک مبارزه در شرایط کنونی جامعه ایران به معنای مبارزه طبقات و اقشار مختلف مردم در بطن جامعه و انعکاس و بازتاب آن در تغییر توازن طبقاتی در حاکمیت است.

معنای این سخن آنست که مبارزه و جنبش اجتماعی کنونی در ایران، برای دستیابی به حقوق خود و استقرار دموکراسی خویش در جامعه، نه تنها از نظر ترکیب اجتماعی نیروهای شرکت کننده در آن، بلکه از نظر آماجها و کیفیت خود متنوع است و خواه ناخواه بخشی از حاکمیت و نیروهای حاضر در آن را نیز در بر می‌گیرد. این دیالکتیک و گستره جنبش، جهت طرد ارتجاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از حاکمیت یک ضرورت تاریخی است و برای پیروزی آن باید کوشید. تردید نیست که عمل آگاهانه توده‌ها، ارتباط مستقیم به گسترش آگاهی عمومی جامعه از ماهیت نیروهای بازدارنده تحولات دارد. این آگاهی، عنصر ذهنی را در تکامل اجتماعی ارتقاء می‌بخشد. اکنون در جامعه ما شاخص‌هایی که نمودار آمادگی عینی برای گذار از مرحله کنونی است را در چشم‌انداز دموکراتیک قرار داده است. این، بدان معنی است که نیروهای تعیین کننده برای دگرگونی‌های دموکراتیک و احقاق حقوق پایمال شده توسط دو ارتجاع مذهبی و اقتصادی در صحنه مبارزه حضور دارند. هرگز نباید فراموش کرد که قدرت آفرینش همواره در دست‌های پرتوان توده‌های مردم است. همین قدرت آفرینش و همین حضور در صحنه، طی چهار سال گذشته استوارترین سد راه موفقیت کامل توطئه‌ها و توطئه‌گران بوده است. آن قتل عامی که توطئه‌گران برای تحقق آن چهار سال است لحظه شماری می‌کنند، متأثر از همین دست‌های پرتوان تاکنون نتوانسته به اجرا درآید. فراز و فرودهایی که مجلس ششم در ۸ ماه گذشته پشت سر گذاشته نیز به نوعی بازتاب دهنده دیالکتیک مبارزه اجتماعی، یعنی مبارزه در بیرون از حاکمیت و بازتاب آن در درون حاکمیت است.

آیا این رابطه دیالکتیکی، و یا به زبانی دیگر "دیالکتیک مبارزه" می‌تواند و باید تا رسیدن به لحظه حل تضادی که این رابطه بر مبنای آن قرار دارد شکل معینی از اشکال متنوع کنش‌ها و تنش‌ها را حفظ کند؟ آنها که به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهند، فراموش می‌کنند که این دیالکتیک بازتاب دهنده تضادی است که بر سر راه تکامل همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه ایران قرار دارد. آنچه اجتناب ناپذیر است حل تضاد عمده‌ایست که امروز بر سر راه این تکامل اجتماعی قرار دارد، نه اشکال مبارزه در بطن "دیالکتیک مبارزه". بنابراین اشکال مبارزه می‌تواند تغییر، تکامل و یا ادامه یابد، این امر بسته به کارایی این ابزار برای حل تضاد موجود اجتماعی است. روند چند ساله رفرم و اصلاحات نشان داده است که نباید تصور کرد که این روند همواره بر محور مسالمت آمیز طی خواهد شد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین نکته‌ای که برای تغییر ابزار مبارزه باید بدان متکی بود، پذیرش شکل جدید مبارزه از سوی توده‌های وسیع مردم و فراهم بودن زمینه عینی آنست؛ در غیر اینصورت مشی جدا از توده‌ها و چپ‌روی‌ها و ماجراجویی‌ها میدان را در قبضه خود خواهد گرفت و آنچه بدست خواهد آمد، آن نخواهد بود که ادامه بخش و تشدید کننده روند

دیالکتیک مبارزه باشد. با همین شناخت و درک است که از هر فرصتی برای افشاگری اقتصادی و سیاسی و بسیج مردم، سنجش موقعیت و آماده‌سازی مردم برای تشدید پیکار در اشکال متنوع باید استفاده کرد. هر شعار و پلاتفرمی به این ضرورت باید پاسخ بگوید، تا «طبقه حاکم و ... کاهنان اعظم معبد ... را که برای حفظ منافع طبقاتی خویش، در عرصه انقلاب و به کمک شعار مالکیت، خانواده، مذهب نظم و آرامش» (نقل از مارکس) دست‌آوردها و آرمان‌های انقلاب را پایمال کرده‌اند از مسند قدرت به زیر بکشند. برای این هدف، همچنین باید از ارزش‌های دفاع کرد که منافع اکثریت مردم را بازگو می‌کند و در خدمت "دیالکتیک مبارزه" است.

مسئله دیگر آنست که چگونه می‌توان انرژی متمرکز شده جنبش مردم برای اصلاحات را در مسیری هدایت کرد که در صورت تغییر اشکال مبارزه، این انرژی ذخیره شده به فاجعه‌ای برای میهن ما تبدیل نشود و تمامیت ارضی کشور را تهدید نکند! با این توصیف، وظیفه غامضی در برابر همه پیشگامان مبارزه‌ایست که دیالکتیک آن بسیج و حضور توده مردم در صحنه و تحمیل تغییر طبقاتی در حاکمیت است و حتی لحظه‌ای را نباید برای سازماندهی و تاثیر گذاری بر این روند از دست داد.

وظیفه دیگری که در برابر مترقی‌ترین نیروهای حاضر در جنبش قرار دارد، پررنگ‌تر کردن بی‌وقفه آماج‌های دموکراتیک برای توده مردمی است که در صحنه حضور دارند. این آماج‌ها، در عین حال که جنبش را به عمق بیشتر هدایت می‌کنند، عقب نشینی حاکمیت در برابر خواست‌های روز جنبش را، نیز تسهیل می‌کند. تاریخ بسیار به یاد دارد که طبقات حاکمه، هر گاه که جنبش‌ها جهت رادیکالیسم را طی می‌کنند، بیمناک از این روند، به عقب نشینی محدود برای از دست ندادن همه آنچه که در اختیار دارند تن می‌دهند، به این امکان، - حداقل به عنوان یک امکان - باید بهاء داد.

برجسته کردن خواست‌های دموکراتیک و بردن آن به میان توده مردم، در عین حال که انرژی انقلابی توده‌ها را به نیروی مادی و سازمانی تبدیل می‌کند، به نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی نیز فرصت نمی‌دهد تا آلترناتیوهای رفرمیستی را بعنوان ابزاری برای گمراه ساختن مردم و یا ایجاد فرصت برای خویش جهت بیرون کشیدن خود از زیر ضربات جنبش به خدمت بگیرد. نشانه‌های بسیار جدی امروز در جامعه ایران مشاهده می‌شود که همگی حکایت از ظرفیت جنبش مردم برای تحقق خواست‌های بنیادین جهت تغییرات مهم در ساختار اقتصادی و سیاسی ایران است. هر اندازه بر این خواست‌ها بیشتر تاکید شود، توده‌های بیشتری وارد میدان پیکار می‌شوند و این حضور در صحنه ضامن پیروزی است.

آنچه که وظیفه نیروهای پیشرو و یا رهبران مرحله‌ای یک جنبش را تعیین می‌کند، درک عمیق از واقعیات و توازن نیروها و آمادگی توده‌های مردم برای فداکاری در راه آرمان‌هایشان است. بزرگترین آفت برای یک جنبش دموکراتیک و انقلابی گرفتار آمدن رهبران آن در چنبره "اراده گرائی" یا "ولونتاریسم" است. اراده گرائی و سکتاریسم گاه موجب فاصله‌های نجومی بین رهبران و توده‌های مردم می‌شود. این خطر چنان سم مهلکی است که مارکس آن را در حد تضاد در یک جنبش یاد کرد و در تشریح آن نوشت «بین جنبش سکتاریستی و جنبش طبقاتی تضاد وجود دارد». پیرامون همین آفت و ضرورت حرکت گام به گام مردم، آگاه‌سازی آنها و بسیج و سازماندهی آنها، لنین نوشت: «آموزش واقعی توده‌ها هرگز از مبارزه مستقل سیاسی و به خصوص مبارزه انقلابی آنها جدا نیست. فقط مبارزه به توده‌های استثمار شونده آموزش می‌دهد، فقط در مبارزه است که توده‌ها نیروی خود را باز می‌شناسند، افق دیدشان باز می‌شود، بر توانایی آنها افزوده می‌شود و ذهن روشن اراده‌شان را تقویت می‌کند.»

همه این مجموعه در همان "دیالکتیک مبارزه" جای می‌گیرد و نبرد طبقاتی را هویت می‌بخشد!

جنگ جدید خاور میانه در کدام مرز متوقف خواهد شد!

**"عصر ما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان
برگردان: خ. یاشار**

دولت اسرائیل مرتکب اشتباهات متعددی شد. این اشتباهات با اجازه به "آریل شارون" برای بازدید از مساجد "تپه مقدس" در بیت المقدس شروع شد. (در این بازدید تحریک آمیز، شارون، رهبر حزب دست راستی لیکود همراه با سربازان مسلح به منطقه مورد احترام مسلمانان وارد شد و بدنبال آن برخورد های خشونت آمیز آغاز شد) از طرف دیگر کوشش می شود مشکل سیاسی موجود یک مساله مذهبی قلمداد شود. اسرائیلی ها با این حرف تحریک آمیز که برای آنها "شریک فلسطینی" وجود نخواهد داشت چه چیزی را دنبال می کنند؟ چرا از هلیکوپترهای جنگی استفاده می کنند و بمب روی شهرهای فلسطینی می ریزند؟ آیا مرگ دو سرباز در "رمه" که مورد تاسف عمیق من هم هست، حمله به شهرهای "هبرون"، "پریشو" و "غزه" را توجیه می کند؟

اوضاع بسیار خطرناک است. آنها کوشش می کنند تا این مشکل ملی را به یک جنگ مذهبی تبدیل کنند. آنگونه که آنها از "دولت وحدت ملی" و یا آماده کردن خود برای جنگ سخن می گویند، می توان به این نتیجه رسید که خارج از منزل خود جنگ می کنند تا در درون کشور نیروهای ملی را متحد کنند. این مساله باعث خواهد شد تا فلسطینی ها نیز نیروهای ملی خود مثل "حماس"، "جهاد اسلامی" و دیگر نیروهای اپوزیسیون را متحد سازند و این حالتی است که ما را نیز به طرف جنگ خواهد برد.

س: قتل دو سرباز اسرائیلی را چگونه ارزیابی می کنید؟
حسینی: اتفاقی که رخ داد مورد پذیرش و تایید من هم نیست و بابت آن متاسفم. بیشتر به این دلیل متاسفم که دیدم فلسطینی ها فرهنگ، سنن و اخلاق ما را زیر پا گذاشتند. فکر می کنم این اتفاق ممکن شد چون صدها فلسطینی کشته شدند و چون آنها فکر می کردند که سربازها به گروه عملیات ویژه تعلق دارند.

س: از توسعه تنش چگونه می توان جلوگیری کرد؟
حسینی: در وحله اول اسرائیل باید دست از کشتار فلسطینی ها برداشته و به بمباران شهرهای فلسطینی خاتمه داده و نیروهای مسلح خود را به مناطقی باز گرداند که قبل از شروع تنش های اخیر در آنها مستقر بود. ثانیاً باید یک هیات بین المللی جهت بررسی و تشخیص مسبب اصلی این درگیری ها تعیین گردد تا یک چنین مسائلی مجدداً در آینده رخ ندهد. ما محتاج حفاظت بین المللی هستیم. شما اگر ارتش اسرائیل را با ارتش ما مقایسه کنید خواهید دید که بهیچوجه تناسبی بین آنها وجود ندارد.

س: فلسطینی ها خشم خود را در مورد وضعیت موجود ابراز می دارند. دستگاه های اداری و دولتی فلسطینی چه می کنند؟

حسینی: فلسطینی ها خشمگین هستند چون عملاً لمس می کنند که چگونه اسرائیلی ها از اجرای قراردادهای سر باز می زنند، روز به روز بر تعداد مجتمع های مسکونی اسرائیلی افزوده می شود، زمین های فلسطینی ها اشغال می شود، جاده های جدیدی که مناطق فلسطینی را دور می زند کشیده می شود، وضعیت اقتصادی بسیار خراب است و علاوه بر آن،

مسلمانان برخورد اسرائیل را در مورد مناطق مقدس اسلامی توهینی نسبت به خود تلقی می کنند. به مجموعه این دلایل فلسطینی ها واکنش نشان می دهند و اگر به آرامش دعوت شوند نخواهند پذیرفت و خواهند پرسید: مگر چه چیز تغییر کرده؟ چرا باید خاتمه داد؟

مردم ما، در عین حال شاهدند که اسرائیل به روی آنها شلیک می کند. لازم است که آنها با چشم خود ببینند که زندگی روزمره آنها، مثلاً با عقب نشینی نیروهای اسرائیلی و یا با پایان یافتن شلیک گلوله ها تغییر کرده است. البته این بدان معنی نیست که مثل اینکه دگمه ای را فشار دهید و به یکباره همه چیز پایان پذیرد.

س: چند هفته پیش قراردادی تقریباً در دست امضا بود که ناگهان "آریل شارون" دست به عملیات تحریک آمیز زد.

حسینی: این اوضاع ریشه در تناسب قوا در اسرائیل دارد. شارون احساس کرد که نتایج او مجدداً به تحکیم و توسعه قدرت خود پرداخته و او در درون حزب لیکود می رود که در سایه قرار گیرد و این در حالی است که "شارون" مایل است کماکان رهبری حزب را در دست داشته باشد. با شناختی که از منطق او وجود دارد، این ظاهراً تنها گامی بود که می توانست بردارد و به سایه رانده نشود. از طرف دیگر، نظرسنجی های اجتماعی نشان می داد که در صورت انجام انتخابات، "شارون" در مقابل "باراک" بازنده خواهد شد، در حالیکه "نتان یاهو" به پیروزی خواهد رسید. در نتیجه "باراک" ترجیح می دهد "شارون" را بعنوان رقیب در مقابل خود داشته باشد و کمک کند تا او سکان رهبری حزب را در اختیار داشته باشد. قیمت این بازی، همان است که امروز شاهد آن هستیم.

س: درباره ائتلاف احتمالی "وضعیت فوق العاده ملی" که بارک از آن سخن می گوید چه نظری دارید؟

حسینی: اگر این عمل صورت گیرد ما نیز مقابله به مثل خواهیم کرد و تمام بخش های اپوزیسیون فلسطین را به همکاری دعوت خواهیم کرد. س: می گویند که بحران موجود ملی است و نه مذهبی، با وجود این مساله بیت المقدس که مساله مذهبی است چگونه می توان این مشکل را حل کرد؟

حسینی: چنانچه مساله اصلی در مورد بیت المقدس فقط مذهبی قلمداد شود، پس هیچکس قادر به حل آن نخواهد بود، ولی اگر مساله، یک مساله ملی باشد که فقط بخشی از آن مذهبی است و می توان راه حلی برای آن یافت. در این صورت باید مرزهای ۴ ژوئن ۱۹۶۷ که دو کشور و دو شهر را از هم جدا می سازد مورد توجه قرار گیرد. هرچه که در غرب مرز است در حاکمیت اسرائیل و آنچه که در شرق این مرز قرار دارد در حاکمیت فلسطین قرار دارد. از این لحظه به بعد می توان در مورد کلیه مشکلات به بحث و گفتگو نشست. ما در غرب دارای مناطق و اینه مقدس هستیم و آنها در شرق دارای مناطق و اینه مقدس. در باره این موارد می توان به گفتگو نشست و به راه حلی رسید، ولی آنها باید درک کنند که حاکمیت فلسطین بدین مفهوم است که ما در قبال این مناطق مسئولیت داریم. اگر آنها این مطلب را درک کنند می توان هر مشکلی را حل کرد.

س: گره اصلی کجاست؟

حسینی: اسرائیلی ها نمی خواهند این شیوه برداشت از مشکل را بپذیرند. آنها مایلند برای تک تک موضوعات جداگانه مذاکره کنند و راه حل ویژه ای در مورد بیت المقدس پیدا کنند که حاکمیت فلسطین را دور بزند. آنها می خواهند اطمینان پیدا کنند که مناطق مقدسه آنها تحت حفاظت خود آنها باشد و مناطق پیرامون آن تحت کنترل نیروهای اسرائیلی باقی بماند. ما می گوئیم که حفاظت این مناطق در چارچوب حاکمیت فلسطین برعهده نیروهای فلسطینی خواهد بود. این ممکن نیست که آنها به دلخواه خود مرزها را تغییر دهند.

س: شما خوشبین هستید؟

حسینی: در دراز مدت بله، اما در کوتاه مدت خیر.

پاسخ موسوی خوئینی‌ها به سؤالاتی که در شرایطی متفاوت می‌توانست طرح شود!

هیچ مقام و

مسئولیتی نباید

مادام‌العمر باشد!

قرآن را هم اگر سوره‌هایش را گزینشی کنار هم قرار بدهند، معنای دیگری می‌دهد. با مطالب "سلام" اینگونه برخورد کردند و آن را متهم به عبور از خط "قرمز" کردند!

«سید محمد موسوی خوئینی‌ها، در سال ۱۳۲۰ در شهر قزوین متولد شد. در بیست سالگی به قم رفت و وارد مدرسه فیضیه شد. بعد از انقلاب از سوی آیت‌الله خمینی نماینده رهبر در صدا و سیما شد. در اولین دوره مجلس شورای اسلامی نماینده مردم تهران شد. مدت سه سال از سوی آیت‌الله خمینی به سرپرستی حجاج ایرانی منصوب شد و بعد از آن نیز دادستان کل کشور شد. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و با تغییر قانون اساسی و تغییر سیستم قضائی جمهوری اسلامی و برگماری یک رئیس در راس این قوه، از این سمت استعفاء داد. پس از این استعفاء از سوی رئیس جمهور وقت "هاشمی رفسنجانی"، رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری شد و در حال حاضر عضو مجمع تشخیص مصلت نظام است، در حالیکه مشخص نیست در جلسات این مجمع حاضر می‌شود یا خیر! مجمعی که یک عضو دیگر آن، "عبدالله نوری" در زندان است! بدلیل ارتباطی که وی با دانشجویان تصرف‌کننده سفارت امریکا داشت و نقش پل ارتباطی بین این دانشجویان و آیت‌الله خمینی را عهده دار بود، بسیاری از ناظران سیاسی ایران، او را یکی از مطلع‌ترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی از کلیه مسائل پشت پرده جمهوری اسلامی می‌شناسند و در سال‌های حیات آیت‌الله خمینی بعنوان یکی از نزدیک‌ترین محارم او شهرت داشت!

از جمله خدماتی که در کارنامه خوئینی‌ها ثبت است، تاسیس مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری است. در این مرکز، بسیاری از نیروهای مذهبی جوان و آرمان‌خواه سال‌های اول انقلاب جمع شده و کادر سازی از میان آنها سازمان داده شد. بسیاری از رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی، برخی رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بسیاری از روزنامه‌نگاران و نویسندگان مذهبی و صاحب‌نام مطبوعات سال‌های اخیر از درون همین مرکز تحقیقاتی بیرون آمدند. این مرکز، به کانونی تبدیل شد در مقابل مدرسه "حقانی" قم، که مصباح یزدی آن را رهبری و هدایت کرد و از درون آن امثال علی‌فلاحیان، حسینیان، قاضی سعید مرتضوی،

سردارنقدی، محسنی اژه‌ای، منصور واعظی (سرپرست سابق کانون هنری شهرداری تهران) و بیرون آمدند.

پس از برکناری موسوی‌خوئینی از این مرکز، وی روزنامه "سلام" را با یاری برخی از همان کادرهای پرورش یافته در مرکز تحقیقات استراتژیک تاسیس کرد. او که عضو نخستین مجلس خبرگان رهبری بود، در آخرین انتخابات مربوط به این مجلس، در اعتراض به غیر دموکراتیک بودن روند انتخابات این مجلس و نقش پدرخواندگی شورای نگهبان در آن، حاضر به شرکت در آن نشد و در انتخابات مجلس ششم نیز با آگاهی از رد قطعی صلاحیتش توسط شورای نگهبان خود را کاندیدا نکرد.

بر خلاف بسیاری از روحانیون، که شیفته نطق و خطابه و موعظه‌اند، او کم سخن می‌گوید و کمتر از آن "مصاحبه" می‌کند! در مقابل و برخلاف بسیاری از روحانیون، فارسی را روان و سلیس می‌نویسد و به آسانی آن را در خدمت اندیشه و تفکرش به کار می‌گیرد!

بارها به دادگاه ویژه روحانیت فراخوانده شده و نیمه محاکمه و محاکمه کامل شده‌است. دو محکومیت قطعی و تعلیقی در پرونده‌اش در دادگاه ویژه روحانیت ثبت است. در پرونده کسی که روزگاری خود دادستان کل جمهوری اسلامی بوده‌است. آنها که دادگاه ویژه روحانیت را بنیان گذاشتند و رهبری می‌کنند، علیرغم آگاهی از همه سوابق او در زمان حیات آیت‌الله خمینی و وثوق کاملش بر بسیاری از مسائل اطلاعاتی و حکومتی پیوسته در کمین خوئینی بوده و هستند. مخالفت صریح و قاطع او از انتخاب "رهبر" بجای "شورای رهبری"، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و در مجلس خبرگانی که به این منظور تشکیل شده بود، هرگز از زبان او در هیچ جمع و محفلی فاش نشده‌است، اما بسیاری از محافل سیاسی از این مخالفت اطلاع دارند، حتی اگر این محافل نیز با صراحت سخنی در این ارتباط نگفته باشند، حساسیت دادگاه ویژه روحانیت نسبت به موضع خوئینی و روزنامه سلام در ارتباط با "رهبر" و "رهبری" خود گویای آن جمله‌ایست که از قول خوئینی در مجلس خبرگان مورد بحث نقل می‌کند. او که با طرح شورای رهبری موافق بوده، در این مجلس چنان جمله‌ای را به زبان آورده که حساسیت همه وابستگان به حجتیه و مدرسه حقانی، که زیر خیمه "ولایت فقیه" در پی احیای سلطنت در ایران هستند را نسبت به خود ابدی کرده‌است: «**آقای خامنه‌ای برای "رهبری" اهلیت ندارد!**»

سید محمد موسوی خوئینی‌ها، اخیراً با نشریه "تایمز" چاپ اروپا مصاحبه کوتاهی کرد و نقطه نظرات خود را در باره اصلاحات تشریح کرد و تکیه‌گاه‌های رهبر و ریاست جمهوری را بر شمرد. او در این مقایسه "رهبر" را متکی به قوای نظامی و "خاتمی" را متکی به رای مردم معرفی کرد! برگردان فارسی این مصاحبه در "راه‌توده" ۹۸ انتشار یافت.

پس از توقیف روزنامه سلام و محاکمه موسوی خوئینی‌ها در دادگاه ویژه روحانیت، وی پیرامون این اقدام دادگاه ویژه روحانیت حاضر به مصاحبه با مطبوعات نشد، اما بعدها مطالبی را پیرامون سلام، کشاکش‌هایش با دادگاه ویژه روحانیت و نقش وزارت اطلاعات و امنیت در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی با یکی از گزارش نویس‌های روزنامه توقیف شده "سلام" به نام "بابک داد" در میان گذاشت. از آنجا که انتشار نامه سعید اسلامی، تبدیل به طرح قانون جدید مطبوعات در مجلس پنجم شده بود و انتشار آن در روزنامه سلام قاطع‌ترین بهانه را برای بستن این روزنامه فراهم آورد، بخش اعظم گفتگوی طولانی بابک داد با موسوی

مخالفتند. از نظر ما درک و شناخت افراد و گروه‌هایی که آزادی مطبوعات را بر نمی‌تابند کار مشکلی نیست. اگر محدود کردن مطبوعات دردی از مردم دوا نمی‌کند، حداقل بر دردهایشان که می‌افزاید. وقتی دردهای مردم به حد کافی فزونی یافت آنوقت خودشان برای اصلاح امور اقدام می‌کنند. سعید امامی را اختیار بی‌مرز استخدام کرد، مخفی کاری بدون نظارت او را ارتقاء داد و عدم نیاز به پاسخگوئی او را به کارهایی که کرد کشاند و حفظ وضع موجود او را کشت. هیچ کس در این ماجرا مقصر نیست، مگر فقدان دموکراسی در دهه‌ای که او به بزرگترین شاخه وزارت اطلاعات کشور حکم می‌راند و استخدام‌کننده واقعی سعید امامی هم این نبود دموکراسی بود.

س: چرا بجای دادگاه مطبوعات، دادگاه ویژه روحانیت حکم توقیف روزنامه سلام را داد و اساسا چه کسانی در دادگاه ویژه روحانیت، پیش از برپائی دادگاه در این باره تصمیم گرفتند؟ آنهم به جرم افشای نامه کسی که او نفوذی استکبار و صهیونیسم معرفی کرده بودند.

ج: بعد از بازداشت مراد ویسی (مسئول شب روزنامه سلام که نامه سعید اسلامی را چاپ کرد) به دفتر آقای محسنی اژه‌ای، دادستان ویژه روحانیت تلفن زد، شخصی گوشی را برداشت و گفت من در خدمتان هستم، زیرا آقای محسنی اژه‌ای در یک جلسه مشورتی هستند. همین کلمه باعث شد تا حدس بزمن موضوع جلسه، باید مربوط به روزنامه سلام باشد.

س: در آن دوران عالی‌رتبه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی، از جمله رهبر، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگران سعید اسلامی را عامل صهیونیسم و امپریالیسم امریکا معرفی کرده و قتل‌های زنجیره‌ای را به این ترتیب به خارج از کشور مرتبط می‌کردند. بنابراین، چگونه سلام به جرم چاپ نامه‌ای از وی توقیف شد؟

ج: هیچوقت به ذهنم هم نمی‌رسید که این نامه بهانه‌ای برای تعطیلی سلام شود. ما نامه‌ای از کسی را چاپ کردیم که از سوی نظام و مردم منفور و مطرود شده و نامه‌اش هم افشاگر یک تفکر خشن بر علیه فضای فرهنگی و مطبوعاتی کشور بود. هشدار اثر گذار برای نمایندگان مجلس و فضای جامعه و مطمئن هم بودم که این نامه اصلا محرمانه نیست.

س: ابتدا ادعا شد که شما یک سند محرمانه را منتشر کرده‌اید و وزارت اطلاعات هم با همین ادعا علیه سلام شکایت کرده بود، اما شما محرمانه بودن این نامه را رد کردید. بلافاصله روزنامه کیهان و حسین شریعتمداری وارد میدان شدند و نوشتند که سند مهر محرمانه وزارت اطلاعات را داشته‌است. اصل ماجرا چه بود؟

ج: نامه سعید اسلامی افشاگر یک تفکر خشن بر علیه فضای فرهنگی و مطبوعاتی کشور بود. آن سند هم یک سند محرمانه نبود و براساس خبری که به من رسیده بود، کسانی با دستکاری در سند اولیه و زدن مهر محرمانه روی آن خواسته بودند آن را به عنوان سند اصلی به دادسرا تحویل دهند. ظاهرا کسی به آن آقایان می‌گوید شما احتمال نمی‌دهید مدیر مسئول روزنامه سلام از دادگاه بخواهد که این سند دستکاری شده را به آزمایشگاه بفرستد و پس از آزمایش معلوم شود که این مهر محرمانه جدید است و دستکاری در سند صورت گرفته است؟ من همین مطلب را در دادگاه گفتم و اصرار کردم اگر همین لحظه هم سند تحویل دادگاه شود، من حاضرم سند را حتی با هزینه روزنامه سلام به آزمایشگاه بفرستید تا معلوم شود که مهر محرمانه‌ای که روی سند زده‌اند مهر اصلی است یا جدیدا روی آن زده‌اند. اما با همه اصرار من قاضی دادگاه و دادستان حتی

خوئینی‌ها پیرامون سعید اسلامی و نقش او در وزارت اطلاعات و امنیت و نامه وی برای کنترل مطبوعات و بستن فضای فرهنگی کشور است، اما در خلال آن نقطه نظرات دیگری نیز برای نخستین بار فاش می‌شود. "بابک‌داد" گفتگوی خود با موسوی خوئینی‌ها را، با شرح مفصلی که پیرامون نقش روزنامه سلام می‌دهد، در ۱۴۵ صفحه منتشر کرده‌است، اما در تمام این ۱۴۵ صفحه، آنچه مستند و قابل تامل است همان قسمت‌هایی از کتاب است که نقل قول مستقیم از گفتگو با موسوی خوئینی‌ها است. بابک‌داد بیشتر نیز گزارش "یکصد روز با خاتمی" را بصورت کتاب منتشر کرده‌است، که شرح دوران کارزار انتخاباتی محمد خاتمی و خاطراتی است که بابک داد، بعنوان خبرنگار و گزارشگر همراه کاروان انتخاباتی خاتمی در سراسر ایران داشته‌است.

از متن کتاب ۱۴۵ صفحه‌ای بابک داد، که نام "آخرین سلام" را دارد، مصاحبه زیر را تهیه کرده‌ایم. از آنجا که گفتگوی بابک داد بصورت مصاحبه منتشر نشده، برای تنظیم آن بصورت مصاحبه چاره‌ای جز انتخاب سؤال مناسب پاسخ نداشته‌ایم. به همین دلیل سئوالاتی که می‌خوانید از "راه توده" است، اما پاسخ‌ها تماما و بدون کم و کاست از متن کتاب و از قول حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها است. تلاش شده‌است، سئوالات به گونه‌ای انتخاب شود که نه تنها بر روشنگری گفتگو بیافزاید، بلکه نشاندهنده این امر نیز باشد که در صورت فراهم بودن شرایط و نبودن موانع حکومتی، در حقیقت سئوالات می‌توانست بدین گونه و با این صراحت طرح شود!

این گفتگو را در زیر می‌خوانید:

س: نامه سعید اسلامی برای سانسور مطبوعات و مقابله با آزادی مطبوعات و سرکوب روشنفکران کشور، که در حقیقت کارپایه قانون جدید مطبوعات شد و در مجلس پنجم هم علیرغم همه افشاگری‌های روزنامه سلام به تصویب رسید چگونه به دست شما رسید؟ بصورت اختصاصی بدست شما رسید؟ واقعا یک نامه محرمانه بود؟

موسوی خوئینی‌ها: هر کدام از آنها که در مجلس نماینده بودند، نامه سعید اسلامی را با دستخط او در کازبوی خود در مجلس یافته و به همراه آورده بودند. (آخرین روز فعالیت سلام و ساعاتی قبل از توقیف سلام و در دیدار با برخی از نمایندگان مجلس و همفکران سیاسی خوئینی‌ها در دفتر او) ظاهرا این نامه در کازبوی همه نمایندگان انداخته شده بود. نکته جالب اینکه هیچ کدام از آن نامه‌ها هم مثل نامه‌ای که به سلام فاکس شده بود مهر محرمانه نداشت. من خط سعید اسلامی را نمی‌شناسم، اما امضای او پای نامه بود. یک امضای دیگر هم دیده می‌شد به نام "ج" (۱) بعدها کسانی که سعید اسلامی و خط او را می‌شناختند صحت نامه را تأیید کردند. آقای سعید اسلامی مدتی پس از دوم خرداد و روی کار آمدن وزیر جدید اطلاعات، از معاونت امنیت برکنار شده و به معاونت بررسی‌ها رفته بود. در آن معاونت، ظاهرا یکی از کارها مطالعه مطبوعات و بررسی روش‌های برخورد با آنها بوده‌است. اینکه چطور باید مطبوعات را کنترل کرد. در آن جلسه بحث‌ها را مشاوران صورت داده‌اند، اما نهایتا دبیرجلسه یعنی سعید اسلامی مطالب گفته شده را جمع بندی کرده و روی کاغذ برده است. بنابراین ادعای وزارت اطلاعات، درست است که این نامه را حوزه مشاوران تهیه کرده، اما با هدایت سعید اسلامی و مهم این است که آن نامه را سعید اسلامی نوشته است و حاصل نوع تفکر اوست. اگر نامه سعید اسلامی هم نبود می‌دانستیم که هرگونه طرح محدود کننده آزادی‌های مشروع جامعه و مطبوعات، ریشه در محافلی دارد که با ذات آزادی

ج: واقعیت اینست که هم اکنون صدای نگرانی از عملکرد مطبوعات، بیشتر از ناحیه افراد و گروه‌های خاصی شنیده می‌شود که از قضا سلسله قدرتشان در دوم خرداد از هم گسسته است. آیا جز اینست که با افشگری و حساسیت مسئولانه و دلسوزانه مطبوعات، زنجیر قتل‌های نفرت بار قطع شد و جامعه در حال رسیدن به منبع این غده خطرناک و سرطانی است؟ آیا همین یک مورد عملکرد مطبوعات، در عقیم گذاشتن یک طرح خطرناک و خانمان برانداز کفایت نمی‌کند که عیوب طبیعی و رفع شدنی و سهوی آنان فقط با قانون محک زده و نسبت به آن تصمیم‌گیری شود؟ عملکرد بی حساب چند روزنامه که تیراژشان از عددهای پنج رقمی تجاوز نمی‌کند خطرناکتر است یا عملکرد بی‌حساب بعضی صاحبان قدرت که از قضا، روزگار نه چندان کوتاهی مال و جان و ناموس و اطلاعات مردم در دست بی کفایتشان بود و اکنون می‌گویند که آبشخورشان تا اسرائیل هم امتداد پیدا می‌کند؟ و هیچ کس نبود که بر جان و ناموس و مال مردم وسواس به خرج بدهد و به همین سادگی حیات خلوت یک ملت را بدست آنان نسپارد!

س: آن فضای رعب و وحشتی که شما اشاره کردید، همزمان است با اجرای طرح "تعدیل اقتصادی". لازمه اجرای آن طرح که در واقع خیانت آشکار به آرمان‌های اقتصادی انقلاب و نوعی کودتا علیه نیروهای آرمان‌گرای مذهبی سال‌های اول انقلاب بود، ایجاد چنین فضای رعب و وحشتی نبود؟

ج: (در طرح تعدیل اقتصادی) هزاران طرح و پروژه با گشاده دستی غیر قابل وصف آقایان و از جیب ملت سر برآورد و امروز روی دست دولت مانده‌است که نه راه پس دارد و نه راه پیش. در همان سال‌ها "تعدیل اقتصادی" آنچنان مقدس جلوه داده شده بود که نویسنده روزنامه سلام (عباس عبدی) به جرم ناموفقیت خواندن آن ۸ ماه تمام در سلول‌های انفرادی به سر برد و هیچ کس نگفت که این عملکرد بی‌حساب با کدام منطق و قانون، حتی انتقاد یک نویسنده دلسوز و از درون نظام را بر نمی‌تابد؟ همان موقع روزنامه سلام در سرمقاله‌ای نوشت: «جناب آقای هاشمی از نوشته‌های روزنامه نگارانی که گریبان صاحبان قدرت را می‌گیرند و از آنها حق ملت را بازخواست می‌کنند نگران هستند، اما اشاره نمی‌فرمایند که از عملکرد بی‌حساب خشونت طلبانی که حتی از نماز جمعه خود ایشان هم دریغ نمی‌کنند و از کتک زدن مردم کوچه و بازار و مسئولین و روحانیون دریغ نمی‌ورزند و گستاخی‌شان تا آتش زدن کتابفروشی‌ها و سینماها و حتی جسارت به حریم مراجع رسیده‌است، تا چه حد نگران هستند. آیا نظم مورد نظر ایشان همان است که تا نام اطلاعاتیان می‌آید نفس‌ها در سینه حبس گردد و در برابر مهمترین بزرگترین مسائل مردم، کسی را یاری‌ای چون و چرا نباشد؟ تعارف را کنار بگذاریم و بگوئیم و بخواهیم که مطبوعات مستقل وجود خارجی نداشته باشند و هیات منصفه‌ای در کار نباشد و اگر باشد فقط برای تزئین سالن دادگاه مطبوعات به کار رود و نویسندگان برای نوشتن هر کلمه‌ای، تصور دادگاه و بازجو و زندان انفرادی، توان از کف قلمشان برآید تا مزه شیرین قدرت زیر دندان صاحبان آن همچنان شیرین بماند!»

س: طرحی که سعید اسلامی و باصلاح هیات پژوهش تهیه کرده و امضای "ج" و خود وی را داشت، حاوی چه نکات مهمی علیه آزادی مطبوعات بود؟ آنچه که اکنون علیه مطبوعات اعمال می‌شود همان دستورالعمل‌ها نیست؟ قانون مطبوعات که نامه رهبر به مجلس ششم مانع تغییر آن شد ضامن اجرای طرح سعید اسلامی نیست؟ آن امضای "ج" بعنوان قدرت برتر از سعید اسلامی اکنون از این طرح و اجرای آن دفاع

حاضر نشدند این خواست مرا اجابت کنند. امری که در امور قضائی، یک اتفاق عجیب و مثال زدنی است.

س: آیا بعدها هم کسی نخواست در این باره تحقیق کند، وزارت اطلاعات هم بالاخره مشخص نکرد که چه کسانی و با چه هدفی جعل سند کرده‌اند و مهر محرمانه وزارت اطلاعات را پای نامه سعید اسلامی زده‌اند؟

ج: ظاهراً مسئولان وزارت اطلاعات در پاسخ به سؤال دادگاه گفته‌اند ما همه نامه‌های مربوط به سعید اسلامی را در یک پوشه گذاشته‌ایم و روی آن پوشه نوشته‌ایم "محرمانه" و به صراحت گفته‌اند که هیچ کدام از اوراق داخل آن پوشه، به تنهایی مهر محرمانه ندارد! حالا معلوم شده که نامه اصلاً محرمانه نبوده و بر اساس شکایتی که از لحاظ قانونی مبنای صحیحی نداشته است این جنجال را موجب شدند و روزنامه‌ای را به همین دلیل بستند. شاید دلیل اصلی این بود که برای بستن سلام از قبل، عزمی برتر حاکم بر دادگاه بود و دادگاه تنها می‌بایست آن اراده برتر و آن عزم را صورتی قضائی و حقوقی می‌بخشید. حتی صدا و سیما هم از آن عزم سیاسی مبنی بر تعطیلی سلام مطلع و با خبر بود و به آن تحقق می‌بخشید.

س: می‌گویند در دوره هاشمی رفسنجانی توسعه سیاسی آنچنان بود که روزنامه "سلام" تحمل شد و به انتشار خود ادامه داد!

ج: در آن زمان توسعه سیاسی نبود و سلام در یک فضای وهم آلود و ترسناک نفس می‌کشید. در سال ۱۳۷۲ که بنده را به دادگاه ویژه روحانیت احضار کردند چهار جلد بسیار قطور از بریده‌های روزنامه سلام را جمع آوری کرده و صحافی کرده بودند و جلوی رییس دادگاه گذاشته بودند. در واقع وزارت اطلاعات تبدیل شده بود به یک کلپ سیاسی. من در باره بدنه وزارت اطلاعات قضاوتی نمی‌کنم، اما در مدیریت آن کاملاً می‌شد گرایش روشنی را دید به یک جریان سیاسی خاص در کشور، که با ابزاری که در اختیار داشت سعی می‌کرد جناح مقابل خود را در قالب شعار حمایت از رهبری، از صحنه سیاسی کشور خارج کند. همه دشمنی‌های خود را در قالب حمایت از رهبری پوشش می‌دادند و تبلیغ می‌کردند. همان طور که وقتی آن جریان لازم دید، گروه فشار چماق بدست و خیابانی را ساماندهی کرد و در برخی موارد در برخی از قسمت‌های نیروهای مسلح نیز چنین گروهی را سازماندهی کرد. هر کس را می‌گرفتند شایع می‌کردند که مسئله اخلاقی داشته است. مکافات این کار، عاقبت دامن خود سعید اسلامی را هم که در آن سال‌ها، با این شیوه به برخورد با مخالفان می‌پرداخت گرفت. معلوم می‌شود این فرهنگ فاسد طوری در وزارت اطلاعات نفوذ کرده بود که بعد از دستگیری سعید اسلامی، همین شایعات در باره خود او هم بر سر زبان‌ها افتاد و می‌گفتند فساد اخلاقی داشته‌است. پیداست که این شگردها، برای آن است که شخص بازداشت شده، از هر نوع حمایت و دفاعی در بیرون از بازداشتگاه و در جامعه محروم شود. سعیدی سیرجانی، با وجود کهولت سن، پس از بازداشت متهم به فساد اخلاقی شد و چندی بعد هم که توبه نامه نوشت، ناگهان متحول شد و یک شبه به درجه‌ای از سلامت نفس رسید که بازجوی پرونده‌اش تعریف بسیار پر و پیمانی از او می‌کرد. البته بعد از رواج این شایعات، جامعه نسبت به آن واکنش می‌شود و شایعات فساد اخلاقی در باره دستگیرشدگان، اینک دیگر کارائی تخریبی سابق خود را از دست داده‌است.

س: مخالفت با آزادی مطبوعات در دولت آقای خاتمی هم از جانب همان جریان رهبری می‌شود؟

آقای خاتمی، شخصیتی ابدی نیست و اگر بد عمل کرد باید برود. مسئولیت مادام‌العمر را قبول نداریم!

س: جالب است که برای جلب رضایت پسر آقای واعظ طبسی، رئیس دادگاه ویژه روحانیت شخصا به مشهد می‌رود تا رضایت یک آقازاده را بگیرد. بنابراین، قدرت‌ها آنچنان که تصور می‌کنند پشت پرده نیستند. بگذریم! باز گردیم به انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و نقش شما و روزنامه سلام در آن، که ظاهراً عزم راسخ برای بستن روزنامه "سلام" بدان دلیل هم بوده‌است! از شما بعنوان کسی یاد می‌شود که نزد آقای خاتمی رفته و ایشان را برای ورود به صحنه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری تشویق کردید. ایشان را تا چه حد هم‌فکر خود می‌دانید؟

ج: من آقای خاتمی را برای مسئولیتی که پذیرفته‌است کاملاً قبول دارم، اما قطعاً قبول ندارم که هر چه ایشان می‌گوید، مثلاً سلیقه‌اشان در هر زمینه‌ای درست است. ما هیچ وقت معتقد نیستیم که به گونه‌ای باید عمل کنیم که آقای خاتمی همچنان و الی‌الابد بماند. بلکه معتقدیم باید جایگاه ریاست جمهوری با اقتدار محفوظ بماند. حال اگر آقای خاتمی بد عمل کرد باید کنار برود، نه دنیا و نه آخرت ما با شخص آقای خاتمی گره نخورده‌است. کسی که امروز در جایگاه خاصی قرار دارد، دوره‌ای دارد. اگر محبوبیت امروز ایشان نسبت به قبل کمتر شده‌است، باید شرایطی باشد که سرنوشت آن شخص را با آن جایگاه پیوند نزنند. مثلاً اگر بگوئیم ریاست جمهوری مادام‌العمر باید باشد، این امر موجب کاهش مقبولیت آن می‌شود. طرف مقابل ما این طور فکر نمی‌کند.

س: این طرز تفکر، که هر خواننده‌ای را متوجه موقعیت "رهبر" در جمهوری اسلامی می‌کند همان عبور از خط قرمزی نیست که به گفته شما بارها در دادگاه ویژه روحانیت نسبت به آن به شما تذکر داده‌اند. آن طرفی‌ها اینطور فکر نمی‌کنند و قدرت عمل هم دارند!

ج: طرف مقابل فکر می‌کند اگر امروز ضریب مقبولیت فلان مقام کم شده‌است، علت آن روزنامه سلام است. من همین مطلب را در محاکمه‌ام هم گفتم. گفتم می‌دانم که شما با من خصومت شخصی ندارید و حکمی که خواهید داد براساس فهمی است که از مسائل دارید. ضمن آنکه من با شخص یا اشخاصی اختلاف ندارم. ما یک تفکری هستیم در چالش با یک تفکر دیگر. حالا بالاخره آنها ابزار هم دارند و می‌توانند بگیرند و ببندند، اما من برای فکری که به دنبال تحقق آن هستم، حداقل از بستن سلام اصلاً نگران نیستم.

در سال ۷۵، بدنبال چاپ مطلبی در ستون الوسلام، یکی از پیام‌های مهمی که در آن ایام از دادسرای ویژه روحانیت دریافت کردم، پیامی بود که توسط حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی کروی به من انتقال یافت. آن موقع آقای ریشه‌ری دادستان دادسرای ویژه بود. ایشان به آقای کروی گفته بودند که ما در دادسرای ویژه به اتفاق آراء به این نتیجه رسیده‌ایم که باید سلام را تعطیل کنیم. در همان ایام آقای محسنی اژه‌ای از من دعوت کردند تا از نزدیک بنشینم و درباره سلام صحبت کنیم. جلسه‌ای تشکیل شد با حضور بنده و آقایان ریشه‌ری و محسنی اژه‌ای. آقای محسنی گفت روزنامه سلام از خط قرمزهای ما عبور می‌کند. ایشان البته تنها به یک خط قرمز اشاره کرد و مدعی بود روزنامه سلام به حریم مقام رهبری وارد شده و از خط قرمز آن عبور می‌کند. من گفتم شما بطور مشخص بگوئید این ادعای شما براساس کدام مطلب و نوشته سلام است. مطلبی آوردند و گفتند این. خواندم و گفتم این مطلب نه به طور مستقیم و نه بصورت ضمنی، هیچ ارتباطی به رهبری ندارد. گفتند وقتی این مطلب را کنار مطلبی که مدتی قبل در سلام چاپ شده بگذاریم، این معنا از آن استنباط می‌شود. گفتم آن مطلبی را که می‌گوئید هم بیاورید. آوردند. گفتم

نمی‌کند؟ قتل‌های زنجیره‌ای بخش عملی این طرح نبود؟ بستن مطبوعات و زندانی کردن نویسندگان ادامه قتل‌های زنجیره‌ای و در اجرای همان طرح و نامه نیست، که مافوق‌های سعیداسلامی برای پیاده کردن آن لحظه‌ای تردید ندارند؟

ج: در آن نامه که در تاریخ ۱۶-۷-۷۷ خطاب به مقام محترم وزارت اطلاعات و تحت عنوان «فضا سازی فرهنگی و کنترل آن-ساماندهی فرهنگی، ایجاد نظام فرهنگی کشور» نوشته شده از جمله آمده است:

«همان طور که مستحضرید فعالیت گسترده عناصری نظیر گلشیری، چهل‌تن، دولت‌آبادی، مختاری برای مطرح نمودن کانون و ایجاد وجهه و پشتیبانی جهانی برای آن مشکلات امنیتی را برای جمهوری اسلامی ایران و بخصوص وزارت اطلاعات بدنبال خواهد داشت. وجود جریان‌های قانونی موازی و ایجاد کیس‌هائی (طرح) در راستای بوجود آوردن انشعاب و ایجاد اختلاف در بین ایشان می‌تواند از پیامدهای امنیتی موضوع بکاهد. قانون مطبوعات فعلی جوابگوی نیاز کنونی و دسیسه‌های موجود نیست، چرا که تنها در رابطه با صاحبان امتیاز و مدیر مسئول تعیین تکلیف می‌کند، حال آنکه ما در عرصه فرهنگی قشر وسیع نویسنده، مترجم، مولف، گزارشگر، شاعر و را داریم که تنها با برخورد انفرادی و قانونمند نظیر ممنوع‌القلم یا ممنوع‌النشر نمودن می‌توان از همه ایشان جلوگیری نمود.»

یکی از شگردهای سعید اسلامی که طی نامه معروفش به وزیر اطلاعات پیشنهاد کرده بود، این بود که بایستی افراد و گروه‌ها را ترغیب کنیم تا بصورت پی‌درپی و فرسایشی علیه مطبوعات شکایت بنویسند و آنها را آن قدر به دادگاه بکشاند تا بالاخره از پا در آیند.

س: می‌بینیم که بعد از مرگ سعید اسلامی، همین طرح و همین روش با دقت اجرا شده‌است، بنابراین بود و نبود سعید اسلامی تاثیری در عزم مافیای قدرت پشت صحنه برای اجرای این طرح نداشته‌است و سفارش دهندگان تهیه آن نامه و آن طرح به سعید اسلامی همچنان نبض قدرت را در اختیار دارند و عمل می‌کنند! این قدرت و یا قدرت‌های پشت صحنه کیستند، که کسی جرات نام بردن از آنها را ندارد و دادگاه ویژه روحانیت به سنگر دفاع از آنها تبدیل شده‌است؟

ج: بعضی از رسانه‌های تبلیغاتی، همیشه سعی می‌کرده‌اند به جای آنکه مردم را با "منطق" مسئولان آشنا کنند و آن منطق را تحلیل کنند، از انسان شخصیت‌های "فرانطقی" بسازند. این گونه است که ما در جامعه کسانی را داریم که وقتی حرف می‌زنند اساساً لازم نیست که شما درباره آن فکر کنید یا بپرسید آیا منطقی هم پشت این حرف وجود دارد یا نه؟ همین که آنها سخنی می‌گویند باید آن را پذیرفت.

در سال ۱۳۷۲ و در اوج شکایت‌ها علیه سلام، یک شکایت هم توسط آقای ناصر واعظ طبسی به دادگاه رسید. این شکایت مربوط به انتشار خبر عروسی پر هزینه ایشان در سلام بود. وی معتقد بود که با این خبر خواسته‌اند حیثیت سیاسی پدرش حجت‌الاسلام عباس و اعظ طبسی، تولیت آستانقدس رضوی را لکه دار کنند. جالب است که بعدها فهمیدم رئیس دادگاه و قاضی پرونده "حجت‌الاسلام علی رازینی" در همان ایام به مشهد رفته و از آقای ناصر واعظ طبسی خواسته بود از شکایت خود علیه سلام صرفنظر کند!

هفته‌نامه‌های جدید

«هفته‌نامه‌های جدید، جای هفته‌نامه‌های تعطیل شده را در ایران گرفته‌اند و بدین ترتیب جای خالی "آبان"، "پیام‌هاجر" و دیگر نشریات هفتگی بتدریج پر می‌شود. در مقایسه هفته‌نامه‌های جدید با هفته‌نامه‌های دوران اول ورود روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها به صحنه مطبوعات کشور، برجسته‌ترین نکته سمت و سوی اقتصادی رادیکال تعدادی از این نشریات و مطالب اجتماعی جدی‌تر در تعدادی دیگر از این نشریات است. نشریاتی، که نویسندگان آنها، بموجب محتوای مطالب منتشره اندیشه‌های مذهبی دارند. از میان دو گروه هفته‌نامه‌های تازه تاسیس، برای مصادیق یاد شده در بالا می‌توان از "جامعه‌مدنی" نام برد که حاوی گزارش‌ها و گفتگوهای بسیار جدی، از جمله گفتگوی مشروحی با محسن میردامادی از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و تحلیلی پیرامون انتخابات آینده ریاست جمهوری تحت عنوان "شش سناریو برای انتخابات سال ۸۰" است. همچنین نشریه "دوران امروز" که سمت و سوی شیبه هفته‌نامه تعطیل شده "آوا" دارد. تفاوت چشمگیر "آوا" با "دوران امروز" برجسته بودن اخبار و حمایت‌های نشریه "آوا" از آیت‌الله منتظری بود که در "دوران امروز" جای آن خالی است!

آنچه در زیر می‌خوانید، برگرفته از یکی از سرمقاله‌های نشریه "دوران امروز" است:

بیست سال پیش، زمانی که مثل همه نوجوان‌ها به کتابخوانی علاقه پیدا کردم، بیشتر قصه‌های "صمدبهرنگی" را می‌خواندم و "صمد" نویسنده مورد علاقه‌ام بود. مضامین عدالتخواهانه قصه‌های او چنان تاثیر گذار بود که هنوز هم هر وقت "انار" درستی را می‌بینم، به یاد آن فئودال بدجنسی می‌افتم که درخت انار یک فقیر را غصب کرده بود و

نسل من دغدغه عدالت اجتماعی را از امثال همین مرحوم صمدبهرنگی و تا حدودی هم مرحوم شریعتی و شهید بهشتی آموخت.

در میان نوجوانان و جوانان امروز، ندیده‌ام کسی قصه‌های بهرنگی را بخواند، کاری ندارند که چند نفر از بچه‌های این سرزمین شب‌ها گرسنه می‌خوابند و چند نفر به خاطر نداشتن لباس به مدرسه نمی‌روند. گویا اصلا برای نوجوان شهری امروز، دیدن این صحنه‌ها عادی شده‌است. عادی شده که هم سن و سالان او گونی بر دوش زباله‌ها را بکاوند. هر چند تجربه اقتصادی بلوک شرق چنان است که دیگر کسی نمی‌خواهد از اقتصاد متمرکز دولتی دفاع کند، اما نباید فراموش کرد که هدف اصلی و اولیه سوسیالیست‌ها اعتراض به بی‌عدالتی نظام سرمایه‌داری بود و نه الزام دولتی کردن اقتصاد بعد از انقلاب، بویژه بعد از شهادت مرحوم بهشتی نخبگان چپ اقتصادی به تدریج خاموش شدند تا جائی که امروزه نسل جوان و نوجوان نسبت به مسائل عدالت اجتماعی بسیار بیگانه به نظر می‌رسد. واقعا چه کسی باید نسل فردا را با عدالت اجتماعی آشنا کند؟

در نظام سرمایه‌داری نوین ایران، چه کسی بار "نق‌زدن" به نابرابری‌ها را به دوش می‌کشد؟ از میان چپ‌های قدیمی، آیا هیچ کدامشان نوجوانان زباله جمع کن را نمی‌بینند؟ کجایند چپ‌های جسور؟»

این طور که شما می‌گوئید، هر کتابی را هم اگر این طور تکه تکه کنید و برخی مطالب آن را موتاژ کرده و کنار هم بگذارید طبیعی است معنای متناقض و حتی مخالف نظر نویسنده و مولف را از آن استخراج خواهید کرد. حتی اگر قرآن را هم این طور تجزیه و بعد تحلیل کنید، و اگر ترتیب آیات و سوره‌های آن را بهم بریزید، طبیعی است معنای دیگری از قرآن هم خواهید فهمید.

س: ظاهرا بسیاری از مسائل دهه دوم جمهوری اسلامی بازمی‌گردد به رویدادهای دهه اول و غفلت‌های چهره‌های مشهور به جناح چپ، برای شناخت ماهیت کسانی که در آن دوران و براساس رویای "وحدت روحانیت" در کنار هم قرار گرفته بودند و دیدیم که این یک رویا بیشتر نبود؛ بویژه بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی دیدیم که چگونه شمشیرها از رو بسته شد و عده‌ای عده دیگری را از صحنه حذف کردند. این وضع به گونه‌ایست که جناح راست، با توجه به اینکه امثال شما در آن سال‌ها در جلوی صحنه بوده‌اید، همه اشتباهات آن سال‌ها را به گردن شما انداخته است!

ج: آن زمان، مثلا در قوه قضائیه کشور همه این قضات و مسئولان فعلی نیز حضور داشتند، اما به خاطر حضور امام احساس نمی‌شد که تفاوتی بین دیدگاه‌ها هست و این تقسیم بندی‌های فعلی چندان محسوس نبود. لذا فکر می‌کنند همه مسئولان سال‌های اول انقلاب از جناح چپ بوده‌اند. در صورتی که بسیاری از مسئولان دستگاه قضائی فعلی، در همان زمان هم در قوه قضائیه مشغول خدمت بودند و به خاطر نوع رهبری امام گرایش راست آنها محسوس نبود یا اساسا اهمیتی نداشت. در سال‌های اخیر طوری تبلیغات می‌کنند که گویا آن زمان همه مسئولان چپی بوده‌اند و سعی می‌کنند همه اشتباهات احتمالی را به گردن مخالفان خود، به گردن جناح چپ یا نیروهای خط امام بیان‌ازند.

س: بهر حال در آن سال‌ها از سوی کسانی که بعنوان جناح راست شناخته نمی‌شدند نیز اشتباهاتی صورت گرفت.

ج: باید بخشی از آن مسائل را پای کم تجربه‌گی‌های مسئولان آن زمان گذاشت، اما چه دلیلی دارد که امروز و پس از گذشت سال‌ها و کسب تجربیات زیاد هم مانند آن روزها عمل کنیم. پس بخشی از آن کارها معلول کم تجربه‌گی‌ها بوده‌است. ضمن آنکه چه دلیلی دارد که یک گروه سیاسی یا یک سیاستمدار را دارای بالندگی ندانیم و فکر کنیم باید همیشه مثل گذشته، با آزمون و خطا و تکرار همان اشتباهات گذشته حرکت کند؟ طبیعی است که پس از ۲۰ سال تجربیات بیشتر می‌شود و فکرها بالنده‌تر.

زیر نویس:

۱- یا موسوی خوئینی‌ها توضیح نمی‌دهد و یا منتشر کننده و نویسنده کتاب نام کامل صاحب امضای دوم را ذکر نمی‌کند. علیرغم این سانسور و با توجه به قدرتی که پس از مرگ سعید اسلامی در پشت این نامه قرار گرفت و آن را از تصویب مجلس پنجم و شورای نگهبان گذراند، این امضاء تنها می‌تواند امضای آیت‌الله احمد جنتی، عضو شورای نگهبان و دبیر سازمان تبلیغات اسلامی باشد. مسئولیت احمد جنتی در امور تبلیغات اسلامی، خواه نا خواه او را مرتبط با این نامه می‌شناساند! در تمام طول دوران وزارت محمد خاتمی در وزارت ارشاد اسلامی، یکی از کسانی که در جلسات مکرر و در کنار حسین شریعتمداری در جلسات مکرر با محمد خاتمی شرکت کرده و او را ترغیب به تغییر مشی این وزارت‌خانه و یا کناره گیری وی از این سمت می‌کرده، آیت‌الله جنتی بوده‌است. این امر در گفتگوی مشروح عمادالدین باقی با سعید حجاریان که در روزنامه فتح چاپ شد نیز منعکس است. خلاصه این مصاحبه در راه‌توده نیز منتشر شد. فرد همفکر و همراه محمد خاتمی در این دیدارها و گفتگوها سعید حجاریان بوده‌است.

هدف امریکا تسلط بر "بالکان" است!

بعد از سقوط دولت "میلوسویچ" در یوگسلاوی، روزنامه بلژیکی "همبستگی" با وزیر خارجه دولت میلوسویچ "سیوادیچ" گفتگوئی انجام داد و در شماره اکتبر خود منتشر کرد. ترجمه این گفتگو را که روشن کننده برخی واقعیات در باره رویدادهای اخیر یوگسلاوی است در زیر می خوانید:

س: چنین به نظر می رسد که مردم کشور شما از تغییر و تحولی که روی داده خوشحال اند. آیا شما هم خودتان را در این شادی سهیم می دانید؟

ج: این دوران که موقت هم خواهد بود، بزودی می گذرد و بیکاری و گرانی و بی پولی در خانه های مردم را خواهد کوبید. در ابتدا مغازه ها را پر از جنس خارجی کردند و مردم فکر کردند اینها را آورده اند که بریزند توی دست آنها، اما حالا فهمیده اند که هرگز قدرت خرید این اجناس را نخواهند داشت، مردم وقتی بیکار شدند می فهمند چه بلائی به سرشان آمده است. وقتی مریض شدند و دیدند که برای درمان و بهداشت باید همه پول و هستی شان را بدهند خواهند فهمید چه شده است. من الان فقط می توانم مثل بقیه مردم اعتراف کنم که مغازه ها در دوران ما پر نبودند، ما را محاصره اقتصادی کرده بودند.

س: اما تا آنجا که گفته می شود، قرار است از طرف کشورهای بزرگ اروپای غربی کمک مالی به یوگسلاوی بشود!

ج: بله، ما هم شنیده ایم، حتما هم مقدار کمی پول به یوگسلاوی خواهند داد، که در مقایسه با آن نابودی که در کشور ما بوجود آوردند هیچ است. حزب "اپوزیسیون دمکراتیک صربستان" از حالا تبلیغ می کند که کشورهای دوست قرار است به یوگسلاوی کمک کنند. این پول نه تنها قابل مقایسه با ویرانی که در کشور ما بوجود آوردند نیست، بلکه پولی است برای پیش خرید کشور ما. در برابر هر دلاری که به ما بدهند ده برابرش را پس خواهند گرفت. در باره کمک غرب تبلیغ می کنند، اما این واقعیات را به مردم نمی گویند!

س: آیا فقط یوگسلاوی در این سالها مورد نظر امریکا و ناتو بود و یا باید منتظر تهاجم های دیگری هم در نقاط مختلف جهان بود؟

ج: آنها تمام نیروی خودشان را علیه ما بکار بردند. به نظر من، اگر ما مقاومت بیشتری می کردیم تبدیل به یک نمونه برای تمام جهان می شدیم و این برای آنها خیلی سنگین و غیر قابل تحمل شده بود. ما در حال جلب حمایت کشورهای جهان سوم بودیم. مقاومت ما، در حقیقت ۱۰ سال مانع تحقق کامل نقشه های آنها برای جهان شد و به مردم جهان ۱۰ سال فرصت داد تا با واقعیاتی که در ابتدا و در پشت هیجانات تبلیغاتی مربوط به فروپاشی اتحاد شوروی و سقوط دولت های اروپای شرقی پنهان مانده بود آشنا شوند و چشمشان به روی حقیقت باز شود. آنهمه نیرو علیه کشور ما بسیج شد و آن ویرانی عظیم را به مردم کشور ما تحمیل کردند تا به جهانیان نشان دهند، مقاومت بی فایده است و ما هر کار بخواهیم می کنیم، در حالیکه ۱۰ سال مقاومت مردم کشور ما نشان داد که می توان مقاومت کرد و آنچه را می خواهند به این آسانی هم نمی توانند بدست آورند. البته، هدف نهائی آنها نشان دادن برتری خود و سرکوب مقاومت ها نیست، بلکه اهداف استراتژیک اقتصادی و نظامی دارند. تسلط بر بالکان، هدفی است که تاکنون دو جنگ جهانی را با خود به همراه آورده است و حالا با تسلط بر منافع انرژی قفقاز همراه شده است.

ناتو تلاش می کند از طریق تسلط بر یوگسلاوی به مرزهای روسیه و چین نزدیک و نزدیکتر شود. نقشه استراتژیک امریکا آنست که با استقرار در میان این دو کشور آنها را برای همیشه از هم جدا کند و به کابوش دربار اتحاد چین و روسیه خاتمه ببخشد! برای دستیابی به همین هدف، امریکا از پاشیدن هیچ نوع بذر تفرقه و نفاق بین روسیه و چین فروگذار نیست، حتی می کوشد به کمک انواع دسیسه ها، مسلمانان را وارد بازی های توطئه آمیز خود کند. خود را دوست آنها معرفی می کند و مستقیم و غیر مستقیم به اجرای نقشه های خود تشویق می کند. هم در چین و هم در روسیه. البته، در این میان اهداف اقتصادی دیگری هم وجود دارد، از جمله تسلط بر ذخائر انرژی که در شرق کشور ما پیدا شده است. با تسلط بر قفقاز و خاور نزدیک، به اهداف سوق الجیشی استراتژیک دست پیدا خواهند کرد. شما توجه کنید که وقتی ایالت متحده کنترل خود را بر اروپای غربی برقرار کرد، تسلط بر حکومت های اروپا-آسیا را در برنامه خود قرار داد. شاید ۱۰ سال مقاومت ما برای درک این حقایق از سوی جهانیان هنوز کافی نبود.

س: اگر بخواهید از اشتباهات خودتان بگوئید، روی چه نکاتی انگشت می گذارید؟

ج: ما نمی خواهیم از خودمان سلب مسئولیت کنیم. ما شرایط سیاسی داخلی و جهانی را واقع بینانه ارزیابی نکرده بودیم و همه فاکتورهای منفی را در نظر نگرفته بودیم. از نظر سیاسی، ما روحیات مردم را نادیده گرفتیم و تاثیر ۱۰ سال محاصره اقتصادی و محرومیت های ناشی از آن را درست محاسبه نکردیم. مردم ما در مقابل تهاجم و محاصره مقاومت زیادی کردند، ولی وضع زندگی آنها بسیار بد شد و جنگ هم به آنها تحمیل شد. بعد از تهاجم، ما تمام نیروی خود را صرف بازسازی کشور کردیم. مدارس، بیمارستان ها، پل ها ۰۰۰ این بازسازی هزینه زیادی روی دست دولت ما گذاشت. برای این بازسازی ما مجبور شدیم مالیات بر درآمد و حقوق بازنشستگی را افزایش دهیم. گرچه این بازسازی برای آینده کشور ضروری بود، اما بار سنگینی هم روی دوش مردم گذاشت و موجب افزایش ناراضی مردم شد. مردم ناراضی شدند، بدون آنکه بتوانند تشخیص بدهند این ناراضی و مشکلات ناشی از عملکرد دولت ما نیست، بلکه ناشی از فشار اقتصادی، نظامی و سیاسی ناتو به ماست. امروز که به گذشته نگاه می کنیم، معتقدیم باید عواقب ناشی از سرمایه گذاری را در محاسبات خود می گنجاندیم و تدابیری برای شرایط بهتر زندگی مردم در نظر می گرفتیم. ما نتوانستیم تجارت را در کنترل دولت بگیریم و به همین دلیل میدان برای ثروت اندوزان آماده شد و با افزایش قیمت ها و غیر قابل کنترل شدن آنها، همین ثروتمندان به ثروت بیشتری دست پیدا کردند و بر سرنوشت سیاسی کشور هم حاکم شدند!

س: می گویند عده ای ثروت جمع کردند و امتیازهای ویژه داشتند؟

ج: بخشی از این انتقادها وارد است. ما هم قبول داریم که عده ای از موقعیت خودشان سوء استفاده کردند و از راه های غیر قانونی کسب ثروت کردند. سوء استفاده آن عده، که اقلیت کمی در دولت بودند، اکنون بصورت انتقاد از مجموع دولت ما مطرح می شود، در حالیکه اکثریت اعضای حزب ما و بطور کلی سوسیالیست های ما انسان های شریف و میهن دوستی هستند. آنها در بدترین و سخت ترین شرایط در برابر تهاجم خارجی ایستادند و از استقلال کشورشان دفاع کردند، آنها طرفدار عدالت اجتماعی، آموزش و رفاه اجتماعی اند.

س: چرا همان زمان که دولت را در اختیار داشتید با این پدیده و افرادی که مرتکب این خلاف ها می شدند مبارزه نکردید؟

ج: تناسب قوا و شرایطی که بر کشور حاکم بود، آن زمان چنین اجازه ای را به ما نمی داد، اما اکنون مصمم هستیم بدون هیچ ملاحظه ای حزب را از وجود این افراد پاکسازی کنیم.

یکسال از خاموشی "نورالدین کیانوری" گذشت!

به کمونیست بودن می‌کرد متلاشی شود. آنها که با آیت‌الله راستی رفتند بسرعت در سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات و امنیت سرگرم سازماندهی مخفیانه خود شدند، که حاصل آن را در دهسال دوم جمهوری اسلامی و در انواع جنایات، معاملات تجاری و خط و نشان کشیدن برای جنبش مردم و تهدید به زدن گردن و بریدن زبان مردم شاهدیم.

در فاصله دو اردیبهشت، اسدالله لاجوردی در زندان اوین به جان مجاهدین خلقی افتاده بود که در خانه‌های تیمی و یا در خیابان‌ها بدام افتاده بودند و در شهر و خیابان و نماز جمعه‌ها نیز با ترورهای کور پایه‌های قدرت لاجوردی و دیگر رهبران فراکسیون مولفه اسلامی و فدائیان اسلام شاخه ناطق نوری را در حزب جمهوری اسلامی تقویت می‌کردند. اعدام و خشونت در زندان‌ها به گونه‌ای بود که بسیاری از جوانان وابسته به سازمان مجاهدین خلق برای نیفتادن به چنگ لاجوردی، به استقبال مرگ می‌رفتند و گاه برای خودکشی، دست به ترور و انفجار خود و برخی امام‌جمعه‌ها زدند! چه کسی این امام‌جمعه‌ها را دستچین شده در لیست ترور مجاهدین قرارداد؟ سؤالی است که سرانجام برای آن پاسخی در خور یافت خواهد شد! همانگونه که پرونده ترور سرلشکر "صیادشیرازی" و "خمپاره‌اندازی در تهران" و "قتل احمدخمینی" سرانجام و بطور کامل باز شده و پاسخ سؤالات یافت خواهد شد.

ورود نیروهای نظامی جمهوری اسلامی به داخل خاک عراق و عدم پذیرش آتش بس پیشنهادی سازمان ملل و کشورهای منطقه، - پس از شکست ارتش عراق در خاک ایران - هنوز بن بست فاجعه بار خود را نشان نداده بود و این باتلاق برای بلعیدن انقلاب ایران باز نکرده بود. رهبری حزب توده ایران، که علیرغم توقیف روزنامه ارگان حزب "مردم" همچنان به فعالیت علنی و قانونی خود ادامه می‌داد، (۱) در دو جبهه بسیار مهم درگیر مبارزه شده بود. نخست مخالفت با ادامه جنگ، که کلیه رهبران جمهوری اسلامی بر ضرورت ادامه آن پای می‌فشردند و حزب ما را به دلیل مخالفت با آن، در نماز جمعه‌های تهران خائن خطاب می‌کردند، و دوم قانون کار، که پس از موفقیت سرمایه‌داری تجاری و زمینداران بزرگ در جلوگیری از اجرای طرح واگذاری زمین‌های کشاورزی و جلوگیری از کنترل بازرگانی خارجی، به سنگر اصلی مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب تبدیل شده بود. مبارزه برای قانون کار بر محور طرحی قرار داشت که احمد توکل‌ی تهیه کرده و فراکسیون ۹۹ نفره ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری در مجلس از آن حمایت می‌کرد!

در عرصه خارجی نیز، تبلیغات سنگین مربوط به ورود ناخبرانه ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان بر شانه‌های حزب توده ایران سنگینی می‌کرد. رهبری حزب توده ایران با ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان نه تنها موافق نبود، بلکه عمیقاً با آن مخالف بود و بنا به نوشته‌ها و اظهارات نورالدین کیانوری در کتاب‌های خاطرات و مصاحبه‌هایش، طی نامه‌ای مراتب ناخرسندی و مخالفت حزب توده ایران به این لشکرکشی را به رهبری وقت حزب کمونیست اتحاد شوروی اطلاع داده بود؛ گرچه و با کمال تاسف این مخالفت جنبه بیرونی پیدا نکرد و علنی نشد!

حلقه محاصره حزب توده ایران بدین ترتیب هر روز و هر هفته تنگ‌تر می‌شد. آنها که می‌خواستند جنگ را ادامه دهند تا نامشان بعنوان فاتح کربلا در تاریخ ثبت شود و آنها که می‌دانستند و یا از طریق ارتباط‌های انگلیسی خود فهمیده بودند، ادامه جنگ، تشدید نارضائی مردم، شکست در جنگ و فلج اقتصادی موقعیت آنها را در حاکمیت تقویت خواهد کرد، دست در دست هم، همانگونه که از ادامه جنگ حمایت می‌کردند با

با "مرگ بر توده‌ای" خیانت به انقلاب آغاز شد!

اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ تا اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ را باید اوج توطئه علیه حزب توده ایران و سالی دشوار و پر مخاطره برای رهبری حزب توده ایران در جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. در پایان مراسم دولتی اول ماه مه سال ۶۱ هنگامی که جمعیت پراکنده می‌شدند تندترین شعارها علیه اتحاد شوروی و حزب توده ایران داده شد و حتی عده‌ای خود را به ساختمان سفارت اتحاد شوروی رساندند تا از دیوارهای آن بالا بروند. همه کوشش آن بود که امریکا از زیر ضربه بیرون کشیده شده و اتحاد شوروی جانشین آن شود و در این میان، رویدادهای افغانستان بهترین بهانه بود! در پایان مراسم سنتی سالروز تصرف سفارت امریکا، در آبان ماه سال ۶۱ توطئه‌ها آشکارتر و شعارها مستقیم‌تر از همیشه بود. عده‌ای در پایان این مراسم با شعار "توده‌ای تیرباران-جماران گلباران" در خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران به راه افتادند. آنها پدروخوانده‌های انصارحزب‌الله کنونی و دارو دسته‌های اوباشی بودند، که اکنون همه مردم ایران با آنها و افکار و اعمالشان آشنا هستند.

بسیاری از اعضای کابینه میرحسین موسوی، به آن دلیل که از طرح واگذاری زمین‌های کشاورزی و نظارت دولت بر بازرگانی خارجی و کوبن مایحتاج عمومی در شرایط جنگی دفاع کرده و یا می‌کردند متهم بودند به "توده‌ای"!

بازار و سران آن که بر شبکه توزیع مایحتاج مردم تسلط یافته بودند، احتکار، گرانی و نیابی را در سراسر ایران سازمان داده بودند، تا قدرت خود را به نیروی مقابل، در حاکمیت نشان دهند.

پس از برکناری ابوالحسن بنی‌صدر از ریاست جمهوری و کشته شدن رجائی و باهنر در انفجار دفتر نخست‌وزیری، "علی‌خامنه‌ای" به ریاست جمهوری رسیده بود. او سر سازش با میرحسین موسوی که کابینه را از نخست‌وزیر موقت "آیت‌الله مهدوی کنی" تحویل گرفته بود، نداشت. کاندیداهای او دکتر علی‌اکبر ولایتی، محمدغرضی و علی‌اکبرپروورش بودند، که مجلس هیچکدام را نپذیرفته بود و با اشاره آیت‌الله خمینی، به میرحسین موسوی رای داده بود.

شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی به چند فراکسیون تقسیم شده بود: فراکسیون حجتیه، فراکسیون جمعیت‌های مولفه اسلامی، دو فراکسیون فدائیان اسلام متمایل به آیت‌الله خلخالی و حجت‌الاسلام ناطق نوری و دو فراکسیون متمایل به راست و متمایل به چپ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دو فراکسیون از جامعه روحانیت مبارز تهران، که بعدها یکی از آنها با نام "مجمع روحانیون مبارز" رسماً انشعاب کرد! همین حادثه برای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پیش آمد و آیت‌الله راستی کاشانی که نماینده ولی‌فقیه وقت در این سازمان بود، همراه با امثال ذوالقدر (بعدها فرمانده بسیج و قائم مقام کنونی فرمانده سپاه پاسداران)، احمدتوکل‌ی، محسن رضائی (دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت‌نظام) تقاضای انحلال سازمان را از آیت‌الله خمینی کرد. او بدین ترتیب، بخش متشکل و متمایل به راست سازمان را با خود برد و بخش متمایل به چپ را بین آسمان و زمین رها کرد تا زیر فشار تبلیغاتی راست، که آنها را متهم

نداشت، به این فرار و یا ربودن نیز بهائی در همان حد دوربین کار گذاشتن در برابر خانه رهبران حزب و کنترل تلفن‌ها و یا شنود در خانه‌های آنها داد. بعدها، حتی در دادگاه نظامی و سپس در مصاحبه‌هایی که از نورالدین کیانوری پخش شد، او با صراحت گفت که ما رابطه‌ای با دولت اتحاد شوروی نداشتیم، بلکه با حزب کمونیست اتحاد شوروی، مانند مناسبات با دیگر احزاب کمونیست، مناسبات رفیقانه و متقابل داشتیم و آنچه که ما به آنها می‌دادیم جز تحلیل رویدادها و نظراتمان در باره انقلاب ایران و روند آن نبود. حتی همین نظرات و تحلیل‌ها در تصحیح برخی اشتباهات حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره انقلاب ایران و رهبری آن موثر واقع شد؛ بویژه در تصحیح سیاست تبلیغاتی رادیو "باکو" و رادیو "صدای ملی" که در کی هم‌آهنگ با حزب توده ایران از تحولات انقلاب نداشتند. از جمله همین نامه‌ها، اعتراض رهبری حزب توده ایران نسبت به ورود ارتش اتحاد شوروی به خاک افغانستان بود!

آنها که فرار کوزنچکین و یا ربودن او را سازمان داده بودند، مراحل تکاملی این حادثه را نیز طراحی کرده بودند. این طرح در انگلستان تهیه شده بود و به همین دلیل رابطین انگلیسی تنها زحمتی که کشیدند ربودن کوزنچکین (احتمال فرار او بسیار کمتر از ربوده شدن وی است) و انتقال او به ترکیه و سپس به انگلستان بود. کوزنچکین را از دروازه‌های غربی کشور به انگلستان منتقل کردند و اسنادی که به کمک و یا به نام او در انگلستان جعل شد از طریق مرزهای شرقی ایران به داخل کشور منتقل ساختند. حبیب‌الله عسگراولادی، عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی و وزیر بازرگانی در دولت موسوی، در سفر به پاکستان پرونده‌ای را که برای حزب توده ایران ساخته شده بود از انگلیسی‌ها تحویل گرفته و با خود به ایران آورد. تنها چند هفته پیش از او، واعظ طوسی از طریق پاکستان راهی انگلستان شده و بازگشته بود!!

تمام مقدمات برای یورش به حزب توده ایران فراهم شده بود. انتشار بیانیه ۸ ماده‌ای آیت‌الله خمینی که به موجب آن فعالیت احزاب بصورت قانونی آزاد اعلام شده و بر اجرای قانون اساسی تاکید شده بود، یورش را برای مدتی به تاخیر انداخت. آنها ابتدا می‌بایستی این بیانیه را به پایگانی تاریخ جمهوری اسلامی می‌سپردند و سپس حمله به حزب را بعنوان سرآغاز یورش علنی به انقلاب به اجرا می‌گذاشتند.

یورش به حزبی که قانونی و علنی فعالیت می‌کرد، هیچ نوع محمل قانونی نداشت و هنوز با موافقت آیت‌الله خمینی روبرو نشده بود. پرونده‌ای که عسگراولادی با خود از پاکستان آورد، حاوی طرح کودتایی بود که گویا حزب توده ایران در تدارک آنست و کوزنچکین پرده از آن برداشته‌است! بموجب این طرح حزب توده ایران کودتا کرده و واحدهای نظامی ارتش سرخ از طریق شمال و شرق کشور برای یاری آن داخل ایران خواهند شد!

این سناریو هیچ نوع منطق و استدلال و مدرکی همراه نداشت، اما رهبران امروز مولفه اسلامی، فراماسونری جدید و رهبران جدید و تازه سازمان یافته حجتیه بر یورش به حزب، دستگیری رهبری حزب و تحقیق از آنها در زندان اصرار داشتند. این مجوز سرانجام از آیت‌الله خمینی و در حد تحقیق گرفته شد، اما آنچه که از همان ابتدا به اجرا گذاشته شد، یک یورش کامل بود. نیمه شب بخشی از رهبری حزب توده ایران را دستگیر کردند و روز بعد عده زیادی از کادرها و اعضای حزب را. آنها که شبانه دستگیر شدند در زندان ماندند و بسیاری از دستگیرشدگان روز بعد، از آنجا که قرار بر تحقیق بود و نه یورش، از ساعت سه بعد از ظهر به بعد آزاد شدند. آزاد شدند، اما زیر نظر قرار گرفتند تا دیگران شناسائی و برای یورش دوم همه جانبه‌تر عمل شود!

ادامه حضور حزب توده ایران در صحنه فعالیت قانونی و علنی سیاسی مخالفت می‌کردند.

آیت الله گلپایگانی، که بعدها و پس از درگذشت آیت‌الله خمینی می‌خواستند او را به جانشینی وی برگمار کنند و پس از شکست در این طرح به رهبری "علی‌خامنه‌ای" رای دادند، طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی و مجلس شورای اسلامی تهدید کرده بود، در صورت ادامه واگذاری زمین‌های کشاورزی به کشاورزان کفن خواهد پوشید! او این طرح را کمونیستی معرفی کرده بود، همانگونه که فراکسیون موتلفه و فدائیان اسلام و حجتیه در حزب جمهوری اسلامی و جبهه ۹۹ نفره آنها در مجلس، "کوپونیسم" را عین "کمونیسم" خوانده بودند!

محاصره حزب توده ایران، بعنوان بیدارترین و هوشیارترین

مدافع انقلاب، از هر سو رو به تکامل بود! رایزنی‌های بین‌المللی برای یورش به حزب توده ایران تشدید شده بود. سفرهای نوبتی و مکرر **آیت‌الله واعظ طوسی** به انگلستان و پاکستان و رهنمودها و توصیه‌هایی که با خود می‌آورد به راهنمای عمل ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت تبدیل می‌شد. گفته می‌شود او در آن سفرها و در آن سال‌ها، فارغ از هر نوع نظارت و ممنوعیتی در پی تجدید سازمان فراماسونری جدید در جمهوری اسلامی و پیوند آن با شبکه از نو در حال سازمان‌یابی حجتیه بود! در نقطه‌ای از خاک ایران جلوس کرده بود، که پیش از او خطه زیر نگین خانواده انگلیسی "امیراسدالله علم" و جد او "شوکت‌الملک علم" بود. گرچه او اکنون پا را از این نیز فراتر گذاشته و خود را همانگونه حاکم خراسان می‌داند که امام هشتم می‌دانست: **حاکم ایران، اما مستقر در خراسان!**

رهبری حزب توده ایران حلقه محاصره حزب را کاملاً احساس می‌کرد و در نامه‌های مکرر به رهبر جمهوری اسلامی و برخی مقامات دیگر نسبت به آن اعتراض کرده بود. این اعتراض‌ها همزمان بود با برخی تدارک‌ها برای خروج بخشی از رهبری حزب از کشور و استقرار آنها در خارج از کشور جهت ادامه سیاست و مشی حزب در دفاع از انقلاب در شرایط جدید!

نصب دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی در مخفیگاه‌هایی در برابر خانه چند تن از رهبران حزب توده ایران، -از جمله افسران ۲۵ سال زندان کشیده حزب- و محدود آپارتمان‌هایی که حزب از آنها برای فعالیت‌های علنی و قانونی خود استفاده می‌کرد، امری بود که رهبری کاملاً از آن مطلع بود، اما نه کار پنهان و نه چیزی برای پنهان کردن در این آپارتمان‌ها و خانه رهبران حزب وجود داشت که فیلمبرداری از آنها مدرک جرم باشد! همین وضع در باره تلفن‌های خانه‌های رهبران حزب وجود داشت و فراتر از آن، در بسیاری از خانه‌های رهبران حزب نیز، توسط تعمیرکاران شوفاژخانه‌ها، ماموران باصطلاح پست، مراجعه کنندگان اشتباهی، مسافران راه گم کرده، مامور برق، شیشه‌بر، رنگرز، موکت چسبان و شنود نیز کار گذاشته بودند.

از سفر "به‌آذین"، "احسان طبری" و "محمدعلی عموی" جهت شرکت در جشن انقلاب کوبا، جشن اومانیته و کنگره "صلح" در هندوستان جلوگیری شد. اینها همه نشانه رویدادهای آینده بود، که در صورت تسلط ارتجاع و افتادن ابتکار عمل بدست همان‌ها که مخالف اجرای طرح بازرگانی خارجی، کنترل دولت بر بازرگانی خارجی و طرفدار ادامه جنگ بودند، اجتناب ناپذیر بود. همه کوشش حزب توده ایران بر آن قرار داشت که چنین تسلطی ممکن نشود و انقلاب بتواند از موانع بسیار دشواری که بر سر راهش قرار گرفته بود، عبور کند.

ربوده شدن و یا فرار یک دیپلمات دست چندم از سفارت اتحاد شوروی بنام "کوزنچکین" می‌توانست بر تمام هوشیاری‌ها بیافزاید، اما از آنجا که حزب توده ایران هیچ رابطه خاصی با سفارت اتحاد شوروی

**۱۸ سال گذشت، اما واقعیت همان است
که ۱۸ سال پیش گفته شد!**

جرم توده‌ای‌ها واقع بینی است!

بازداشت رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران و گروهی دیگر از رهبران و کادرهای حزب توده ایران یک حادثه کوچک و تنها مربوط به حزب ما نیست، این حادثه مربوط به کل انقلاب است. نشانه‌ایست از وجود بحران در انقلاب و تشدید نبرد انقلاب و ضد انقلاب در مرحله‌ای نوین.

این پرسش اکنون در جامعه وجود دارد که عاقبت این رویدادها به کجا خواهد انجامید؟ انحصارگرایی و طرد دگراندیشان به کجا خواهد کشید؟ آیا اگر این وضع جلوگیری نشود حکومت تفتیش عقاید قرون وسطائی و نارواترین اشکال تهمت‌زنی در کشور ما حاکم نخواهد شد؟ سرنوشت انقلاب چه خواهد شد؟ آیا انقلاب دارد از درون می‌پوسد و مسخ می‌شود؟

رفیق نورالدین کیانوری در یکی از آخرین نوشته‌های خود تاکید کرده بود که هیچ انقلابی از شکست مصون نیست و پیروزی آسان تامین نمی‌شود. اگر انقلاب کار دشواری است، حفظ دست‌آوردهای آن و بسط این دست آوردها کاری دشوارتر است.

اکنون این خطر کاملاً محسوس است که نیروهای راستگرا هجوم خود را به قصد کسب قدرت بلامنازع سیاسی ادامه دهند و مواضع تازه‌ای را در حاکمیت به دست آورند و خود را به هدف نهائی خود هر چه بیشتر نزدیک‌تر کنند. بازداشت رهبران حزب توده ایران اوج این هجوم برای کسب قدرت بلامنازع سیاسی است که قطعاً خواهند کوشید آن را ادامه بدهند. اکنون این سؤال مطرح است که چرا انقلاب ایران دچار چنین بحرانی شده است؟

واقعیت آنست که ضرباتی که به بخش درباری سرمایه‌داری وابسته ایران وارد آمد، در نیمه راه متوقف ماند و در عوض سرمایه‌داری تجاری با سرعتی باور نکردنی مواضع خود را تقویت کرد و در هر شش ماه باندازه سال‌ها سود برد و در عین حال یک لحظه از توطئه علیه انقلاب باز نایستاد. سرمایه‌داری بزرگ بازار و نمایندگان آنها، در زمان شاه در سایه سرمایه‌داری بزرگ مالی- صنعتی وابسته به انحصارات امپریالیستی قرار داشتند و کمتر به حساب می‌آمدند. پس از پیروزی انقلاب، بازار مقام خود را برای بهره‌کشی و غارت تحکیم کرد و توانست امر بازرگانی داخلی و خارجی را بیش از گذشته در دست خود متمرکز کند و از این راه ارتباط‌های نزدیک‌تر اقتصادی و سیاسی با کشورهای امپریالیستی برقرار کند. در این چندسال، دانشگاه‌های ایران بسته بود و بهترین دانشجویان خط امام در جبهه‌ها شهید شدند و حتی عده‌ای از آنها با توطئه به شهادت رسیدند. در عین حال، آن دسته از دانشجویان بسیار بسیار "عزیز" خارج از کشور، از امریکا، آلمان و انگلستان که بطور عمده فرزندان همین بازاریان بودند به بهانه اینکه اعضای انجمن‌های باصطلاح اسلامی هستند، مورد محبت و استمالت قرار گرفته و تحصیل کرده و تحصیل نکرده با ریش و تسبیح به ایران برده شدند. در داخل کشور نیز برخی تحصیل‌کردگان از گوشه حجره‌های بازار بیرون کشیده شده و دستگاه دولتی را اشغال کردند. در آغاز انقلاب، سردمداران بازار با هدف‌های ویژه‌ای دنبال انقلاب آمدند،

نورالدین کیانوری که اکنون یکسال از خاموشی ابدی او می‌گذرد، در نامه‌ای که از زندان خطاب به علی خامنه‌ای نوشت و در شماره ۹۱ راه‌توده منتشر شد، بدقت شرح می‌دهد که از همان ساعات اولیه دستگیری رهبران حزب توده ایران، سنگین‌ترین فشار و شکنجه را برای گرفتن این اعتراف دروغ شروع کردند که گویا حزب توده ایران در تدارک کودتا بوده‌است! یعنی تائید سندی که عسکراولادی از انگلیسی‌ها در پاکستان دریافت کرده و با خود به ایران آورده بود. آنها با این اعترافات زیر شکنجه، در پی کسب مجوز بعدی برای یورش کامل به حزب توده ایران بودند و برای همین منظور نیز با اعترافات زیر شکنجه به دیدار آیت‌الله خمینی رفتند. این دیدار و ملاقات نیز در نامه زنده‌یاد کیانوری به "علی خامنه‌ای" از زندان اوین، بعنوان یک سند تاریخی شرح داده شده‌است. یورش نخست در بهمن ماه صورت گرفت و یورش دوم در اردیبهشت ماه سال بعد. در فاصله‌ای نزدیک به سه ماه، رهبری باقی مانده حزب در داخل کشور، چند تحلیل و گزارش پیرامون اوضاع کشور، موقعیت انقلاب و دلائل و انگیزه‌های یورش به حزب توده ایران منتشر کرد. این بیانیه‌ها و تحلیل‌ها که عمدتاً توسط زنده‌یاد "فرج‌الله میزانی" و "بهرام دانش" و در مشورت کامل با زنده‌یاد "طبری" نوشته شدند در داخل کشور امکان انتشار نیافتند، اما به کاربایه مقالات و تحلیل‌های منتشره در راه‌توده دوره اول تبدیل شد. از آن جمله‌است، مقاله‌ای که خلاصه‌ای از آن را در زیر می‌خوانید.

در این مقاله که متکی به کاربایه‌های تحلیلی تهیه شده در داخل کشور تنظیم شده و در شماره ۳۶ راه‌توده دوره اول (فروردین ۶۲) منتشر شده، نکاتی در ارتباط با یورش به حزب توده ایران و انقلاب ایران مطرح می‌شود، که مقایسه آن با آنچه که طی بیش از ۲۰ سال بر انقلاب بهمن ۵۷ گذشت حیرت‌آور است. بسیاری از کسانی که اکنون دیگر پذیرفته‌اند که سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی نقش اصلی را در گمراهی انقلاب و هدایت حاکمیت برعهده داشته و دارند، در آن سال‌ها که حزب توده ایران نسبت به همین خطر هشدار می‌داد، بی‌اعتناء به این ارزیابی‌ها به چپ‌نمائی و یا توده‌ای‌گریزی ادامه دادند و نتوانستند در لحظات ضروری در میدان باقی مانده و عرصه را برای این طبقه خالی نکنند. بسیاری از نیروهای مذهبی که امروز خود زیر تیغ ارتجاع و تجار بزرگ و مافیای اقتصادی قرار دارند، در آن سال‌ها نتوانستند و یا نخواستند بشنوند، بخوانند و بپذیرند که آنچه حزب توده ایران می‌گوید برخاسته از قانونمندی انقلاب‌ها، برخاسته از علم اجتماعی و متکی به بزرگترین تجربه سیاسی در تاریخ معاصر ایران است.

از فروردین ماه ۶۲ و زمان انتشار این مقاله نزدیک به ۱۸ سال می‌گذرد. بسیاری در خون غلطیده و چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، اما آنچه را که می‌خوانید، کلامی نیست که خاک بر آن نشسته باشد، چنان که گوئی امروز نوشته شده‌است و راهنمائی است برای آنچه که امروز در برابر ما قرار دارد و آنچه که باید برای فردا تدارک دید. کلام تاریخی کیانوری، وقتی می‌گوید: «می‌گویید مرگ بر توده‌ای، مرگ بر توده‌ای، یعنی مرگ بر انقلاب، مرگ بر واگذاری زمین به کشاورزان، مرگ بر کنترل بازرگانی خارجی و...»

خواندن دو باره این مقالات و تحلیل‌ها و توجه به زمان تدوین و انتشار آنها، باید بتواند دریافت و درکی حقیقی را، از آنچه که حزب توده ایران گفت و کرد در برابر آنها که می‌خواهند با واقعیت اشتی کنند قرار دهد. واقعیات اینهاست، نه تبلیغات خصمانه و یا توجیهاتی که حادثه جوانان دیروز و از میدان گریزان امروز می‌گویند و منتشر می‌کنند. مشی توده‌ای، که راه‌توده به آن ادامه می‌دهد، جز این نیست! با هم بخوانیم:

برخی از سازمان‌ها و عناصر قشری وابسته به بازار هم که در زمان شاه چند صباحی در زندان بودند، تبدیل به مردان سیاسی شده و خود پیوندهائی با خارج برقرار کردند.

در ایران وجود بازار بر امکان تشکل سرمایه‌داری تجاری سنتی که با مالکیت زمین نیز در پیوند است می‌افزاید. خصوصیت نظام درون بازار چنان است که سرمایه‌داران بزرگ معمولاً اختیار بازار را بدست دارند و می‌توانند به خاطر دفاع از سرمایه بازار را بحرکت در آورند و در لحظات حساس اقتصاد کشور را فلج کنند و علاوه بر مشکلات اقتصادی، دشواری‌های سیاسی نیز پدید آورند.

سه عامل عمده در فراهم آمدن این شرایط برای سرمایه‌داری تجاری نقش داشتند:

۱- توطئه‌های تفرقه افکنانه امپریالیسم جهانی؛ ۲- تعادل شکننده بین نیروهای مردمی و ضد مردمی در درون حاکمیت؛ ۳- جنگ فرسایشی. در داخل حاکمیت تعادل شکننده‌ای وجود دارد و مجلس متأثر از همین تعادل به زحمت ممکن است قانونی مترقی و به سود مردم تصویب کند. شورای نگهبان اگر از مردم و امام حساب نبرد، هرگز قانونی مترقی را، وقتی در مجلس تصویب می‌شود، تأیید نمی‌کند. این تعادل شکننده در تناسب نیروهای درون حاکمیت، به نیروهای راستگرا امکان می‌دهد که در برابر هر اقدام مترقی سنگ اندازی کنند و آن را به بن بست برسانند. این تعادل شکننده چگونه پدید آمد و چرا نیروهای مردمی پس از چهار سال نتوانستند اکثریت قاطع و پایداری در حاکمیت پیدا کنند و بتوانند قانون اساسی را اجرا کنند؟ چگونه شد که مخالفین قانون اساسی، کسانی که حتی آشکارا علیه آن نظر می‌دهند در مقامات حساس جای گرفتند؟

به دو دلیل عمده: ۱- جدا شدن آشکارتر قشر جدیدی از انقلاب و پیوستن آن‌ها به صفوف دشمن؛ ۲- ناپیگیری نیروهای پیرو خط امام و مصلحت‌بینی‌های مماشات آمیز آنها. علاوه بر این نباید از تأثیر مستقیم ترورهای، که عده‌ای از بهترین نیروهای مدافع مردم در حاکمیت جمهوری اسلامی را از میان برد غافل ماند. شخصیت‌های سیاسی-مذهبی برجسته‌ای نظیر بهشتی، باهنر، محمد منتظری، رجائی و بسیاری دیگر.

در باره ناپیگیری‌های نیروهای مردمی که موجب می‌شود "مارهای در آستین پرورش یافته" میدان را از آنها بریابند رفیق کیانوری در هر بحث و صحبتی پیرامون انقلاب در این باره مسئله را مطرح کرده‌است؛ از جمله در گزارش به پنجم هفدهم کمیته مرکزی، که در آن از پیامدهای منفی ناشی از اشتباهات، مطلق‌گرائی‌ها، قدرت طلبی‌ها، انحصار طلبی‌ها و خود محوری‌ها در صفوف نیروهای انقلابی سخن گفت. در همین گزارش قید شد: اقدامات آشوبگرانه، تشنج انگیز، تخریبی، یعنی اعمال فشار و توسل به قهر برای تحمیل نظریات تنگ گروهی به دیگران جانشین برخورد خلاق انقلابی می‌شود. قشری‌گری در مقامات حاکمیت موجب اشتباهات، زیاده‌روی‌ها و زبان‌های جبران‌ناپذیری در زمینه از دست دادن نیروهای سازنده انقلاب از یک سو و از دست دادن امکانات، وقت‌های گران‌بها در بسیاری از زمینه‌ها، از سوی دیگر می‌شود. جناح راست در حاکمیت می‌کوشد تا حد مقدور نظرات امام را به حساب نیآورد و به تعارفات و تملقات سالوسانه بسنده کند و هر حرف او را به میل خود تعبیر و تفسیر کند. از یک سو نیروهای راست‌گرا حتی با قوانینی مثل قانون اصلاحات ارضی مخالفت می‌کنند و کمترین کنترل بر توزیع کالاها را "کمونیستی" می‌دانند و از سوی دیگر، نیروهای گرایش مردمی حاکمیت به این نوع شانتاژها تن می‌دهند و از ترس متهم شدن، تمام تجربیات بشریت را نفی می‌کنند و در نتیجه، در برابر مسائل بغرنج اجتماعی-اقتصادی بدون راه‌حل می‌مانند، تا جائی که حتی پیش نویس قانون کار توکلی را هم نمی‌توانند صریحاً رد کرده و پیشنهاد دیگری به جای آن بگذارند.

این دشواری به ویژه از آن جهت بیشتر می‌شود و بحران انقلاب را تشدید می‌کند که همه راه‌حل‌های اجتماعی-اقتصادی انقلاب ایران باید

با موازین فقه اسلامی تطبیق داده شود و این فقه طی هزار و چهارصد سال گذشته در جهت معینی رشد کرده و هنوز بسیاری مسائل نوین جامعه بشری، همانطور که برخی از فقها نیز متذکر شده‌اند در آن راه نیافته است. امثال توکلی می‌توانند با تعبیر خاص خود از اسلام، به آسانی از فقه اسلامی طریق اجاره دادن انسان را بیرون بکشند. در دو ماه اخیر، که هجوم راستگرایان شدت یافته، بارها سخن از تغییر کابینه و تکفیر برجسته‌ترین نمایندگان گرایش‌های مردمی حاکمیت به میان آمده‌است. راست‌گرایان بحث از عدالت اجتماعی را در نماز جمعه خلاف شرع می‌دانند. حجت‌الاسلام فاضل هرنندی، نماینده امام در جهاد سازندگی می‌گوید: «آیا صحیح است که ما جوی بسازیم که به عنوان حمایت از اسلام کسی جرات نکند در خطبه‌هایش و سخنرانی‌هایش اسم مستضعف را به زبان جاری کند؟»

این همان چیزی است که حزب توده ایران، آن را ماه‌ها پیش افشاء کرد. رفیق کیانوری در پرسش و پاسخ شهریور ماه ۶۱ خود گفت:

«این که با موضع‌گیری شورای نگهبان، در مورد ملی کردن بازرگانی خارجی حرکت انقلاب دچار فلج شده و این می‌تواند زبان‌های بسیار بزرگی به انقلاب وارد آورد درست است. شورای نگهبان هم تنها نیست. البته منظوم اکثریت شورای نگهبان است. آنها فقط جزئی از طیف بزرگی هستند که تلاش می‌کند انقلاب را برگرداند گروهی که مدافع سرمایه‌داری است طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد و امکانات وسیعی در جامعه ایران و حتی حاکمیت دارد. عناصر صادق خط امامی را لکه‌دار می‌کنند تا بتوانند آن‌ها را از پست‌های حساس برکنار کنند و خود تمام دستگاه را در دست خود بگیرند و ضربه نهائی را در لحظه مناسب به انقلاب وارد کنند. معنی "توده‌ای تیرباران- جماران گلباران" عبارتست از "مرگ بر قانون اصلاحات ارضی"، "مرگ بر اصل ۴۹ قانون اساسی"، "مرگ بر قانون اراضی شهری"، "مرگ بر سازمان‌های مستقل کارگری"، "مرگ بر آزادی"، و "مرگ بر همه دستاوردهای انقلاب" اینها همه از یک منبع بر می‌خیزد. بعد از "مرگ بر توده‌ای" آن مرگ‌های دیگر هم عملی می‌شود و آنوقت "مرگ بر پیروان خط امام" و "زنده باد امریکا"، "زنده باد غارت بی‌بند و بار سرمایه‌داری" و "زنده باد وابستگی به امپریالیسم" شعارهای بعدی است.»

در مورد ادامه جنگ با عراق، حزب ما ماه‌ها پیش توطئه امپریالیستی ادامه جنگ را افشاء کرد و هشدار داد. رفیق کیانوری در پرسش و پاسخ آبان ماه خود گفت: «آنچه ما احساس می‌کنیم این است که تله‌ای از طرف امپریالیسم امریکا کار گذاشته شده‌است، یعنی تحمیل یک جنگ فرسایشی»

۱- حزب توده ایران صاحب امتیاز روزنامه "مردم"، بعنوان ارگان مرکزی حزب بود و نخستین شماره‌های آن نیز با همین نام، پس از پیروزی انقلاب در ایران منتشر شد. بدنبال شکایت فردی که خود را صاحب امتیاز نشریه‌ای با نام "مردم" می‌دانست، وزارت ارشاد اسلامی و دادگستری تهران مانع از انتشار ارگان مرکزی حزب با نام "مردم" شدند. این جدال به ظاهر حقوقی، اما در واقع هدایت‌شده برای تغییر نام ارگان مرکزی حزب توده ایران و حتی جلوگیری از انتشار آن، می‌رفت تا به جلوگیری از انتشار ارگان مرکزی حزب توده ایران جنبه باصلاح قانونی بدهد، به همین دلیل رهبری حزب تصمیم گرفت با اضافه کردن "نامه" در برابر "مردم"، ارگان مرکزی حزب را با نام "نامه‌مردم" منتشر کند و بر این اساس نیز امتیاز دریافت داشت.

نقش تعیین کننده جنبش کارگری ایران در تحولات بزرگ تاریخ معاصر ایران

شکست و پیروزی در جنبش کارگری ایران

ع. خیرخواه

قرائن بسیاری حکایت از شتاب جنبش کارگری ایران برای ورود به عرصه جدی تر بیکار دارد. خواسته‌ها و آماج‌های جنبش کارگری ایران تفاوت‌های غیرقابل انکاری با جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ دارد و این باز می‌گردد به ساختار اقتصاد تجاری حاکم بر ایران، بویژه در دهه دوم جمهوری اسلامی. جنبش کارگری در انقلاب ۵۷، با هدف سرنگونی نظام استبدادی به میدان آمد اما بدلیل سازمان‌یافته نبودن آن و سه دهه سرکوب هر نوع تشکل واقعی کارگری توسط حکومت کودتا نتوانست از نقش تعیین کننده خود در سرنگونی نظام شاهنشاهی در جهت تحکیم موقعیت خویش در حاکمیت بعد از انقلاب بهره گیرد. جنگ، ترورها، توطئه‌های امپریالیسم، کودتای گام به گام ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری بزرگ تجاری برای قبضه قدرت، سرکوب آزادی‌ها، به بند کشیده شدن نیروهای انقلابی و بویژه وفادارترین نیروی انقلابی و طرفدار طبقه کارگر ایران، یعنی حزب توده‌ایران، حضور انجمن‌های اسلامی در واحدهای تولیدی و نقش مخرب آنها در مقابله با سندیکاها و شوراها و یک سلسله عوامل دیگر در تحقق این امر نقش داشت.

جنبش کارگری، امروز برای حیات خویش می‌جنگد و در تقابل کامل با سرمایه‌داری بزرگ تجاری قرار دارد. طی سال‌های گذشته - به شهادت اخباری که در روزنامه‌های داخل کشور و بویژه "کاروکارگر" منتشر شده و گزیده‌ای از آنها در راه‌توده بازتاب یافته‌است - کمتر تجمعی در واحدهای تولیدی بوجود آمده که در آنها از محورهای مهم زیر یاد نشده باشد:

- ۱- مخالفت با خصوصی سازی و عوارض خانمانسوز برنامه تعدیل اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی؛
- ۲- نقدینگی ناچیز در بخش تولیدی و تمرکز بزرگترین نقدینگی تاریخ ایران در بخش تجاری؛

- ۳- نابودی واحدهای تولیدی، پس از واگذاری آنها به بخش خصوصی و حراج آنها در دولت هاشمی رفسنجانی؛
- ۴- ورود تولیدات مشابه از کشورهای خارجی؛
- ۵- جلوگیری از توطئه تغییر قانون کار به ضرر کارگران؛
- ۶- اختصاص نیافتن بودجه دولتی برای احیاء و گسترش واحدهای تولیدی؛
- ۷- لغو بیمه‌ها و واگذاری بیمارستان‌های خدمات اجتماعی به بخش خصوصی.

در کنار این خواسته‌های اقتصادی و سیاسی، تجمعی در سال‌های اخیر با شرکت کارگران تشکیل نشده که در آنها بر ضرورت تشکل و بویژه اتحادیه‌ها تاکید نشده باشد.

به این ترتیب، اگر اهداف جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ دارای خواسته‌هایی اینچنین دقیق و همه گیر نبود، امروز چنین است. از این نظر، جنبش کارگری ایران، از لحاظ آگاهی، شناخت از حاکمیت و اهدافی که برای ایجاد تغییرات در ساختار حاکمیت دارد در موقعیتی به مراتب برتر از سال ۵۷ قرار گرفته‌است.

وجود فراکسیون کارگری در مجلس شورای اسلامی، تاسیس حزب کار اسلامی و مخالفت‌هایی که با نقش بازدارنده "خانه کارگر" در شکل‌گیری سندیکاها و تشکل‌های مستقل کارگری و صنفی آغاز شده و اخبار آن در نشریات داخل کشور نیز بازتاب می‌یابد، خود پاسخی است به این آگاهی و پر رنگ شدن نقش جنبش کارگری در جنبش عمومی مردم ایران. اینکه سازمان‌ها و تشکل‌های کنونی، تا چه میزان وابسته به حاکمیت و یا مستقل از حاکمیت و یا سخنگوی کارگران ایران هستند و یا نیستند، آنقدر اهمیت ندارد که حضور آنها، بدان دلیل که زیر فشار جنبش کارگری شکل گرفته‌اند اهمیت دارد. این نکته مهمی است که به دور از هر نوع چپ‌روی و رویاپردازی باید بدان توجه داشت و با در نظر گرفتن همین واقعیات در بطن این جنبش قرار گرفت.

در حقیقت نیز و بدلیل نقش کلیدی "نفت" در اقتصاد کشور، همانگونه که در انقلاب بهمن ۵۷ نفت‌گران توانستند سخن آخر را بگویند و به بزرگترین پشتوانه و استوانه انقلاب تبدیل شوند، امروز نیز جنبش مردم نیازمند همین حضور و با همین وزن و اعتبار است. وزن و اعتباری که بدلیل آگاهی غیر قابل مقایسه با آگاهی سال ۵۷ می‌تواند جنبش کنونی را برای دست یابی به آماج‌های اساسی آن، که در کلیات خود همان آماج‌های انقلاب ۵۷ است بیمه کند. این جنبش، در عین حال که با استقبال جنبش عمومی مردم ایران همراه است، از حمایت بسیار جدی کارگران بیکار شده در سال‌های اخیر و نسل جوان و خواهان کار نیز برخوردار است.

بی شک، با توجه به همین اهمیت تاریخی است که مخالفان جنبش و اصلاحات انقلابی، در عین حال که همچنان با جنبش دانشجویی و تشکل‌های وابسته به آن پنجه در پنجه دارند، بسرعت خود را آماده مقابله با تشکل‌های موجود کارگری می‌کنند. از جمله این تشکل‌ها "شوراهای اسلامی کار" است، که رقم رسمی آن را ۲۶۰۰ شورا اعلام کرده‌اند. نه تنها از موجودیت این شوراها باید به دفاع برخاست، بلکه بر استقلال جنبش کارگری از سازمان‌های وابسته به حاکمیت نیز باید پای

طبعاً فعال‌ترین حزب سیاسی از میان احزاب سیاسی بسیاری که در این سال‌ها مبارزه کردند، حزب توده ایران و شاخه کارگری آن، شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران (از این پس شورای متحده) است. حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ از حلقه‌های کوچک از روشنفکران مارکسیست تشکیل شد و در فاصله سال‌های ۵۴-۱۹۴۱/۲۴-۱۳۲۰ چنان گسترده شد که نامش مصداق واقعی یافت.

بعد از یک رشته بازداشت‌های گروهی، کناره‌گیری‌ها و ناکامی‌های دیگر طی سال‌های ۴۹-۱۹۴۷/۲۸-۱۳۲۶، این حزب از سال ۱۳۳۰/۱۹۵۱ بار دیگر احیاء شده و وارد مبارزه وسیعی شد. تا نیمه سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳، تنها در تهران، بیش از یکصد هزار نفر در میتینگ‌های آن شرکت می‌کردند. تشکیلات حزب در شهرستان‌ها حدود ۳۲۵ هزار عضو و هوادار داشت و با شاخه‌های کارگری آن در اوج موفقیت‌های خود در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ این رقم بسیار فراتر نیز رفت.

این مقاله در پی سه هدف اساسی است، نخست پیدایش جنبش کارگری در سال‌های ۵۳-۱۹۴۱/۳۲-۱۳۲۰، رشد سریع این جنبش طی همین سال‌ها و نقاط ضعف و قوت این جنبش. بدین ترتیب، علت بقای ساختار قدرت سنتی طی دهه پر حادثه ۱۳۲۰/۱۹۴۰ شناخته خواهد شد.

قوت‌ها و ضعف‌های این جنبش را باید با بررسی جوانب مختلف اعتصاب پرفراز و نشیب صنعت نفت در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ بررسی کرد. هر چند این اعتصاب توانست ساختار قدرت را در هم شکند، اما زمینه‌ای شد برای نوع رویارویی‌هایی که در پیش بود. تجاری که در جنبش ملی شدن نفت در سال‌های ۵۳-۱۹۵۱/۳۲-۱۳۳۰ بکار گرفته شد و سپس در انقلاب سال ۵۷ از آن استفاده کامل شد. برای آگاهی بیشتر از زمینه‌های رشد جنبش کارگری در ایران، باید به سال‌های پیش از جنبش متشکل کارگران نفت در دهه ۳۰ پرداخت:

پیشینه تاریخی

۱۳۰۰-۳۰/۱۹۲۱-۵۱

کارگران ماهر، به خصوص کارگران چاپخانه‌های تهران، اتحادیه‌هایی را از اوایل سال ۱۹۱۰ در تهران تشکیل دادند، کارگران غیر ماهر، به ویژه باراندازان بندر انزلی، برای افزایش دستمزدها در دهه ۱۲۹۰/۱۹۱۰ دست به اعتصاب زدند و کارگران مهاجر به باکو در انقلاب‌های ۱۲۸۴/۱۹۰۵ و ۱۲۹۶/۱۹۱۷ روسیه شرکت کردند. در سال ۱۳۰۰/۱۹۲۱ نخستین جنبش کارگری مهم ایران به وقوع پیوست. در همین سال، احزاب کمونیست و سوسیالیستی که به تازگی تشکیل شده بودند به منظور ایجاد شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری، ۹ اتحادیه موجود در تهران را به گردهمایی فرا خواندند. اتحادیه‌های نه گانه اتحادیه‌های کارگری که در این شورا (شورای مرکزی) نمایندگی داشتند، شامل اتحادیه‌های کارکنان چاپخانه‌ها، دارو سازها، کفاش‌ها، حمامی‌ها، نانوائی‌ها، کارگران ساختمان، کارگران شهرداری، خیاط‌ها و کارگران بافنده در تنها کارخانه جدید تهران بودند. سه سال بعد شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری روزنامه‌ای به نام "حقیقت" را انتشار داد، تظاهرات اول ماه مه را سازماندهی کرد، اتحادیه معلمان و اتحادیه کارکنان پست و تلگراف را به سوی خود کشاند.

اتحادیه‌های جدید شامل اتحادیه کارگران بارانداز انزلی، قالی بافان کرمان، کارگران نساجی اصفهان، کارگران شرکت نفت خوزستان،

فشرد و صفوف این جنبش را برای رویارویی سرنوشت ساز برای تغییر ترکیب طبقاتی در حاکمیت ایران آماده ساخت.

با آگاهی از نقش سرنوشت سازی که جنبش کارگری ایران در به هدف رسیدن جنبش کنونی ایفاء خواهد کرد، مقاله تحقیقی زیر را منتشر می‌کنیم. آنچه می‌خوانید، گزارشی است از تحقیق مشروح محقق ارجمند "ایرواند ابراهامیان" که با عنوان "جامعه شناسی سیاسی ایران" تدوین و به زبان انگلیسی منتشر شده است. در این تحقیق، که در داخل کشور نیز با تغییراتی ترجمه و منتشر شده است، نقش اجتناب ناپذیر و تاریخی شورای متحده کارگری ایران و حزب توده ایران، در بطن تاریخ متشکل شدن طبقه کارگر ایران و تاثیر گذاری آن در تحولات تاریخ معاصر ایران بر شمرده شده است.

این تحقیق بیطرفانه، در عین حال که انتقاداتی نسبت به برخی کاستی‌های کوشش حزب توده ایران برای متشکل ساختن طبقه کارگر و زحمتکشان ایران دارد، نقش تاریخی حزب توده ایران را برای متشکل ساختن این طبقه و تاثیر این سازمان‌یابی بر تحولات را نیز یاد آور شده و آن را در معرض قضاوت قرار داده است.

گزارش زیر، در عین حال یکبار دیگر نشان می‌دهد که جنبش کارگری ایران از چه تجربه و پشتوانه تاریخی برخوردار است و اگر بصورت سازمان یافته وارد میدان عمل و مبارزه شود، چه نقش تعیین کننده‌ای را نیز می‌تواند ایفاء کند. با هم بخوانیم:

«پس از سقوط رژیم دیکتاتوری رضاخان وقتی در زندان‌ها گوشه‌ها شد ۱۲۵۰ زندانی سیاسی، نیمه جان از سلول‌ها بیرون آمدند. دهها و صدها زندانی سیاسی دیگر هرگز از این سلول‌ها بیرون نیامدند و نامشان در لیست بلند قربانیان رژیم خودکامه او ثبت شد.

در سال ۱۳۲۵ در ایران ۱۸۶ اتحادیه وابسته به شورای متحده با ۳۳۵ هزار عضو متشکل بودند و ۷۵ درصد کارگران صنایع در آن‌ها حضور داشتند.

فراز و فرودهای حضور حزب توده ایران در جامعه ایران، آنگونه که برخی مورخان مدعی می‌شوند، به خواست و یا وجود اتحاد شوروی بستگی نداشت، بلکه وابسته به نوسان‌های اقتصادی-سیاسی ایران بوده است.

شعار و خواست "ملی‌شدن صنعت نفت ایران" برای نخستین بار، در میتینگ کارگران نفت جنوب و توسط یکی از زنان سخنران عنوان شد و بعدها به شعار جنبش ملی تبدیل شد!

بررسی علمی دوره بین اضمحلال قدرت رضاخان در اوت ۱۹۴۱/شهریور ۱۳۲۰ و قدرت یابی فرزند او "محمد رضا" در اوت ۱۹۵۰/شهریور ۱۳۳۲ فرصت نادری است برای بررسی تضادهای اجتماعی در ایران معاصر. این گونه بررسی از ظاهر سیاسی فاصله گرفته و به ساختار اجتماعی می‌پردازد و شکاف‌های عمده داخلی را مشاهده و پیوندهای پیچیده بین نیروهای سیاسی، به ویژه احزاب سازمان یافته و نیروهای عمده اجتماعی به خصوص طبقات اقتصادی اجتماعی این دوره را پیگیری می‌کنند.

طبقه جدیدی که وارد ترکیب طبقاتی جامعه ایران شده بود، علیرغم نو بودن آن، با همان انگیزه‌های کهنه و آشنا بشدت استثمار می‌شد: ساعات کار طولانی، دستمزد اندک، بستن مالیات‌های سنگین بر مصرف‌کنندگان.

شرایط کار در کارخانه‌ها نیز به گونه‌ای بود که همان زمان، یک ناظر بریتانیایی این وضع را "مشابه بردگی" توصیف کرد.

در غیاب اتحادیه و ممنوع بودن اعتصاب، اعتراضات و مبارزات کارگران اشکال مخفی به خود گرفت. به طور مثال در اول ماه مه ۱۱/۱۹۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۸ یازده هزار تن از کارگران پالایشگاه نفت آبادان برای افزایش دستمزدها، هشت ساعت کار، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل، خانه‌های سازمانی و اتحادیه‌های کارگری مستقل دست به اعتصاب زدند. در حالی که شرکت نفت تقاضای افزایش دستمزد را پذیرفته بود، ناوگان بریتانیا، بعنوان حامی دیکتاتوری رضاخانی و دفاع از برده‌داری جدیدی که غیر قانونی بودن هر نوع فعالیت کارگری آن را حمایت می‌کرد، ناوچه‌های توپدار خود را به بصره گسیل داشت و نیروی نظامی حکومت بیش از ۵۰۰ کارگر را دستگیر کرد. پنج تن از رهبران اعتصاب تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ در زندان باقی ماندند.

مشابه همین حوادث در سال ۱۳۱۰/۱۹۳۱ اتفاق افتاد؛ ۵۰۰ تن از کارگران مهمترین کارخانه نساجی اصفهان دست از کار کشیدند. آنها خواهان افزایش دستمزد، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل و هشت ساعت کار در روز بودند. هر چند کارگران موفق به افزایش بیست درصد دستمزدها و تقلیل ساعات کار از ده ساعت به نه ساعت در روز شدند، اما سازمان دهندگان اعتصاب زندانی شدند و تعدادی از آنها تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ در زندان ماندند. سرانجام در سال ۱۳۱۶/۱۹۳۷، یعنی فقط دو سال بعد از تکمیل شدن اولین خطوط راه آهن سراسری ایران، ۸۰۰ نفر از کارکنان راه آهن یک اعتصاب موفقیت آمیز را برای افزایش دستمزد و بهتر شدن شرایط کار در مازندران سازمان دادند. رهبران اصلی این جریان نیز زندانی شدند و تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ در زندان ماندند.

رشد جنبش کارگری

۱۳۲۰-۳۲/۱۹۴۱-۵۳

ورود ارتش سرخ و ارتش انگلستان از شمال و جنوب به ایران، با سقوط دیکتاتوری رضاخانی در اوت ۱۹۴۱/ شهریور ۱۳۲۰ همراه شد. در این سال‌ها جنگ دوم جهانی دوران اوج خود را می‌پیمود و اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای متفق (از جمله انگلستان) گذرگاه‌های نظامی ارتش هیتلری را می‌بستند. رژیم رضاخانی، با تمایل به رژیم نازیسم در آلمان به خطری برای کشورهای متفق تبدیل شده بود. با سقوط رژیم رضاخانی، در زندان‌ها گشوده شد و بیش از ۱۲۵۰ زندانی سیاسی آزاد شدند. در میان ایشان بسیاری از سازمان دهندگان با سابقه جنبش کارگری و گروهی از روشنفکران مارکسیست جوان که به "پنجاه و سه نفر" مشهور بودند قرار داشتند. چندی پس از آزادی این افراد، حزب توده ایران توسط فعالان جنبش کارگری و روشنفکران رادیکال تشکیل شد و به تجدید حیات جنبش اتحادیه‌های کارگری منجر شد. آنها در طول سال ۱۳۲۱/۱۹۴۲ فعالیتشان را در کارخانه‌ها و کارگاه‌های تهران، معادن ذغال سنگ حوالی شهرها و کارخانه‌های نساجی مازندران و گیلان متمرکز کردند.

معلمان، باربران، کارگران مراکز تهیه تنباکو، کارگران برنج کوب رشت، خیاطها، کفاش‌ها، کارمندان، قالی بافان، شیرینی فروش‌ها و تلگرافچی‌ها در مشهد ...

عقب ماندگی جنبش کارگری

نخستین جنبش کارگری ایران عقب ماندگی اقتصادی کشور را منعکس کرد: از ۳۲ اتحادیه موجود در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ دوازده اتحادیه شامل مزدبگیران بازار، شاگردان مغازه‌ها و صنعتگران (۲۱۹) حرفه‌ای، هشت اتحادیه مربوط به فروشندگان، افراد متخصص و تکنسین‌ها، شش اتحادیه مربوط به کارگران غیر ماهر مثل باربرها، عمه‌ها، مستخدمان خانگی و فقط شش اتحادیه شامل نماینده مزدبگیران جدید مثل کارگران چاپخانه، کارگران کارخانه و کارگران صنعت نفت بود.

به رغم موفقیت‌های اولیه، جنبش کارگری با مخالفت رژیم رضاخانی روبرو شد. وی که در ۱۳۰۵/۱۹۲۶ تاجگذاری کرد، شورای مرکزی اتحادیه کارگری را منحل، اتحادیه‌های کارگری را قذغن و احزاب کمونیست و سوسیالیستی را غیر قانونی اعلام کرد و برای کسانی که تبلیغات سوسیالیستی می‌کردند محکومیت‌های سنگینی وضع کرد و بدین ترتیب بالغ بر ۲۰۰ تن از سازمان دهندگان جنبش کارگری دستگیر شدند، که از این عده پنج تن رهبران اتحادیه چاپخانه‌ها بودند که سرانجام نیز در زندان‌های رضاخانی بقتل رسیدند. هر چند رضاخان در کوتاه مدت جنبش کارگری را تضعیف کرد، اما ندانسته در درازمدت با مدرنیزه کردن اقتصاد و ایجاد طبقه کارگر صنعتی به آن کمک کرد.

رضاخان کار احداث راه آهن سراسری ایران را آغاز کرد، بندرگاه‌های جدید تاسیس کرد، حدود هزار و دویست کیلومتر جاده کشید و از همه مهمتر کارخانه‌های جدیدی وارد کرد. در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ کمتر از ۲۰ کارخانه بزرگ با بیش از ۵۰ هزار کارگر وجود داشت، اما تا سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ بیش از ۳۴۶ کارخانه جدید صنعتی در کشور احداث شد. از این تعداد بیش از ۲۰۰ کارخانه کوچک شامل سیلوها، مشروب سازی‌ها، دباغی‌ها و ایستگاه‌های تولید برق بود، اما ۱۴۶ کارخانه دیگر بیشتر تاسیساتی، مثل ۳۶ کارخانه نساجی، ۱۱ کارخانه کبریت سازی، ۸ مرکز قند سازی، ۸ کارخانه مواد شیمیایی، ۲ مرکز شیشه سازی جدید و ۵ کارخانه تهیه چای و تنباکو بود. این حرکت به سوی صنعتی شدن موجب شد که تعداد کارگران کارخانه‌های بزرگ از میزان کمتر از ۱۰۰۰ نفر در سال ۱۳۰۴/۱۹۲۵ به بیش از ۵۰،۰۰۰ نفر در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ برسد.

ظهور پرولتاریای صنعتی در ایران

پرولتاریای صنعتی هم به دلیل افزایش نیروی کار در صنعت نفت، و هم با ادغام تعدادی از کارگاه‌های کوچک، مثل کارگاه‌های کفش دوزی، نجاری و خیاطی که به تدریج به کارگاه‌های بزرگتری مبدل شدند که بی‌ش از ۳۰ کارگر در استخدام داشتند، از ۲۰،۰۰۰ کارگر به حدود ۳۱،۰۰۰ کارگر افزایش یافت. بدین ترتیب در سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ حقوق بگیران کارخانه‌های بزرگ جدید و تاسیسات نفتی به همراه ۱۰،۰۰۰ کارگر کارخانه‌های کوچک جدید، ۲۵۰۰ کارگر در شیلات خزر، ۹۰۰۰ کارگر در راه آهن، ۴۰۰۰ کارگر در معادن ذغال، ۴۰۰۰ کارگر در لنگرگاه‌ها و تعداد زیادی در ساختمان سازی‌های فصلی، در مجموع به بیش از ۱۷۰،۰۰۰ کارگر بالغ می‌شد که طبقه پرولتاریای جدید را بوجود آوردند.

فراخوانی به اعتصاب عمومی یک روزه در تهران در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۶/۱۹۴۶ واکش نشان داد.

طی سال‌های ۴۸-۱۹۴۷/۲۷-۱۳۲۶ تلاش برای سرکوب جنبش کارگری، بویژه پس از تیراندازی به محمدرضا شاه در فوریه ۱۹۴۹/ بهمن ۱۳۲۷ تشدید و حزب توده ایران و شورای متحده غیر قانونی اعلام شدند.

سفیر انگلستان همان زمان اقرار کرد که اکثر قریب به اتفاق کارگران شرکت نفت از حزب توده ایران و از شیوه انتخاب نماینده کارگران برای مذاکره با کارفرما که از سوی شورا مطرح شده، حمایت می‌کنند. وی تأکید کرد که کارگران "آرزوی بازگشت رهبران حزب توده (ایران) را برای ادامه فعالیت دارند."

کاهش سلطه پلیس بعد از سال ۱۳۲۹/۱۹۵۰ راه بازگشت محتمل را هموار ساخت. شورای متحده، با نام مستعار ائتلاف سندیکاهای کارگران، شعب خود را در ایالات تقویت کرد و توانست در فوریه ۱۹۵۱/ بهمن ۱۳۳۰ اعتصاب‌هایی را در بین کارگران سیلوا و راه آهن ترتیب دهد و طی ماه بعد با سازماندهی یک رشته اعتصاب‌های گسترده در تاسیسات نفتی یکباره وارد صحنه سیاست شد.

در سال‌های ۱۳۳۱/۱۹۵۲ و ۱۳۳۲/۱۹۵۳ تظاهراتی، حتی وسیع‌تر از قبل برگزار شد. در تابستان ۱۳۳۲/۱۹۵۳ جنبش کارگری از اوج خود در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ نیز فراتر رفت.

در این بین دولت مصدق سعی در از بین بردن گرایش به سمت حزب توده ایران داشت. خلیل ملکی، رهبر جناح سوسیالیست جبهه ملی - با همین هدف - اعلام کرد که در شرایط بحرانی کشور، اعتصاب‌های اقتصادی به اندازه خرابکاری‌های سیاسی خطرناک هستند. آیت الله کاشانی که رهبر جناح مذهبی جبهه ملی بود برای دور کردن کارگران از اتحادیه‌های هوادار حزب توده ایران به تحریک احساسات اسلامی متوسل شد. همکار وی مظفر بقایی سعی در تشکیل اتحادیه‌هایی در مقابل شورای متحده کرد و چاقو کشانی را برای ترور سازمان‌دهندگان کارگری اجیر کرد.

در نهایت، مصدق برای برقراری ثبات اجتماعی و مبارزه با تورم و کاهش هزینه‌ها، قانونی را که متضمن محدودیت افزایش دستمزدها، بررسی تشکیلات اتحادیه‌ها و تهدید به زندان "محرکین اعتصاب" بود، وضع کرد. اما این کوشش‌ها کاهش یافت و در اواخر سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ یک عضو برجسته جبهه ملی اقرار کرد که سازمانش مبارزه برای طبقه کارگر را به فراموشی سپرده است.

قوت‌ها و ضعف‌ها

دو منبع عمده قدرت شورای متحده عبارت بودند از نارضایتی اقتصادی طبقه کارگر و کوشش حزب توده ایران برای بیان و انعکاس این نارضایتی، چه از طریق دادخواست‌ها، روزنامه‌ها و نطق‌های پارلمانی، چه از طریق اعتصاب‌ها، تظاهرات اعتراض آمیز و سایر اشکال مبارزاتی.

نارضایتی اقتصادی که در دوران حاکمیت رضاشاه هم شدید بود، بعد از سال ۱۳۲۰/۱۹۴۱ بر اثر تورم فزاینده شدیدتر شد.

تورم نه تنها موجب تشدید مبارزات در محیط‌های صنعتی شد، بلکه بین بازاریان و کارگران و فعالان خرده‌پای بازار نیز شکاف ایجاد کرد. بررسی گزارش انتخاباتی که در سال ۱۳۳۰/۱۹۵۱ به نخست وزیر ارائه شد نشان داد که مرزهای طبقاتی تقریباً تمام اصناف صنعتی و تجاری بازار

طی سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ اتحادیه‌های مستقل نیز در شهرهای بزرگ کارگری وارد اتحادیه مرکزی شدند، از جمله در تبریز، مشهد، رشت و مهمتر از همه در بین کارگران نساجی اصفهان.

تا ماه مه ۱۹۴۴/ اردیبهشت ۱۳۲۳ سازمان دهندگان حزب توده ایران در جنبش کارگری موفق شدند "شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگری و زحمتکشان ایران" را برپا کنند. این سازمان با برگرفتن نام سازمان کارگری سابق، تمام کارگران را بدون توجه به دیدگاه‌های سیاسی‌شان برای پیوستن به شورا دعوت کرد. اتحادیه تأکید کرد که فقط آن روشنفکرانی که در گذشته ارتباطشان با جنبش کارگری به اثبات رسیده پذیرفته خواهند شد. در برنامه شورای مذکور از پرداختن به مسائل سیاسی اجتناب شد و بیشتر به مسائل اقتصادی، بویژه ۸ ساعت کار در روز، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل و مزایای دریافت اضافه کار، دو هفته تعطیل با دستمزد، تامین حقوق بازنشستگی، بیمه بیکاری، حقوق مساوی برای مردان و زنانی که کار مشابهی انجام می‌دهند، ممنوعیت کار کودکان، تامین ایمنی کار، حمایت از کارگران در مقابل اخراج‌های خودسرانه، حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه‌ها و مذاکره عمومی تأکید شد. این موارد به عنوان اهداف اصلی جنبش کارگری در دهه بعد نیز باقی ماند. برجسته‌ترین رهبران "شورای متحده" اعضای ۵۳ نفر و از سازمان دهندگان با سابقه جنبش کارگری بودند. "رضاروستا" دبیر اول شورای مذکور مهمترین فرد در تاریخ جنبش کارگری ایران بود.

رهبری شورا دو تفکر مرسوم آن زمان را رد کرد، یکی آنکه کارگران ایرانی به حدی منفعل هستند که نمی‌توانند رهبری سازمان‌های خود را به دست گیرند و دیگر آنکه جنبش کارگری در دهه ۱۳۲۰/۱۹۴۰ بیش از یک ابتکار تصنعی از سوی روشنفکران رادیکال نبوده است.

شورای متحده پس از آنکه در ۱۳۲۳/۱۹۴۴ دبیرخانه مرکزی خود را تشکیل داد، طی دو سال بعد به گسترش قدرت خود در شبکه‌های ایالتی (۲۲۵) پرداخت. آن شورا مدعی بود که از نیمه سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ دارای ۱۸۶ اتحادیه وابسته شده است که در مجموع اعضای آن به ۳۳۵،۰۰۰ کارگر رسید. این شورا که ۷۵ درصد کارگران صنایع را در اتحادیه‌ها متشکل کرده بود، غالباً در همه کارخانه‌های بزرگ جدید و در بسیاری از کارگاه‌های کوچک و کارخانه‌ها هسته‌هایی داشت. ۱۸۶ اتحادیه وابسته مذکور بیشتر بخش اقتصاد شهری را در بر می‌گرفت.

در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ جنبش کارگری به اوج خود رسید. در تابستان همین سال یکی از رهبران حزب توده ایران به مقام وزارت بازرگانی و پیشه و هنر (ایرج اسکندری) رسید و کارگران هوادار حزب توده ایران بر بیشتر کارخانه‌های نساجی استان‌های گیلان و مازندران تسلط یافتند و شورای متحده اعتصاب‌های موفقیت آمیزی را نه تنها در حوزه‌های نفتی، بلکه در بیشتر مراکز عمده شهری سازماندهی کرد. در همین دوران فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری که رهبری آن در دست کمونیست‌ها بود، شورای متحده را به عنوان "تنها سازمان واقعی کارگری ایران" به رسمیت شناخت دفتر بین‌المللی کار در ژنو نیز، که سازمانی ضد کمونیست است، شورای متحده را به عنوان "تنها سازمانی که در سطح ملی گسترده است" توصیف کرد و اقرار کرد که "اتحادیه‌های کارگری ایران موجودیشان را مدیون حزب توده ایرانند."

با همه این احوال، جنبش کارگری در اواخر سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ با مانع بزرگی مواجه شد. در پاییز همان سال، دولت (قوام) ناگهان رهبران حزب توده ایران را از کابینه کنار گذاشت. دولت همزمان با تشکیل اتحادیه‌های دولتی، بیش از ۳۵۰ تن از سازمان دهندگان جنبش کارگری را در اصفهان، خوزستان، گیلان و مازندران دستگیر کرد. شورای متحده با

می‌داد که در آن برهوت گسترده محافظه‌کاری، مایه دلخوشی رادیکال‌ها بود. دهقانان به دلایل متفاوت و پیچیده‌ای، افرادی منفعل و خارج از سیاست‌های ملی باقی ماندند. عشایر که بیشترشان مسلح بودند به دنباله‌روی از روسای سنتی‌شان در اواخر سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ برای مقابله با حزب توده‌ایران به ارتش کمک کردند. علاوه بر این، خرده بورژوازی بازار - به خصوص تجار خرد، مغازه دارها و صاحبان کارگاه‌ها - برخی به دلایل مذهبی و گروهی از ترس گسترش روحیه مبارزه جویی در بین شاگردانشان به مخالفت با اتحادیه‌های کمونیستی پرداختند. جنبش کارگری به دلیل گسیختگی از توده‌های روستایی و بورژوازی شهری فقط در بین بخش‌هایی از روشنفکران رادیکال هوادارانی یافت.

اعتصاب نفت

قوت و ضعف جنبش کارگری را می‌توان از طریق بررسی تحولات اتحادیه‌های صنعت نفت سنجید. گرچه سازمان دهندگان حزب توده‌ایران نخست در اوایل سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ در تاسیسات نفتی حضور یافتند، اما زمانی که مقامات محلی فعالیت ایشان را ممنوع کردند خیلی زود خود را کنار کشیدند و رهبران حزبی تصمیم گرفتند تا پیروزی بر فاشیسم خود را از صنایع حیاتی دور نگه دارند. با دوری آنها از صنعت نفت، سازمان دهندگان هوادار حزب توده‌ایران در خوزستان، اتحادیه‌های دیگری به خصوص در بین رفتگران، لایروبان، رانندگان تاکسی، نخ‌ریس‌ها و کارگران نانوائی تشکیل دادند.

سازمان دهندگان کارگری هوادار حزب توده‌ایران به محض خاتمه جنگ به صنعت نفت روی آوردند. آنها با تاسیس شاخه ایالتی شورای متحده بر اتحادیه‌های کارگران ایران پیروز شدند و در روز اول ماه مه ۱۳۲۵/۱۹۴۶ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ یک تظاهرات بزرگ ۸۰،۰۰۰ نفری در آبادان سازمان دادند. در این مراسم سخنران‌ها خواهان افزایش دستمزد، بهتر شدن وضع مسکن، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل، هشت ساعت کار در روز و یک قانون جامع و همه گیر شدند. یک سخنران زن، نفت را "طلای ایران" توصیف کرد و بریتانیا را متهم کرد که برای غذای سگ‌هایش از دستمزد کارگران ایران خرج می‌کند! او خواهان ملی شدن شرکت نفت ایران و انگلیس شد. این شاید اولین باری بود که ندای ملی شدن نفت در خیابان‌های آبادان شنیده می‌شد.

اتحادیه‌های صنعت نفت توسط سه تن از اعضای حزب توده ایران، بنام‌های حسین تربیت، علی امیدوار و عبدالله وفایی‌زاده رهبری می‌شد. نیروهای شبه نظامی حزب با گشت در معابر و خیابان‌ها، از تاسیسات نفتی مراقبت می‌کردند.

به رغم آغاز مسالمت آمیز اعتصاب سراسری در پی یورش نیروهای نظامی و قبایل عرب محلی به کارگران صنعت نفت، اعتصاب به خشونت گرائید. از روزی که شورای متحده وارد خوزستان، منطقه‌ای با تنوع قومی، شد، کوشید همه کارگران را به رغم تعلقات مختلف مذهبی، محلی، زبانی و ایلی‌شان به عضویت درآورد. این شورا موفق شد موقعیت قابل توجهی بین کارگران غیر ماهر اصفهانی، شیرازی، کرمانی و بوشهری و همچنین بین کارگران ماهر به خصوص جوشکارها، صنعتگران و مکانیک‌های آذری، فارس، ارمنی و آسوری و در بین کارگران مهاجر ایل‌های بختیاری، لر، خمسه و قشقایی به دست آورد، گرچه، در این زمینه و برای نفوذ در میان جمعیت عرب موفق نبود.

کسول بریتانیا در اهواز در خاطراتش از اعتصاب عمومی نوشت که پیروزی اقتصادی کارگران موجب تقویت اتحادیه‌های کمونیستی شده

تهران را تفکیک کرده است و بدین سان تورم، وحدت سیاسی اصناف سنتی را هم از میان برد.

جنبش کارگری توسط سازمان تشکیلاتی حزب توده‌ایران حمایت می‌شد. شعبه‌های حزبی، کمک‌هایی را برای یاری رساندن به کارگران اعتصابی جمع‌آوری می‌کردند. وکلای حزبی، برای دفاع از سازمان‌دهندگان، کانون کمک‌های حقوقی به وجود آوردند و روشنفکران حزبی در کارخانه‌ها کلاس‌های مبارزه با بیسوادی تشکیل دادند. به چاپ روزنامه ظفر، ارگان شورای متحده کمک کردند و از طریق بسیاری از روزنامه‌های جناح چپ نارضایتی کارگری را به آگاهی مردم رساندند. به رغم کمک حزب توده‌ایران به شورای متحده، این حزب محتاطانه از اعتصاب‌های سیاسی دوری کرد تا از وارد شدن فشار اجتماعی بر صفوف اعضای اتحادیه جلوگیری نماید. به جز دو مورد اعتصاب عمومی نوامبر ۱۹۴۶/آذر ۱۳۲۵ و دو اعتصاب (۲۳۶) گسترده ملی در سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ و ۱۳۳۲/۱۹۵۳ که در حمایت از مصدق بود، می‌توان گفت که همه اعتصاب‌ها برای نان شب بود.

گرچه جنبش کارگری در دوره تورم و آزادی‌های سیاسی رونق یافت، در سال‌های بیکاری عمومی و اختناق پلیسی دچار رکود شد. بیکاری، به خصوص طی سال‌های رکود پس از جنگ، زبان بار بود. زمانی که متفقین پایگاه‌های خود را در داخل ایران برچیدند، شرکت نفت ایران و انگلیس، خود را با دوران صلح وفق داد، بیشتر صاحبان کارگاه‌ها قادر به رقابت با واردات خارجی نبودند و لاجرم تولید کاهش یافت. در حالی که هزاران تن در خارج از کارخانه‌ها در جستجوی کار بودند، آنهایی که در داخل کارخانه بودند در موقعیتی قرار نداشتند که در مورد حقوق خود معامله یا تهدید به اعتصاب کنند. این روند تا سال‌های ۱۹۵۱-۳۲/۱۳۳۰-۳۳ که بحران نفت باعث کاهش شدید واردات و تشویق تولیدکنندگان محلی به افزایش تولید شد، تغییر نکرد.

سرکوب پلیسی نیز برای جنبش کارگری زیان بخش بود. زمانی که در سال‌های ۱۹۴۷-۲۸/۱۳۲۶-۲۹ در مراکز صنعتی بزرگ حکومت نظامی اعلام شد و همین‌طور بعدها در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ زمانی که رهبران حزب توده و شورای متحده دستگیر یا تبعید شدند، اتحادیه‌های کارگری بدون آزادی قادر به سازمان دهی نبودند و جنبش کارگری بدون آزادی سازماندهی ناتوان ماند. این وضع در سال‌های ۱۹۴۷-۲۸/۱۳۲۶ به اوج رسید، در حالی که سرکوب و بیکاری فراگیر بصورت توأم باعث شد تعداد اعتصاب‌های بزرگ از ۱۸۳ مورد در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ به هشت مورد در سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ و پنج مورد در سال ۱۳۲۷/۱۹۴۸ کاهش یابد. بدین ترتیب فراز و فرود حزب توده ایران - آن طور که مورخان پیشین مدعی بودند - به شوروی بستگی نداشت، بلکه وابسته به نوسان‌های اقتصادی و سیاسی ایران بوده است.

نقاط ضعف ساختاری

علاوه بر این مسائل گذرا، جنبش کارگری دو ضعف ساختاری داشت. نخست اینکه اتحادیه‌های کارگری حریف نیروهای مسلح وفادار به شاه که مشتمل بر بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر بود نشد. رژیم که از همکاری بی‌دریغ آمریکا نیز برخوردار بود. این رژیم به سرعت شکست ۱۳۲۰/۱۹۴۱ را جبران کرده بود. با درگیری‌های رودررو با ارتش، همان‌طور که در نوامبر ۱۹۲۶/آذر ۱۳۲۵ و بار دیگر در اوت ۱۹۵۳/مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد، جنبش کارگری هیچ موقعیت برتری نداشت. دوم اینکه طبقه کارگر شهری، در مجموع تقریباً ده درصد از جمعیت بزرگسال کشور را تشکیل

جنبش کارگری، به عنوان نیروی سرنوشت ساز در واپسین روزهای انقلاب اسلامی مجدداً ظاهر شد. انقلاب در نیمه سال ۱۳۵۶/۱۹۷۷ با یک جنبش اعتراضی از سوی طبقه متوسط جدید - همچون دانشجویان، وکلا، قضات، نویسندگان، روزنامه نگاران و روشنفکران - که به رژیم محمدرضا شاه به خاطر اعمال غیر قانونی انتقاد داشت شروع شد. این اعتراض ها در اوایل سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸، زمانی که روحانیت و طبقه متوسط سنتی به این حرکت پیوستند و با سازماندهی اعتراض ها و رهبری اعتصاب های بازار و متهم کردن رژیم به زیر پا گذاشتن اسلام رهبری آن را به دست گرفتند، به سرعت گسترش یافت.

تضاد رژیم شاهنشاهی با طبقه متوسط

تا اواسط ژوئن ۱۹۷۸/خرداد ۱۳۵۷، آشکار شد که تضاد رژیم و طبقه متوسط به بن بست رسیده است. رژیم میتوانست با زور خیابان ها را پاکسازی کند، اما نمیتوانست بازارها و دانشگاه ها را مجبور به بازگشایی کند. از سوی دیگر طبقه متوسط می توانست موجب نگرانی رژیم شود، ولی ضربه نهایی را نمی توانست وارد کند. این بن بست با مداخله طبقه کارگر صنعتی در نیمه دوم سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸ شکسته شد. اعتصاب هایی در کارخانه های نساجی مازندران، ماشین سازی تبریز، اتومبیل سازی تهران، و در نیروگاه های شهرهای بزرگ آغاز شد. سپس کمیته اعتصاب در بزرگترین کارخانه ها و موسسه های دولتی پدیدار شد.

سرانجام در اکتبر ۱۹۷۸/مهر ۱۳۵۷، کارگران صنعت نفت اعتصاب کردند و خواهان افزایش حقوق، بهبود وضع مسکن، آزادی اتحادیه های کارگری، پایان حکومت نظامی، عمل به قانون اساسی مشروطه، عفو عمومی همه زندانیان سیاسی و پرداخت مساوی حقوق برای مردان و زنان برای کار مشابه شدند. کارگران پالایشگاه ها، خطوط لوله های نفتی، حوزه های نفتی، تعمیرگاه ها و کارکنان دفتری شرکت ها، هماهنگ با اعتصاب های صنعت نفت، نه تنها کمیته های محلی، بلکه کمیته مرکزی اعتصاب تشکیل دادند. بنابر منابع موثق، بیشتر کمیته های محلی اعتصاب توسط هواداران قدیمی و برخی هواداران جدید حزب توده ایران و فعالان قدیمی جنبش کارگری رهبری می شد، که بیشتر آنها از فعالان سابق شورای متحده و سندیکاهای کارگری دهه ۳۰ بودند. بیش از ۳۵٪ از افرادی که کمیته های اعتصاب ها و بویژه کمیته مرکزی آن را در صنایع بزرگ نفت و نساجی و ذوب آهن رهبری می کردند از حزب توده ایران و دیگر عناصر چپ بودند.

خاطره اعتصاب های عمومی سال های ۱۳۲۵/۱۹۴۶ و ۱۳۳۰/۱۹۵۱ هنوز باقی مانده بود. اما در این زمان، کارگران صنعت نفت که از سوی طبقه متوسط حمایت می شدند و کاملاً از جایگاه برترشان در امور اقتصادی آگاه بودند، نه تنها خواهان امتیازهای اقتصادی، بلکه خواستار از بین بردن کامل رژیم سلطنتی بودند. همچنین یکی از رهبران اعتصابی به مطبوعات گفت که کارگران «فت را صادر نخواهند کرد، مگر آنکه شاه را صادر کرده باشند.»

در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ جنبش کارگری به حدی منزوی و تضعیف شده بود که قادر به جلوگیری از کودتای نظامی نبود. اما در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ همان جنبش آن قدر قوی و سرنوشت ساز شده بود که شورش طبقه متوسط در سال ۷۸-۵۷/۱۹۷۷-۱۳۵۶ را به طغیان مشترک طبقه متوسط و طبقه کارگر در انقلاب اسلامی تبدیل کرد. «

و کارگران بر اینکه "حزب توده ایران در مذاکرات با شرکت نفت نماینده آنها باشد" اصرار داشتند.

به رغم پیروزی در ژوئیه ۱۹۴۶/تیر ۱۳۲۵، ضعف اساسی اتحادیه های صنعت نفت از اکتبر ۱۹۴۶/آبان ۱۳۲۵ بروز کرد، زمانی که روسای قبایل یک حرکت محافظه کارانه را هدایت کردند و به سرتاسر ایالات جنوبی کشاندند. این حرکت زمانی آغاز شد که خان های قشقایی به کمک روسای بختیاری، خمسه و بویراحمدی علم شورش را برافراشتند و حکومت مرکزی را به کمک رساندن به حزب "ملحد" توده متهم کردند. شورش زمانی گسترش یافت که فرمانده سپاه فارس "سرلشکر زاهدی" - وزیر کشور در کابینه محمد مصدق و سپس عامل کودتای ۲۸ مرداد - در جبهه شورشیان مخالف حکومت مرکزی قرار گرفت. این شورش با پیوستن قبایل عرب خوزستان، ممسنی های فارس، تنگستانی های بوشهر، افشارهای اردلان و کردهای کلهر کرمانشاه گسترش بیشتری پیدا کرد. حکومت مرکزی، به بهانه این شورش و با حمایت از قبایل مسلح به پاکسازی کابینه دولت از توده ای ها، تعطیل تشکیلات حزب در ایالت های مرکزی و جنوبی، برقرار ساختن مجدد حکومت نظامی در مناطق نفتی و تبعید بیش از ۱۲۰ تن از رهبران کارگری از خوزستان اقدام کرد.

جنبش کارگری صنعت نفت، که همچون سایر نقاط کشور از تشکیلات اتحادیه ای و حمایت های قضایی محروم شده بود، وارد مرحله تضعیف شد، تضعیفی که تا خیزش های سیاسی ۵۳-۵۱/۱۹۵۱-۳۲-۱۳۳۰ ادامه یافت. اعتصاب عمومی ژوئیه ۱۹۴۶/تیر ۱۳۲۵ به طور قطع نظام حاکم را متزلزل کرد، اما سیر تحولات هم به سوی برپایی یک انقلاب اجتماعی ملی نزدیک نشد.

فرجام سخن

کودتای ۲۸ مرداد به آسانی جنبش کارگری را در هم شکست، زیرا نیروهای مسلح به شاه وفادار ماندند، روحانیون، به نمایندگی از طبقه متوسط سنتی مبارزه ضد کمونیستی حادی را در پیش گرفتند، حزب توده ایران به دلائل گوناگون، در عملی ساختن اتحاد با جبهه ملی ناکام ماند. توده های روستایی یا منفعل باقی ماندند و یا در جهت منافع زمینداران محافظه کار عمل کردند. از آن گذشته، طبقه کارگر شهری، به لحاظ کمی آن قدر ناچیز و آن قدر منزوی بود که نمی توانست وارد یک حرکت انقلابی شود. بدین سان شاه در سرکوب جنبش ملی ۱۳۳۲/۱۹۵۳ به پیروزی رسید.

در سال های پس از کودتا، حزب توده ایران و جنبش کارگری فشار سرکوب پلیسی را تحمل کردند. چهل تن از توده ای ها که مبارزان جنبش کارگری نیز در میان آنها بودند اعدام شدند. بقیه رهبران کارگری یا زندانی شدند یا به تبعید اعزام شدند. بیش از ۳۰۰۰ تن از اعضا و سازمان دهندگان اتحادیه ها زندانی شدند، تا به فعالیت های صنفی خویش خاتمه دهند. شورای متحده بار دیگر منحل شد و همه اعضایش با دقت کامل قلع و قمع شدند و کارخانه های دولتی تحت مدیریت افسران نظامی بازنشسته قرار گرفت. ساواک (پلیس مخفی تازه تاسیس شده) در کارخانه ها نمایندگان تام الاختیاری گمارد که مستقیماً بر اتحادیه های کارگری دولتی نظارت داشتند. یک محقق جنبش کارگری می گوید: «اقتدار و بی رحمی رژیم پهلوی در مقایسه با دولت تزاری در دهه های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ میلادی بسیار خشن تر بود.» و تعجبی ندارد که فعالیت های سیاسی جنبش کارگری متوقف شد.

"شعار"

شعر مقاومت توده‌ها!

محمود احيائي

محمود احيائي، روزنامه‌نویس، شاعر و نویسنده داستان‌های کودکان بود. او در ابتدای امسال، در یک حادثه عجیب رانندگی و هنگام عبور از خیابان کشته شد. خبر درگذشت احيائي و سرگذشت پر ماجرائی که در سال‌های پس از یورش به حزب توده ایران طی کرد، همزمان با خبر درگذشت نصرت‌رحمانی و هوشنگ گلشیری در شماره ۹۷ راه‌توده منتشر شد. در این فاصله، تعدادی از خوانندگان راه‌توده از ما خواستند تا در باره اندیشه‌ها و کارهای فرهنگی-ادبی محمود احيائي بیشتر بنویسیم و او را بیشتر معرفی کنیم.

محمود احيائي از جمله نسل جوانی بود که به شورای نویسندگان ایران پیوست و در دفاتری که از سوی این شورا منتشر می‌شد مقاله می‌نوشت. از جمله مقالات او، که در دفتر اول شورای نویسندگان (پاییز ۵۹) منتشر شد مقاله‌ای بود در باره شعار، با عنوان "شعار، شعر مقاومت توده‌ها". این مقاله را خلاصه کرده و با افزودن چند جمله در زیر می‌خوانید. آنچه بر مقاله احيائي اضافه شده، در حقیقت ادامه اندیشه او و با هدف تطبیق آن با اوضاع کنونی ایران و جنبش مردم است.

«شعار، این هنر مقاومت توده‌ها از دورترین زمان‌ها همواره بازگوکننده اوج ستیزهای طبقاتی-سیاسی بوده و با سیر زمان شکلی کامل‌تر یافته‌است. کوچه‌های باریک و گلی، خیابان‌های فراموش شده، محله‌های دوره افتاده، بازارهای تنگ و تارهای خاک گرفته، خاستگاه اصلی شعارهاست، مکان‌هایی که همواره خشم توده‌ها را در سینه پرورده و شکل داده‌است.

شعار، هنر مردمی است. هنر. هنری به دور از ویژگی‌ها، قالب‌ها و تکنیک‌های پیچیده. هنری که همچون فواره‌ای بلندپرواز، همچون آفتاب پس از ابر که دوام زندگی پر ایهت خورشید را بنمایاند، نشانه‌ای راستین از خشم انقلابی توده‌ها را جلوه‌گر می‌سازد.

این چنین است که شعار از دل توده‌ها شکوفه می‌زند، شکل می‌گیرد و اوج رزم توده‌ها را بر ذهن‌های بیدار می‌نشانند، ذهن‌های راکد را به جنبش در می‌آورد، محتوای ذهن‌ها را تکامل می‌بخشد و این تکامل در متن شعاری تازه‌تر به بیرون مری‌تراود. گام‌ها را هماهنگ می‌سازد، نظم می‌دهد و مردم را در متن نبرد انقلابی به جانبازی می‌کشانند:

تا شاه کفن نشود / این وطن وطن نشود!

یعنی تا استبداد و خودکامگی از ایران رخت بر نیندد، وطن را نمی‌شود آباد کرد؛ و این همان آبادانی است که توده‌های مردم می‌خواهند و شاه مظهر استبدادی است که مردم نمی‌خواهند و بارها علیه آن به قیام برخاسته‌اند و باز هم برخوانند خاست.

خاستگاه شعارهای خلقی، از نظر اجتماعی در تضاد با طبقه حاکمه است. طبقه‌ای که زندگی‌اش تنها با نابودی تدریجی توده‌ها امکان پذیر است. به این ترتیب، شعار بازگوکننده اوج جدائی و تضاد افراد زیر

ستم با طبقه حاکمه است و تنها وجود چنین تضادی می‌تواند اصلت محتوای شعار را باعث شود.

شعار پرداز هرگز با هدف پرداختن و درست کردن شعار با مردم نمی‌جوشد، بلکه نخست جوشیدن او با مردم مطرح است و سپس حضور دائمی‌اش در بطن توده‌هاست که به او الهام می‌بخشد و شعار را می‌آفریند. این چنین است که شعار زود می‌جوشد، پروبال می‌گیرد و بر ذهن‌ها می‌نشیند و به عنوان ساده‌ترین و اصیل‌ترین هنر مردمی جلوه می‌کند.

در تاریخ ایران، گاه ادب کلاسیک و معاصر ایران، از رویدادهای اجتماعی باز مانده‌اند. از جمله در انقلاب سال ۵۷. این بازماندگی نیز خود به نوعی دیگر مشوق جوشش شعارهاست. در واقع شعارها، شعر لحظات جوشش‌های اجتماعی است و عمیقاً باید به مفاهیم نهفته در آنها توجه کرد، چرا که نه تنها درک مردم را بازتاب می‌بخشند، بلکه حکایت از ظرفیت‌های خفته در عمق جامعه را با خود دارند. در چنین لحظاتی از تاریخ است که شعارها و خواست‌های نهفته در عمق جامعه در قالب‌های کلاسیک و شناخته شده ادبی نمی‌گنجند و شعر رایج از شعار جانشین شده عقب می‌ماند. این ادعا چندان بی‌زمینه نیست، که شعارها، شعر نو، ترکیب نو، قالب نو را به ادبیات یک دوره تحمیل می‌کنند. این ادعا را می‌توان در انقلاب مشروطه پی‌گرفت، در تصنیف‌های مردم در کوچه بازارها، در شعرها و ضرب‌المثل‌های عامیانه مردم، که همگی علیه استبداد، خودکامگی، اشرافیت مورد نفرت مردم، پدیده‌های از فرنگ به ارمغان آمده و در قامت زنان، زینت درشکه‌ها و سپس اتومبیل خود را به نمایش گذاشت:

ماشین مستی ممدعلی / نه بوق داره نه صدلی

بخشی از این سروده‌های عامیانه را در سیر و سرگذشتی که از تصنیف‌های عامیانه پیش و پس از مشروطه در کتاب "از صبا تا نیما" جمع آوری شده می‌توان دنبال کرد.

شعر نو، از درون این پوسته اجتماعی بیرون آمد، چرا که سخن، خواست و شعار مردم در اوزان شناخته شده عروضی دیگر نمی‌گنجید. مردم می‌خواستند مناسبات اجتماعی را دگرگون کنند و شعر و شعار نیز در خدمت این خواست و متأثر از این دگرگونی شد. این امر را در انقلاب ۵۷ نیز بخوبی می‌توان دنبال کرد. اشعار این دوره از حیات شعری سیاوش کسرائی بازتاب کاملی است از این ادعا. همانگونه که اشعار بسیاری از شعرای هم‌دوره سیاوش کسرائی در سال‌های دهه ۳۰ و جنبش ملی ایران چنین بود. شعرهای شعارگونه و پرخاش‌جویانه نصرت‌رحمانی نیز در همین زمینه قابل پیگیری است. همچنان که ادبیات و بویژه شعر دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ چنین بود. اشعار جعفر کوش‌آبادی و یا خسرو گل‌سرخ‌نمونه‌هایی از این دست به حساب می‌آیند.

البته تردید نیست که این بحث به کنکاشی همه جانبه‌تر نیازمند است و منظور من نیز از طرح آن، تنها مروری بود به شعارهای انقلاب ۵۷ و آن اعتراض‌های شعارگونه‌ای که در دوران اخیر از زبان و قلم مردم در اتوبوس‌ها، معابر عمومی، کیوسک‌های تلفن و نقش می‌بندد و باید همه را با حوصله دنبال کرد.

براستی چرا در انقلاب ۵۷ آن همه شعار به طور خود جوش از دهان مردم انقلابی در آمد و جای شعر را گرفت؟ چرا آن همه آفریده‌های ادبی در این انقلاب جایی پویا و شایسته نداشت؟

شاید، از جمله دلایل این بود که جنبه‌های مقاومت توده‌های مردم، زیر فشار قالب‌های هنری رایج، باعث عدم همبستگی ادب ایران با ذهن مردم انقلابی شد و شاید فاصله ایجاد شده بین توده‌های مردم و اهل ادب و هنر چنین غفلتی را موجب شد. امری که در انقلاب مشروطه و پس از آن، تا حد قابل تاملی به گونه‌ای دیگر بود. آفریده‌های برخی از شاعران

"گس هال" در گذشت!

"گس هال"، رهبر با سابقه حزب کمونیست آمریکا، ۱۳ اکتبر امسال، در سن ۹۰ سالگی و در شهر نیویورک چشم بر جهان فرو بست. او یکی از شناخته شده ترین چهره های جنبش کمونیستی آمریکا و جهان بود و سراسر زندگی سیاسی خود را صرف مبارزه در راه احقاق حقوق کارگران، صلح، همبستگی سوسیالیستی و بین المللی کرد. "گس هال" و جمعی از شخصیت های مبارز و همگام او نظیر "الیزابت گورلی فین"، "پل رابسون"، "ویلیام فاستر"، "جان لوئیس"، "و.دوویا" و دیگر شخصیت های کمونیست و مبارز آمریکا تأثیرات عمیقی در زندگی اجتماعی مردم آمریکا و بویژه مبارزان اجتماعی گذاشتند.

"گس هال" در خانواده ای سیاسی و مهاجر فنلاندی، در منطقه معادن آهن "مینس سوتا" دنیا آمد و در جوانی بعنوان هیزم شکن در جنگل های شمالی این کشور مشغول کار شد. در ۱۷ سالگی عضو سازمان جوانان حزب کمونیست آمریکا شد و بعدها بعنوان نماینده حزب در شهر "پانگرتاون" در ایالت "اوهایو" با نام اصلی خود "آرو کوستاهالبرگ" برای پست ریاست شهرداری این شهر کاندیدا شد. بعداً، زمانی که در صنایع فولاد آمریکا در جستجوی کار بود دریافت که به دلیل فعالیت هائی که در محل سابق اقامت خود داشته در لیست سیاه قرار گرفته و به همین دلیل ناچار به تغییر نام خود به "گس هال" شد و این نام را تا پایان عمر خویش حفظ کرد.

در سال های ۳۰ وی برای کمیته سازمانی کارگران فولاد کار می کرد و جزو اعضای هیات موسسان سندیکای کارگران فولاد و یکی از رهبران "اعتصاب کوچک فولاد" در سال ۱۹۳۷ بود. اعتصابی که کسرن های فولاد را ناچار ساخت تا سندیکای کارگری را به رسمیت بشناسند. گس هال، بعدها به رهبری حزب کمونیست آمریکا پیوست و در ادامه مبارزه علیه نژاد پرستی و فاشیسم، با شروع جنگ جهانی دوم به ارتش این کشور پیوست و تا مارس ۱۹۴۶ در "گوم" مستقر بود. در ژوئیه ۱۹۴۸ و در دوران "مک کارتیس" او به همراه ۱۱ تن دیگر از رهبران حزب کمونیست آمریکا به اتهام ساختگی "توطئه برای براندازی مسلحانه دولت" به دادگاه کشانده شد. دورانی که بخش وسیعی از کمونیست ها و دیگر نیروهای مترقی به زندان افکنده شدند و از سوی "اف . بی . آی" تحت تعقیب قرار گرفتند. او در دوران "مک کارتیس" ۸ سال در زندان بسر برد و سرانجام با لغو قانون "اسمیت کت" که بر مبنای آن کمونیست ها و مبارزان آمریکائی محاکمه و زندانی شده بودند از زندان آزاد شد. این شورا، قانون مذکور را مغایر با قانون اساسی آمریکا تشخیص داد.

گس هال پس از آزادی، بار دیگر مبارزه در راه احقاق حقوق کارگران، دموکراسی، صلح و حقوق شهروندان را شروع کرد و با شعار "خلق مهمتر از سود" چهار بار از طرف حزب کمونیست این کشور کاندیدای ریاست جمهوری شد. او مورد احترام عمیق جنبش بین المللی کمونیستی بود و کتب و مقالات تئوریک فراوانی از خود بجای گذاشته است. "سام وب"، دبیر اول کنونی حزب کمونیست آمریکا در رابطه با در گذشت "گس هال" گفت: «جای "هال" در جنبش های مترقی جهان و حزب ما خالی خواهد ماند. او در دوران توفانی مک کارتیس، در سال های حکومت ریگان و بوش که حملات شدیدی علیه دست آوردهای اجتماعی صورت گرفت و در دورانی که جنبش کمونیستی جهان با ضرباتی بزرگ روبرو شد، در کنار حزب باقی ماند و از آرمان های سوسیالیستی، صلح و عدالت اجتماعی دفاع کرد»

پس از مشروطیت، مانند ایرج، عارف، بهار، فرخی یزدی و پروین اعتصامی نمونه اند.

وقتی از شعر سال های منتهی به انقلاب بهمن ۵۷ با افسوس از ناهمخوانی آن با توده مردم و آگاهی های آنها صحبت می شود، باید دید مردم در انقلاب چه شعارهائی سر دادند و شعر آن دوره چقدر به این شعارهای مردم نزدیک بود.

"مرگ به سه مفسدین
کارتر و سادات و بگین"
شعار از حیث شکل، جنبه ای کامل ندارد و به همین دلیل نیز همواره مورد نكوهش شاعرانی که اسارت در قالب های شعری را به همراهی با مردم ترجیح می دهند بوده است. مثلاً شاعر معروفی در مصاحبه اش می گوید: «من از توده ها پول نگرفته ام که برایشان شعر بگویم!»

البته این نوع گفته ها چندان هم از حقیقت دور نیست، چرا که هر هنرمندی خواه ناخواه با الهام از طبقه ای که متمایل به آنست و یا از آن برخاسته به آفرینش هنری می پردازد و متأثر از چهایینی آن طبقه است.

بررسی واقعه گرایانه از هر شعار می تواند ژرفای اصیل و همچنین پیوند بدیهی و تنگاتنگ آن را با واقعیت های موجود در هر جامعه نشان دهد. هر شعار دنیائی از واقعیت های گوناگون را در متن خود دارد. واقعیت هائی که بنیان جامعه زمان را تشکیل می دهد:

"آمریکا، آمریکا مرگ به نیرنگ تو
خون شهیدان ما می چکد از چنگ تو"
نیرنگ آمریکا چیست؟ این نیرنگ از نگاه مردم جهان و طبعاً مردم میهن ما - یعنی استثمار، جنایت و سرکوب جنبش های آزادی خواهانه، استقلال طلبانه و عدالت جویانه. این همه را که در هزاران جلد کتاب ثبت است، مردم در صفت "نیرنگ" خلاصه کرده و در انقلاب بهمن ۵۷ آن را در قالب شعار سر دادند. مردم در این شعار گفتند که امپریالیسم علاوه بر به کارگیری ارتش، پلیس و سازمان های جاسوسی، نیرنگ باز نیز هست و به هیچ وجه نباید به آن اعتماد کرد.

در واقع هیچ گونه شعاری بدون انگیزه های ژرف سیاسی شکل نمی گیرد. هر چند در بسیاری از موارد ژرفای واقعیت ها بر مردم هویدا نیست و تنها گونه ای خود انگیزگی آن ها را به تکاپو وا می دارد. اما همین خودانگیزگی که انگیزه شعار است، آگاهی بعدی را در پی می آورد:

"آمریکا تو خالیست
ویتنام گواهی است!"

و یا این شعار که به مانیفست انقلاب در ماه های پایانی آن تبدیل شد و در بطن خود این پیام قطعی را داشت که هیچ گونه اعتمادی به رژیم شاهنشاهی و دربار شاهنشاهی و آمریکا و انگلیس نیست:

"نه قانون اساسی،
نه سازش سیاسی!"

مردم با عمق وجودشان درک کرده بودند که رژیم شاه اصلاح ناپذیر است و باید سرنگون شود. هنر بزرگ آیت الله خمینی، گوش و ذهن تیز او در شنیدن و درک این خواست های مردم و هماهنگی و همسوئی سریع با آن ها بود، چرا که هیچ سازمان و حزب سیاسی رهبری انقلاب را برعهده نداشت و توده مردم خود در شعارهایشان بیانیه ها و خواست هایشان را اعلام می کردند.

در دل تاریک ترین شب ها وقتی مردم فریاد کشیدند:

"نیایش شبانه، جنگ مسلحانه!"

در حقیقت آخرین راه حل برای سرنگونی نظام سلطنتی را بر بام ها سردادند. شعاری که تا آن لحظه زود بود و نارس و بعد از آن دیر بود و بی اثر!

این یادآوری، برای توجه به شعارهای امروز، درک لحظات، خواست مردم که در ساده ترین و روشن ترین جملات و کلمات در کوچه بازار تکرار می شوند است. ادبیات و بویژه شعر امروز ایران، اگر از این کلمات و جملات ساده مردم غافل بماند، یکبار دیگر از قافله عقب خواهد ماند. همچنان که در سال ۵۶ و ۵۷ عقب ماند.»

۵ محور تولیدی در تلویزیون

الف. آذراوغلو

شاید توده مردم، در جهان سرمایه‌داری و بویژه در امریکا ندانند زیر سیطره دیکتاتوری وسائل ارتباط جمعی و بویژه تلویزیون قرار دارند، اما نخبگان و دگر اندیشان جهان سرمایه‌داری (حتی در خود امریکا) از ابعاد این دیکتاتوری، بعنوان ابزاری در اختیار مونوپل‌ها با خبرند!

"روبرت مک کسنی"، یکی از متخصصان اقتصاد وسائل ارتباط جمعی در دانشگاه "آیلینوی" در ایالات متحده امریکا است. او اخیرا کتابی در باره نقش کنسرن‌های وسائل ارتباط جمعی و نقش آنها در ستیز با مردم‌سالاری و دموکراسی منتشر کرده‌است. نویسنده در این کتاب چگونگی نقش وسائل ارتباط جمعی تجارتی در ایالات متحده را بعنوان نیروی علیه دموکراسی شرح می‌دهد. وقتی از وسائل ارتباط جمعی تجارتی یاد می‌شود، بدان دلیل است که در کشورهای اروپائی هنوز هر دو نمونه وسائل ارتباط جمعی، یعنی تجاری و دولتی (متعلق به بخش اموال عمومی و بخش اموال خصوصی) وجود دارد و از این نظر، وضع هنوز بهتر از امریکا است. این امر از آنجا ناشی می‌شود که احزاب و سندیکاها و انجمن‌ها بر عملکرد بخش عمومی نظارت دارند. این نظارت، نظارتی "دولتی" نیست، بلکه اموال عمومی است که تحت نظارت شورائی منتخب نهادهای اجتماعی اداره می‌شود. مک کسنی در کتاب خود می‌نویسد که حدود ده موسسه بزرگ بر وسائل ارتباط جمعی این کشور تسلط دارند و از این طریق نیروی سیاسی عظیمی را تحت اختیار خود گرفته اند و از آنجا که این موسسات بی‌وقفه در پی سود و بهره‌اند، برای گزارشگری جستجوگرانه و تحقیقات افشاگرانه دیگر امکانی باقی نمی‌ماند و به این ترتیب اعتقادات و نظرات در جامعه به نحوی مسکوت و بی‌توجه می‌مانند که تفاوتی با سرکوب آنها نیست.

تجارتی کردن وسائل ارتباط جمعی، شانه به شانه جهانی شدن سرمایه پیش می‌رود. همانگونه که روند اقتصادی جهان به سمت تولید انبوه می‌رود، هدف این وسائل نیز ایجاد و گسترش فرهنگ مصرف است. برای دستیابی به این هدف از ترفندهای مختلف استفاده می‌شود، از جمله ترویج هر چند یکبار "مارک"ها. (مارک هائی برای تولید و مصرف، بدون در نظر گرفتن کیفیت آنها. نمونه‌های این امر را می‌توان در سال‌های اخیر در مارک "نایکی"، "پوما" و غیره یافت) از سوی دیگر، وسائل ارتباط جمعی، با ایجاد یک الگوی مصرف جهانی، فرهنگ تولید و مصرف کشورهای مختلف را تغییر داده و بازار مصرف را رهبری می‌کنند.

گرچه انتشار این نوع تحقیقات روزنه‌ایست برای مقابله، اما تردید نیست که این روزنه و روزنه‌های دیگر، تا انفجار ناشی از بحران سرمایه‌داری و رشد و بروز الگوهای دیگر تولید و مصرف راه بجائی نمی‌برند.

در اروپا- در بخش خصوصی وسائل ارتباط جمعی اروپا، گرچه تلاش می‌شود تا گرایشات ضد دموکراتیک آنگونه عیان نشود که در امریکا عیان است، ولی تلاش برای دور کردن مردم از سیاست هسته مرکزی برنامه‌های آنهاست. با این هدف، آنها فقط به تولید برنامه‌های تبلیغاتی و سرگرم کننده مشغولند و بصورت برنامه‌ریزی شده از ورود به مسائل روزمره اجتماعی و سیاسی گریبانگیر توده مردم پرهیز می‌کنند. آنها مانع

گزارشگری پرس و جوگرانه نیستند، اما به هیچ وجه این پرس و جوگری را در عرصه‌های مهم سیاسی و اجتماعی نمی‌خواهند، بلکه خواهان گزارش‌های جنجالی هستند و گزارشگری جنجالی را حمایت می‌کنند. این سیاست، یعنی خالی از محتوا بودن برنامه‌ها و مطالب، نه تنها روزنامه‌ها، بلکه ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی را نیز شامل می‌شود.

هسته مرکزی فعالیت این نوع رسانه‌ها ساده کردن و سریع کردن قضاوت همگانی در باره موضوعاتی است که مطرح می‌شوند، چنان ساده و سریع که عاری از تداوم و پی‌کاوی قضاوت‌هاست. موضوعاتی که بدین طریق مطرح می‌شوند عاری از کار تحقیقی کافی‌اند. به همین دلیل هرچند وقت یکبار یک سیاستمدار با سرعت و جنجال در صدر اخبار و افکار عمومی قرار می‌گیرد و چند روز بعد، همین سیاستمدار را رها می‌کنند تا با سر سقوط کند! روی دیگر این جنجال آفرینی تشویق بی‌اعتنائی به مسائل سیاسی جامعه نیز هست، نوعی سیاست زدائی در جامعه‌بررسی عملکرد سال‌های دهه ۹۰ نشان می‌دهد که وسائل ارتباط جمعی بخش خصوصی برای کسب سود هرچه بیشتر و سریع‌تر و دستیابی به بازار مصرف وسیع‌تر بسیار خشن عمل می‌کند. پنج محور اساسی در کارکرد آنها دارای این ویژگی‌ها هستند: سریع، سطحی، کم‌هزینه، غیر سیاسی و مبلغ کالاهای مصرفی! بموجب پیش‌بینی‌های بازار سهام بین‌المللی، پس از تقسیم مجدد بازارها، به کمک دفتر تجارت خارجی امریکا و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و پس از انتقال تولید کالاهائی که به محیط زیست و لایه اوزون لطمه وارد می‌کند به کشورهای دارای منابع زیر زمینی می‌توان گریبان این کشورها را گرفت و از آنها خسارت خواست! بدین ترتیب، در سال‌های آینده، بخش بزرگی از تولید ناخالص ملی همه کشورها برای دریافت حق استفاده از کالاهای مارک‌دار در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و طبقات کم‌شمار، اما فرادست در کشورهای جهان سوم اختصاص خواهد یافت. این حق استفاده از کالاهای مارک دار به صاحبان سهم در بورس‌ها پرداخت می‌شود. صاحبانی که بر مردم معلوم نیست در کجا نشسته‌اند!

دیدار با دبیر کمیته مرکزی

حزب کمونیست کردستان عراق!

"ریکاری کردستان" ارگان حزب کمونیست کردستان عراق در شماره ۴۱۹ خود-۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰- گزارشی پیرامون سفر و دیدارهای دبیر کمیته مرکزی این حزب منتشر کرده‌است. "ریکاری کردستان" می‌نویسد: رفیق کریم احمد، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کردستان طی سفر به اروپا، با رهبری حزب کمونیست فرانسه، از جمله "چاک‌مان" مسئول روابط خارجی و صاحب‌نظر در امور خاورمیانه و عراق دیدار و گفتگو کرد. همچنین در شهر برلین آلمان، درنشستی با شرکت رهبری حزب کمونیست آلمان شرکت کرده و در مورد مسائل منطقه و کردستان تبادل نظر نموده و ارزیابی‌ها و تحلیل‌های حزب کمونیست کردستان عراق را با آنها در میان گذاشت.

ریکاری کردستان، در ادامه این گزارش اشاره به دیدارهای جداگانه رهبر حزب کمونیست کردستان عراق با چندتن از اعضای شورای سیاستگذاری راه‌توده و هیاتی از سازمان فدائیان اکثریت، نمایندگان "نامه‌مردم" و حزب کمونیست کردستان ترکیه کرده‌است. مشروح دیدار هیات سیاستگذاری راه‌توده با رفیق کریم احمد در شماره آینده منتشر خواهد شد.

جنگ کنسرن‌ها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا

خروج از صحنه و سپردن سکان ماشین جنگی امریکا بدست جمهوری خواهان راضی می‌کرد!

پیروزی تبلیغات

آن گمراهی عمومی، که زیر فشار تبلیغاتی و با هزینه ای بیش از ۳ میلیارد دلار به سر درآوردن تقریباً مساوی دو کاندیدای دمکرات‌ها و جمهوری خواهان از صندوق‌های رای انجامید از کجا آمد و چگونه خرج شد. در حقیقت سؤال بزرگ و کشف از آن مهم‌تر آن نیست که چگونه در انتخابات امریکا تقلب شد و شمارش آراء را به نفع این و یا آن کاندیدا مصادره کردند، بلکه سؤال اصلی انگیزه و محل تامین هزینه ۳ میلیارد دلاری انتخابات امریکا و اشکال نوین مسخ کننده مردم این کشور و سکاندار شدن یکی از دو کاندیدائی است که پیشتر در همین کنسرن‌ها مدیر و مجری بوده‌اند و پس از دوره ریاست جمهوری خود نیز به داخل همان شبکه‌های اداری این کنسرن‌ها که از آن آمده‌اند باز خواهند گشت!

"ای. تی. تی" ۴ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار خرج تبلیغات انتخاباتی دو کاندیدای جمهوری خواه و دمکرات در انتخابات اخیر امریکا کرد. از این مبلغ ۶۲ درصد به جمهوری خواهان و ۳۸ درصد به دمکرات‌ها اختصاص یافت.

اتحادیه‌های باصلاح کارگری امریکا، که در حقیقت اتحادیه‌های کارفرمائی اند ۴ میلیون و ۹۰ هزار دلار خرج انتخابات کردند. از این مبلغ نیز ۹۸ درصد به ال گور و ۲ درصد به جورج بوش اختصاص یافت.

اتحادیه کارمندان ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار خرج این انتخابات کرد که ۹۷ درصد آن به ال گور و ۳ درصد به بوش تعلق گرفت.

"یونایتد پارسل سرویس" ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار دلار خرج انتخابات کرد، که از این رقم ۶۵ درصد به جورج بوش و ۳۵ درصد به ال گور اختصاص یافت.

اتحادیه کارگران الکتریک ۲ میلیون و ۹۰۰ هزار دلار خرج انتخابات کرد، که ۹۷ درصد آن به ال گور داده شد.

"مایکروسافت" ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار دلار خرج انتخابات کرد که ۵۹ درصد به بوش و بقیه آن خرج ال گور شد.

"نشنال رفیو اسوسیشن (اسلحه سازی)" ۲۰ میلیون دلار خرج انتخابات کرد که ۱۵ میلیون آن به جورج بوش، داده شد، زیرا طرفدار فروش آزاد اسلحه در امریکاست.

اتحادیه تنظیم خانواده ۱۰ میلیون دلار به ال گور داد، زیرا موافق سقط جنین است!

کمپانی‌های سیگار از جمله کمپانی "فیلیپ موریس" ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار خرج انتخابات کرد که ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار آن خرج جورج بوش شد.

تعدادی از کمپانی‌های نفتی از جورج بوش حمایت کردند، زیرا "دیک چینی" قرار است معاون او شود و او مدیرعامل یکی از شرکت‌های بزرگ نفتی امریکاست، که مشتقات نفتی می‌سازد. این کمپانی یک میلیون و ۷۰۰ هزار دلار خرج انتخابات کرد که یکصد هزار دلار خرج ال گور شد.

هر یک از دو کاندیدا ۶۷ میلیون دلار نیز رسماً از دولت پول تبلیغات انتخاباتی گرفتند. این بودجه بر اساس درصد کمک‌های کنسرن‌های بزرگ امریکائی، در انتخابات دور گذشته به کاندیداهای دو حزب و براساس تعداد نمایندگان آنها در کنگره و سنای این کشور تعلق گرفت.

انتخابات ریاست جمهوری امریکا به کشاکشی رسوا بین بزرگترین انحصارات نفتی - تسلیحاتی تبدیل شد و دو کاندیدائی که هر یک به نمایندگی از سوی کنسرن‌های بزرگ امریکائی، که برای سکانداری سیاست‌های استراتژیک این کنسرن‌ها در صحنه حاضر شده بودند بر سر چند صد رای بارها به شمارش آراء و جلوگیری از شمارش آراء ایالت فلوریدا متوسل شدند. نزدیک به نیمی از دارندگان حق رای، اساساً در این انتخابات شرکت نکردند و به این ترتیب، هر کدام از دو کاندیدائی که بر سر چند صد رای با یکدیگر کشاکش حقوقی پیدا کرده‌اند، در حقیقت رای حدود ۲۵ درصد دارندگان حق رای در ایالات متحده را دارند. دارندگان این آراء نیز با بزرگترین جنجال‌های تبلیغاتی و یورش مسخ کننده شبکه‌های تلویزیونی به پای صندوق‌های رای کشانده شدند، چنانکه گوئی برای خرید بلیت تماشای یک مسابقه بوکس به گیشه‌های خرید بلیت مراجعه کرده‌اند. این یورش تبلیغاتی را با هزینه‌ای بالغ بر ۳ میلیارد دلار، در جامعه‌ای سازمان دادند، که مردم آن به سه گروه از انسان‌های درجه اول، درجه دوم و درجه سوم تقسیم شده‌اند. جامعه‌ای که فاصله انسان‌های درجه اول و سوم آن روز به روز بیشتر شده و لایه میانی آنها، یعنی درجه دوم بی وقفه به درجه سوم سقوط می‌کند. صف‌های طویل برای خوابیدن در خوابگاه‌های عمومی و صف‌های طویل‌تر از آن برای خوردن یک وعده غذا در برابر غذاخوری‌هائی که وابسته به کلیساها و یا بیمارستان‌ها هستند، آوارگانی که در پارک‌های عمومی شب را به صبح می‌رسانند و مصرف غیر قابل کنترل الکل و مواد مخدر داستان بی نیاز از شرح و توصیف آن واقعیاتی است که در پس فیلم‌های تلویزیونی و محله‌های انسان‌های درجه اول در تلویزیون‌ها پنهان نگاهداشته می‌شود. همین واقعیات، بی اعتنائی ۵۰ درصد مردم امریکا برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری این کشور خود را نشان می‌دهد.

آن رقابتی که برای راه یافتن یکی از دو کاندیدای ریاست جمهوری به کاخ سفید به اوج رسوائی رسید، در واقع رقابت بر سر دو سیستم غارت تجاری - استعماری و یا جنگی - استعماری توسط سرمایه‌داری امریکاست که خود را قدرت یگانه جهانی می‌داند. پول نفتی که اکنون در کشورهای صادرکننده نفت جمع شده، از طریق یکی از این دو سیستم باید به بورس‌های امریکا باز گردانده شود. شتاب و خواست کنسرن‌های تسلیحاتی امریکا برای اجرای استراتژی استعماری - جنگی را باید در سفر وزیر دفاع امریکا از حزب دمکرات این کشور به خلیج فارس، در آخرین هفته‌های ریاست جمهوری بیل کلینتون جستجو کرد. او با صراحت و در همسو معرفی کردن دمکرات‌ها با این استراتژی گفت: «ارتش امریکا به خلیج فارس نیامده‌است که بازگردد!» این اظهار نظر باید کنسرن‌های تسلیحاتی امریکا را برای کمتر کردن فشار به دمکرات‌ها برای

جنگ و غارت در آنگولا!

(بخش‌هایی از گزارش یک روزنامه نگار آنگولائی و هماهنگ کننده فعالیت‌های ضد جنگ آنگولا مستقر در آلمان، که بصورت گفتگو در "نویس دوچلند" منتشر شده است)

س: ۲۵ سال از استقلال آنگولا می‌گذرد. نباید جشن گرفت؟

ج- میهن من زیر سیطره حکومتی خودکامه، درگیر یک جنگ داخلی است و تا وقتی این جنگ ادامه دارد مردم انگیزه‌ای برای جشن گرفتن ندارند. در همین روزها اطلاع پیدا کردیم که ۲۰ خبرنگار مخالف دستگیر شده‌اند. در مجموع، حکومت "ادواردو دوس سنتوس" فشار خود به مخالفین را افزایش داده‌است. برای حکومت تفاوت نمی‌کند مخالفینش وابسته به کدام جریان هستند، وابسته به اتحادیه‌های کارگری هستند و کلیساها، خبرنگاران و یا فعال سیاسی. از یک طرف جنگ داخلی و بمباران‌ها قربانی می‌گیرد و از طرف دیگر حکومت مبارزان و مخالفان را ربوده، شکنجه کرده و می‌کشد! بیش از چهار میلیون آنگولائی آواره شده‌اند.

س: آرزوی مردم شما در چنین روزی چیست؟

ج- صلح، بزرگترین آرزوی مردم آنگولاست. در این صورت مردم ما خواهند توانست از استقلال خود دفاع کنند و برای آن جشن بگیرند.

س: علت جنگ چیست؟

ج- انواع دلائل را می‌توان برشمرد، اما علت و انگیزه اصلی این جنگ همان ثروت‌های طبیعی است که کشور ما دارد، خصوصاً ذخائر نفت و الماس. هر دو حزب در حال جنگ، در وهله نخست بخاطر دسترسی به همین منابع با هم می‌جنگند. اتحادیه ملی برای استقلال کامل آنگولا به رهبری "یوناس ساومیمی" کنترل اکثر معادن الماس را در دست دارد و حکومت کنترل ذخائر نفت را. هر دو از شرایط جنگی در کشور سود می‌برند و مردم را به خاک سیاه نشانده‌اند. آنها معاملات سودآور خود را بدون هیچ کنترلی انجام می‌دهند. کنسرن‌های فراملیتی نیز با هر دو گروه همکاری مشترک دارند. هیچکدام از این سه جریان علاقه‌ای به پایان جنگ ندارند، زیرا از این جنگ سود می‌برند. همه احزاب در حال جنگ، مسئول فاجعه‌ای هستند که در آنگولا جریان دارد. اگر دادگاهی مستقل و عادلانه تشکیل شود، همه آنها که در ادامه این جنگ نقش دارند محکوم خواهند شد.

س: موضع اروپا چگونه است؟ وزیر امور خارجه آلمان بزودی راهی آنگولا خواهد شد، بنظر شما او می‌تواند برای پایان جنگ نقشی ایفاء کند؟

ج- تا آنجا که ما اطلاع داریم همراهان وزیر خارجه آلمان همگی کارشناسان اقتصادی‌اند و خیلی طبیعی است که آنها در جستجوی راه‌های گسترش روابط اقتصادی و بردن سهمی از غارتی باشند که در آنگولا جریان دارد. ما نسبت به مواضع کشورهای اروپائی با شک و تردید نگاه می‌کنیم. برای اطلاع از آنچه در آنگولا می‌گذرد نیازی به سفر به این کشور نیست، همه می‌دانند چه خبر است، فقط به مردم اطلاعات غلط و گمراه کننده داده می‌شود. گزارش‌های وزارت خارجه آنگولا که در اختیار مردم گذاشته می‌شود خود بزرگترین اسناد گمراه سازی افکار عمومی مردم است. مطابق این اسناد، آنگولا در امن و امان است. آنقدر در امن و امان که دادگاه‌های آلمان بر اساس همین گزارش‌ها، متقاضیان پناهندگی آنگولا را به کشور باز می‌گردانند.

سوسیال دمکراسی راست در همسوئی سیاسی-ایدئولوژیک با سرمایه‌داری بزرگ جهانی

برای شناخت مواضع سوسیال دمکراسی، که نزدیک به یک قرن درکنار سرمایه‌داری و همسو با آن به حیات خود ادامه داده‌است، می‌توان به مواضع نمایندگان این جریان در دوران تقسیم استعماری جهان مراجعه کرد.

نظرات "ادوارد برنشتین" درباره سیاست کلونیالیستی امپریالیسم آلمان در سال ۱۸۹۶ در این مورد آموزنده است. او برای برخی احزاب سوسیال دمکرات قدیم و جدید، از جمله "حزب دمکراتیک مردم ایران" که به ابتکار "بابک امیر خسروی"، پس از انشعاب از حزب توده-ایران تشکیل شده‌است، رهبر معنوی سوسیالیسم مطرح می‌شود. وی در تایید سیاست استعماری آلمان چنین می‌گوید: «ما بطور قطع شیوه‌های معینی که برای سرکوب وحشی‌ها Wilden بکار برده می‌شود را محکوم می‌کنیم. این امر اما به معنی محکوم ساختن برقراری استیلا بر وحشی‌ها، که به منظور توسعه فرهنگ‌های متمدن اروپایی عملی می‌شود نیست آزادی یک ملیت بی‌اهمیت در خارج از اروپا و یا در مناطق پیرامونی آن، هم‌وزن توسعه آزادی خلق‌های با فرهنگ برجسته اروپایی نیست. از این رو می‌توان علیه مبارزه [ملیت‌های بی‌اهمیت]، که مخاطره‌ای برای توسعه و ترقی هستند، موضعی مخالف اتخاذ کرد.»

این واقعیت که برای "برنشتین" سرکوب نظامی برای تصاحب خلیج "کیاچو" تنها «نمادی زشت» داشت، اما برای حفظ «منافع [آلمانی] ضروری بود»، دلیل تایید او از تصاحب این خلیج است.

این نقل قول‌ها که همگی از سخنان برنشتین در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، گرفته شده‌اند [۱]، نشان می‌دهند، که مواضع رویزیونیستی تنها در مسایل فلسفی بوجود نیامده بود، بلکه به سیاست روز کشورهای سرمایه‌داری باز می‌گردد. سیاستی که امروز نیز بخشی از مواضع سوسیال دمکراسی راست است.

نفی انقلاب اجتماعی، توجیه "قدر قدرتی امپریالیسم" و تبلیغ تسلیم طلبی در برابر سیاست‌های آن، به این بهانه که گویا "ضرورت‌های گلوبالیسم" چنین حکم می‌کند، نشانه‌های جدیدی از نقش منفی سوسیال دمکراسی در ترویج سیاست امپریالیستی کنسرن‌های فراملی انحصاری-دولتی علیه حاکمیت ملی و منافع ملی خلق‌های پیرامونی است.

برنشتین نظرات رویزیونیستی خود را بصورت سیستماتیک تنظیم کرد و آنها را برای اولین بار در سال ۱۸۹۷-۱۸۹۶ در یک سری مقالات در نشریه "نوی سایت"، ارگان تئوریک حزب سوسیال دمکرات آلمان منتشر ساخت. پس از تدقیق آنها، او این نظرات را به دو کنگره حزب در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۳ نیز ارائه کرد و به بحث گذاشت. در هر دو کنگره این نظرات با اکثریت بزرگ آرای نمایندگان کنگره رد شد. در سال‌های بعد، بمناسبت‌های مختلف رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان با این نظرات برخورد انتقادی کرده‌اند. مثلاً کارل کائوتسکی در سلسله مقالات خود در سال ۱۸۹۹ تحت عنوان "انت کریتیک"، و یا روزا لوکزامبورگ در "فرم اجتماعی و انقلاب".

۱- نقل قول‌ها از رساله دکتری "پتر اشترتینسکی" تحت عنوان «برخوردها بین مارکسیست‌ها و رویزیونیست‌ها در جنبش کارگری آلمان در سال‌های گذار از قرن ۱۹ به قرن بیست»، کلن ۱۹۷۶، گرفته شده است.

گفتگو با فیلسوف و اقتصاددان کوبائی
"کارلوس تابلادا"

«کوبا»

در برابر توفان دهه ۹۰ ایستاد!

منبع: نویس دوچلند

ترجمه: م. باران

س- موقعیت اقتصادی کوبا در حال حاضر چگونه است؟

ج- کوبا کشوری خارج از جهان کنونی نیست و به همین دلیل اقتصاد ما را باید در ارتباط با اقتصاد جهانی دید و به خاطر داشت که سه ستون اقتصاد جهانی، بعد از جنگ دوم از بین رفته‌اند ۰۰۰۰ ضمناً فراموش نکنید که کوبا، از لحاظ اقتصادی تا پایان دهه هشتاد بشدت متکی به اتحاد شوروی بود و بدون اتحاد شوروی نیز آن سمت گیری اقتصادی در کوبا غیر ممکن بود. نکته دیگری که نباید فراموش شود محاصره اقتصادی کوبا توسط امریکا است که تا امروز ضربات جبران ناپذیری به اقتصاد کوبا وارد کرده است. نباید تصور کنید که در سال ۱۹۵۹ وقتی انقلاب ما پیروز شد کوبا نه سوئد بود و نه سوئیس. کشور ما قسمتی از جنوب جهان سوم بود؛ یکی از مستعمره‌های جدید امریکا با یک میلیون بیسواد. کشوری با اقتصاد تک محصولی شکر.

در سال‌های اول پس از فروپاشی اتحاد شوروی بودند کسانی که شمارش معکوس را برای سقوط حکومت کوبا شروع کرده بودند. بگذارید برایتان یک خاطره را نقل کنم. در سال ۱۹۹۳ من در آلمان بودم. هیچ‌کس شانس به ادامه حیات اقتصادی کشور ما نداشت. مطبوعات جهان تا آنجا پیش رفتند که سقوط قریب‌الوقوع کوبا را اعلام کردند. کشوری که ۸۵ درصد تجارت اقتصادی‌اش با اتحاد شوروی بود. ما همان زمان باید اعتراف می‌کردیم که تنها مانده‌ایم و چنین نیز کردیم!

برای اینکه موقعیت ما را بیشتر درک کنید، بد نیست برایتان مثالی بزنم. شما تصور کنید همین فردا "بلژیک" از اتحادیه اروپا کنار گذاشته شود و از سوی آلمان هم محاصره اقتصادی شود و کشوری که چهار پنجم اقتصادش متکی به تولید ماشین‌آلات است دیگر نتواند آن را تولید کند، شما بگوئید بر سر بلژیک چه خواهد آمد؟

دقیقا چنین حادثه‌ای در دهه ۹۰ بر سر کوبا آمد، آنهم با بدترین شرایط قابل تصور!

س- فیلمی در باره وضع اقتصادی کوبا در سال ۹۳ وجود دارد که بخشی از آنچه را شما می‌خواهید برای ما تشریح کنید در آن منعکس است. اکنون هم آن وضع ادامه دارد؟

ج- در آن سال‌های تلخ، وضع ما آنقدر بد بود که حتی شنیدیم گربه‌ها هم خورده شدند. در گرمای تابستان بدلیل کمبود برق دستگاه‌های خنک کننده از کار افتاده بودند و کسی نمی‌توانست هیچ نوع مواد غذایی را نگهداری کند. علیرغم همه این فشارها، کارخانه‌ها تعطیل نشدند و کسی بیکار نشد و به خیابان ریخته نشد. فقط نیمی از کارخانه‌ها بدلیل کمبود نفت و مواد خام موقتا بسته شدند که البته دستمزد کارگران بصورت کامل پرداخت شد. یکی از نمایندگان انگلستان، در لندن به من می‌گفت که «حتی کسانی که به عمل جراحی فوری نیازمندند، فوراً عمل نمی‌شوند و باید ماه‌ها انتظار بکشند» چنین پدیده‌ای را شما در کوبا نمی‌توانید مشاهده کنید، حتی در آن سال‌های بسیار هولناک اقتصادی. در همان سال‌ها، در کوبا دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، سینماها و مدارس تعطیل نشدند و اگر کسی کرایه خانه‌اش را نتوانست پرداخت کند ائایش‌اش را به خیابان نریختند، گرچه دوران بسیار سختی را مردم پشت سر گذاشتند و عملاً فقط یک وعده غذا در روز وجود داشت!

سیستم مالی جهان براساس وام است نه پول نقد و به همین دلیل هیچکس به ما پول قرض نمی‌داد و کوبا هم خارج از سیستم مالی جهان قرار دارد. بنابراین ما می‌بایست وام خود را با پول نقد و آنهم دلار بپردازیم و چنین کاری هم نمی‌توانستیم بکنیم.

س- حالا موقعیت بهتر شده است؟

ج- مسلماً آن دوران سپری شده است. اقتصاد کوبا تا پایان سال ۹۳ در رکود کامل قرار داشت. تولید ناخالص داخلی تا ۴۰ درصد تنزل کرده بود. تنها از سال ۱۹۹۴ به بعد وضع بتدریج بهتر شد.

س- چگونه اقتصاد کوبا توانست روی پای خود بایستد؟

ج- به این علت که برنامه نتولیرالی در جامعه ما اجرا نشد. ما به کمک مردم توانستیم آن دوران دشوار را پشت سر بگذاریم. پارلمان کشور در سال ۹۳ با کمک و تأیید مردم به یک سری اقدامات اقتصادی دست زد. به مدت سه ماه با ۶ میلیون کوبائی بحث و گفتگو صورت گرفت. هر تدبیری که توسط مردم و پارلمان تأیید نمی‌شد فوراً کنار گذاشته می‌شد، زیرا مردم کوبا باید همگی در سرنوشت کشور سهیم می‌شدند و همه در مقاومت ملی برای نجات کشور شرکت می‌کردند. شما این وضع را مقایسه کنید با دیگر کشورهای امریکا لاتین. در اوج بحران اقتصادی دیکتاتوری ظهور نکرد، پینوشه بر سر کار نیامد. آن تجربه سخت و همت ملی موجب شد تا پایه اقتصاد ما محکم شود و به همین دلیل ما امروز در موقعیتی به مراتب بهتر از سال ۹۳ قرار داریم.

س- هرچه مردم احتیاج داشته باشند می‌توانند تهیه کنند؟

ج- صادقانه می‌گویم نه! مردم هر چیز را که لازم دارند نمی‌توانند تهیه کنند، زیرا مانند سابق سوبسید به همه چیز تعلق نمی‌گیرد و تنها ضروری‌ترین مایحتاج مردم، از جمله مواد غذایی شامل سوبسید می‌شود که کافی هم نیست. به همین دلیل امروز مردم باید با هزینه بیشتری مواد مورد نیاز خود را تهیه کنند. اینها، همه واقعیت‌هایی است که وقتی پاپ همراه ۳۰۰ خبرنگار از سراسر جهان به کوبا آمد، به سراسر جهان گزارش شد.

س- کوبا توانست رکود اقتصادی خود را با تغییرات در ساختار اقتصادی متوقف کند. حالا توریسم منبع درآمد شده است و شرکت‌های

بیوتکنولوژی سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌ایم و امروز کوبا در این بخش مقام چهارم و یا پنجم را در جهان دارد.

س- صادر هم می‌کنید؟

ج- شروع کرده‌ایم، اما تا همین چند وقت پیش بدلیل محاصره اقتصادی آمریکا و حمایت سیاسی اتحادیه اروپا از آمریکا صادرات امکان نداشت. ما موثرترین واکسن ضد مننژیت را تولید می‌کنیم و دارویی در اختیار داریم که خون در حال گردش در سیاهرگ‌ها را تصفیه می‌کند. از آمریکا و اروپا سؤال کنید که چرا چنین داروهایی در بازار یافت نمی‌شود؟ پاسخش برای ما روشن است. زیرا آمریکا بازار شرکت‌های دارویی را در اختیار دارد.

س- وضعیت در باره شکر چگونه است؟

ج- رضایت‌بخش نیست. من فکر می‌کنم دهقانان هنوز این دست و آن دست می‌کنند و انگیزه آنها همچنان ضعیف است. برنامه‌ریزی بوروکراتیک برای آنها رنج آور است، اینکه چه بکارند و چه نکنند. باید مسائل زیادی را حل کنیم، هنوز سیستم کشاورزی شوروی بر کشاورزی کوبا مسلط است. ما باید با یک تغییر سریع به شیوه تولید سنتی کوبا بازگردیم.

س- چه گوارا هم همینطور فکر می‌کرد؟

ج- بله همینطور فکر می‌کرد. ما در سال ۱۹۵۹ به استقلال سیاسی دست یافتیم و در سال ۱۹۹۰ به استقلال اقتصادی، اما امروز آزادتر از هر دوران دیگری هستیم. نه زیر سیطره بانک جهانی قرار داریم و نه دیگر سازمان‌های مشابه. نه به آمریکا وابسته‌ایم و نه به اروپا.

س- این آزادی که شما از آن یاد می‌کنید بالاخره در یکجا محدود است. مثلاً شما برای تامین نفت چه می‌کنید؟

ج- قبلاً به ذخیره نفت اهمیت نمی‌دادیم، زیرا اطمینان داشتیم از اتحاد شوروی می‌رسد، اما امروز چنین نیست. از سال ۱۹۹۰ تقریباً نیمی از نیاز ملی را خودمان تولید کردیم و تولید نفت اکنون به ۳ میلیون تن در سال بالغ می‌شود.

س- برای وارد کردن بقیه نیاز نفتی خودتان باید ارز بین‌المللی پرداخت کنید؟

ج- البته، و خیلی هم برایمان گران تمام می‌شود، اما همانطور که گفتم وضعیت نسبت به سال ۹۳ بکلی تغییر کرده و امروز ما به هیچ وجه کمبود برق نداریم. درود به صنعت نفت کوبا!

س- صنعت ملی کوبا دسترسی به ذخائر نفتی کوبا را ممکن ساخت و یا شرکت‌های خارجی؟

ج- شرکت‌های مشترک بودند که آن را امکان‌پذیر ساختند. ما خودمان چنین تکنولوژی را در اختیار نداریم.

س- آیا کنسرن‌های خارجی هم سهمی از فروش نفت می‌برند؟

ج- خیر. ما قسمتی از نفت خام را براساس درصد به آنها می‌دهیم. یعنی ۸۰ درصد را خودمان بر می‌داریم و ۲۰ درصد را به آنها می‌دهیم و به این ترتیب احتمال ضرر ناشی از آن را به حداقل می‌رسانیم. یعنی اگر نفت پیدا نشد، چیزی را از دست نداده‌ایم و اگر هم پیدا شد که بیشترین سهم را خودمان می‌بریم و بخش اندکی از آن را واگذار می‌کنیم.

س- آیا تاکنون حوزه‌های نفتی زیادی کشف شده است؟

ج- بسیار زیاد. فراموش نکنید که کوبا به هر حال بین مکزیک و ونزوئلا قرار دارد!

خارجی تاسیس شده‌اند که نقش مهمی را هم در اقتصاد کوبا ایفاء می‌کنند.

این شرایط جدید مشکلات جدیدی را برای کوبا به همراه نیاورده‌است؟

ج- کوبا در یک کره دیگر قرار ندارد. تصور کنید که در هواپیمائی نشسته‌اید که خلبان آن مست است. در چنین شرایطی از دست شما چه کاری بر می‌آید؟ این شرایطی است که کوبا در آن قرار گرفت. آیا می‌توانستیم مرزهایمان را ببندیم؟ اینکار امکان نداشت.

س- حقوق کسانی که در موسسات مشترک خارجی مشغول کار هستند چقدر است؟ آیا بیشتر از کارگران کوبائی حقوق می‌گیرند؟

ج- آنها در عرصه‌های مهم اقتصادی فعالیت می‌کنند و از امتیازهای برخوردارند، درآمد آنها بیشتر است و به دلار دسترسی دارند و پاداش‌هایی هم به دلار دریافت می‌کنند. در ارتباط با توریسم هم باید بگویم که در سال گذشته توریسم یکصد درصد افزایش داشته‌است. توریست فقط فساد و مواد مخدر با خود همراه ندارد، بلکه برای یک جزیره محاصره شده، مانند کوبا تبادل فرهنگی هم جنبه‌های مثبت توریسم است، همه توریست‌ها جزو مافیای نیستند.

س- اینکه عده‌ای در کوبا صاحب دلار می‌شوند و عده‌ای به این امکان دسترسی ندارند، باعث بی‌عدالتی اجتماعی نمی‌شود؟ ضمناً چرا ورود به برخی سواحل برای عده‌ای از کوبائی‌ها ممنوع است؟

ج- حق با شماست، ورود به برخی کلپ‌های ساحلی دشوار است و این بخاطر سیستمی است که خود این کلپ‌ها دارند و برای ورود به آنها باید پول پرداخت کرد، در غیر اینصورت ممنوعیتی وجود ندارد. در عین حال این هم واقعیت دارد که کوبائی‌های دارای دلار هم نمی‌توانند به هر کلوبی وارد شوند. اگر نظر مرا بخواهید، شخصاً با چنین قوانینی مخالفم.

کوشش مردم برای دسترسی به دلار هم واقعیتی است که ما آن را تکذیب نمی‌کنیم. این واقعیت مربوط به محاصره اقتصادی کشور ماست. حتی قبل از بحران ۱۹۹۳ هم اتحادیه‌هایی در خارج کشور وجود داشتند که برای وابستگان خود دلار می‌فرستادند. بعد از ۱۹۹۳ حدود یک میلیون کوبائی صاحب دلار بودند. دولت چه باید می‌کرد؟ دو راه بیشتر وجود نداشت یا باید آنها را زندانی می‌کرد و یا باید واقعیت را می‌پذیرفت. بنابراین، بانک دولتی ما نبود که دستور آن موجب سرازیر شدن دلار به کشور و جمع شدن آن در دست عده‌ای شد، بلکه واقعیت جهانی و موقعیت کوبا نیز در بوجود آمدن این وضع نقش داشت.

س- آیا کوبا در حوزه‌های جدید اقتصادی، از جمله صنعت داروسازی و بیوتکنولوژی سرمایه‌گذاری می‌کند؟

ج- صنعت دارو سازی در کوبا، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب طرح‌ریزی شد. ۹۰ درصد داروی مورد نیاز کوبا را خودمان تولید می‌کنیم، البته از آنجا که تمام مواد خام را از اتحاد شوروی وارد می‌کردیم، بعد از فروپاشی این کشور، در این عرصه هم با مشکلات زیادی روبرو شدیم. ما از نظر سنتی آگاهی زیادی در باره گیاهان شفابخش داریم و به همین دلیل، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و قطع ارسال مواد خام این رشته داروسازی را گسترش دادیم. تلاش برای بدست آوردن مواد خام از همین طریق به موفقیت رسید و این خلاف میل آمریکا بود که در یک جنگ تمام عیار بیولوژیکی اجازه ورود مواد خام داروسازی به کوبا را نمی‌داد.

س- آیا این کارشکنی آمریکا جائی ثابت شده‌است؟

ج- به شما توصیه می‌کنم به کتابخانه "کنگرس" آمریکا در شبکه اینترنت مراجعه کنید. در آنجا با اشکال متنوع این تهاجم و کارشکنی آمریکا آشنا خواهید شد. این تهاجم کارشکنانه در مورد مواد اولیه شکر، مرکبات و سیگار هم اعمال شد. علیرغم همه این کارشکنی‌ها، ما در بخش

نامه‌ها و پیام‌ها

جنبش ملی آذربایجان در کنار جنبش عمومی مردم ایران!

می‌توان بر همین پایه با مسئله ملی در آذربایجان برخورد کرد. چنانچه بیم دارید که نتوانید همه جانبه به مسئله برخورد کنید و در جستجوی راه‌حلی برای تسلط بیشتر به مسائل هستید، با درک این مشکل حاضر به همه گونه همکاری هستیم، اما بالاخره باید با همان مقدار تسلطی که نسبت به مسئله دارید به صحنه وارد شوید. شخص خود و تعدادی از دوستانم نیز ادعا نداریم که تمام جریانات در آذربایجان سالم و سمت و سوی صحیحی را طی می‌کنند، اما مدعی هستیم که پشت سر این گرایش ملی، چند ده میلیون آذربایجانی قرار دارند که از حقوق ملی خود محروم می‌باشند و در پی کسب آن هستند. هیچ نیروی طرفدار حق و عدالت اجتماعی که در ایران به حاکمیت برسد، نمی‌تواند منکر حق ملی مردم ایران و از جمله مردم آذربایجان شود. در یک حکومت ملی، تمام خلق‌های ایران مجاز خواهند بود از زبان و تاریخ خود استفاده کنند و از آن مطلع باشند. یعنی به زبان مادری خویش تحصیل کنند و به ذخیره علمی و ادبی این زبان دست یابند. تحب آور است که امروز، خیلی‌ها وجود مسئله ملی را در کردستان قبول دارند، ولی وجود آن را در آذربایجان نفی می‌کنند؛ در حالیکه مسئله ملی در تمام ایران و میان تمام ملیت‌های ایران بشدت مطرح است و هر نیروی ملی و مترقی باید به این مسئله توجه کند. این واقعیت آنقدر عیان است، که امروزه حتی "تهضت‌آزادی ایران" هم از مسئله ملی جانبداری می‌کند.

جرم مردم آذربایجان در طول تاریخ معاصر ایران آنست که می‌خواهند به زبان مادری خود سخن بگویند و این خواست آنقدر پرقدرت است که تاکنون و علیرغم همه محدودیت‌ها و فشارها این زبان از بین نرفته و مردم کوچک و بازار آذربایجان و هر آذربایجانی که به یک آذربایجانی دیگر می‌رسد با زبان مادری خویش با هم سخن می‌گویند. آذربایجانی‌ها مطابق داستان‌های شاهنامه از اولاد "تور" پسر فریدون و مطابق "قرآن" از نسل "یافت" پسر نوح هستند. بنابراین آنها به هیچ وجه فرزند نامشروع طبیعت نیستند، بنابراین چرا باید از تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات خود محروم باشند و اجداد خویش را فراموش کنند؟

هرگاه سخن از "عقل سلیم" به میان آید، نمی‌توان وجود یک ملت را که به تنهایی از تمام ملت‌های ساکن ایران بزرگتر است نفی کرد! رفقا!

امروز در آذربایجان جریانات فکری را می‌توان به دستجات زیر

تقسیم کرد:

۱- کسانی که اصلا به مسئله اعتراض ندارند و ایران را در ترکیب فعلی خود قبول دارند و هیچ کم و کسری احساس نمی‌کنند،

رفقای راه‌توده- پس از سلام می‌خواهم عرض کنم که مسائل مطروحه در آذربایجان را در نشریه پر ارج "راه‌توده" نمی‌یابم و این امر برای اینجانب، بعنوان یک عضو پر سابقه حزب نامعلوم است.

امروزه در آذربایجان مسئله ملی بشدت مطرح است. در شهرهای نظیر "ارومیه" نشریاتی نظیر "نوید آذربایجان" و چند نشریه محلی دیگر در سطح منطقه منتشر می‌شود. امید زنگان، در زنگان پیشقدم‌تر از همه این نشریات می‌باشد. "آوای اردبیل" در این استان خوانندگان بسیاری دارد. این نشریات به تمام نقاط ایران و حتی خارج از ایران توزیع می‌شود و بدست آذربایجانی‌ها می‌رسد.

در بسیاری از شهرهای آذربایجان محافل سیاسی و هنری تشکیل شده و بطور غیر علنی و نیمه علنی فعالیت دارند. حتی جمعیت آذربایجانیان روحانی در قم نیز تشکیل شده‌است. تا آنجا که اطلاع دارم در خارج از کشور نیز، از جمله در کشورهای اروپائی و حتی امریکا محافل و جمعیت‌های گوناگون با نشریاتی به زبان آذربایجانی و یا حداقل نیمی آذربایجانی و نیمی فارسی منتشر می‌شوند. از جمله در کانادا: "ایلدرم" و "فورتواش"

سوئد: "آذربایجان"، "تریبون"

آلمان: "آذربایجان" و "اولوس"

جمهوری آذربایجان "۲۱ آذر" و چند نشریه و جمعیت دیگر.

آن نامه‌ای که نمایندگان مجلس و جمعیت‌های آذربایجانی نوشتند عطف به همه این تلاش‌هاست. نشریه "نیمروز" که در اروپا منتشر می‌شود این نامه را تندتر از مطالبات پیشه‌وری ارزیابی کرد!

امروزه ضرورت دارد توده‌ای‌ها و حزب توده ایران در قبال این گرایش و این رخدادها موضع‌گیری کنند و نظرات خود را منتشر سازند.

شما خودتان خوب می‌دانید و احتیاجی به تکرار آن از طرف من نیست، که بعد از یورش ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و شکست حکومت آذربایجان و مهاجرت اجباری، بیش از سی هزار کشته برجای ماند و به همین میزان نیز مجبور به مهاجرت شدند. در توصیف آن فجایعی که در آذربایجان ارتش شاه مرتکب شد، "صمدورغون" شعر "کتابسوزان" را سرود. تکرار سرگذشت دوران مهاجرت، وحدت حزب توده ایران و فرقه دمکرات آذربایجان و انفعال سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز برای شما ضروری نیست، آنچه که ضرورت دارد هشدار و باز هم هشدار نسبت به انفعال در برخورد به مسائل امروز آذربایجان است؛ چه از طرف شما و چه از طرف نشریه "نامه مردم". همه ما می‌دانیم که "تعیین سرنوشت" حقی است که همچنان در برنامه‌های تصویب شده حزب توده ایران مندرج است.

بخشی نیز ناشی از موقعیت و شرایط ویژه‌ایست که حزب توده‌ایران در آن قرار دارد. کوشش خواهد شد تا نشریه بصورت منظم برای شما ارسال شود و از شما و دوستانتان نیز انتظار می‌رود که ما را در جریان تحولات آذربایجان و بویژه فرقه دمکرات آذربایجان قرار دهید! از جمله مناسبات گروه شما با رهبران و کادرهای این فرقه و نظر آنها در باره فعالیت‌های شما. طبعاً، خرسند خواهیم شد اگر از اخبار و اطلاعاتی که پیرامون فعالیت‌های طرفداران جنبش ملی آذربایجان در داخل کشور بدست می‌آورد ما را نیز با اطلاع سازید.

با سلام به دوستان گرامی راه‌توده

بعد از مدت‌ها بی‌خبری از حزب (عمدتاً بدلیل مسائل شخصی) و پس از آگاهی از اینکه نشریات حزب هم از طریق اینترنت منتشر می‌شوند، با مسرت فراوان به جستجو پرداخته و برای اولین بار پس از قریب به ده سال با ولع تمام مشغول خواندن نامه مردم شدم. خوشحالم عصر کوتاهی داشت و بسرعت جای خود را به ابهام و تردید داد. تصمیم گرفتم شماره‌های قبل‌تر را مطالعه کنم تا شاید تردید و ابهام برطرف شود. هر چه بیشتر خواندم کمتر اثری از حزبی که می‌شناختم یافتم. درست است که مدتی بس طولانی از حزب دور بوده‌ام، اما نمی‌توانستم این تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها از اوضاع را بعنوان نظرات حزب بپذیریم. با قلبی دردناک به همسرم که یکی از قدیمی‌ترین رفقای حزبی هست گفتم: نمی‌دانم در این چندسال چه اتفاقی رخ داده، اما این نمی‌تواند حزب ما باشد. برای ما توده‌ای‌ها یک اصل مقدس بود: دوستان حزب هیچگاه صفوف حزب را ترک نخواهند کرد، حتی اگر با سیاست حزب در یک دوره معین نیز صد در صد مخالف باشند. وحدت حزب برای ما همیشه جزء مسائل بنیادین بود. همین امر مانع از این بود که دنبال دیگران بگردم. بابک امیرخسروی را از تبریز می‌شناختم و علیرغم احترامی که برای حسین انور حقیقی و محمد آزادگر قائل بودم، صرفنظر از اینکه بانقطه نظراتشان مطلقاً مخالف بودم، روش برخوردشان با حزب در آن شرایط دشوار بیشتر از هر چیز برایم غیر قابل قبول بود.

از طرف دیگر نمی‌توانستم بپذیرم که راه و روش حزب توده‌ایران - آنگونه که من حزب را شناختم - هیچگونه رد و اثری باقی نگذاشته باشد. با خود می‌اندیشیدم: بدون تردید هنوز رفقای فراوانی در داخل حزب هستند که همچنان به راه حزب وفادار بوده، بدلیل اعتقاد به اصل وحدت سازمانی در سنگر حزب باقی مانده‌اند. اما چگونه می‌توانم با این افراد تماس داشته باشم، در حالیکه با تحلیل و نقطه نظرات نامه مردم بعنوان بلندگوی حزب بکلی مخالفم؟

با این سئوالات در ذهنم و بخصوص تحت تاثیر حملات نامه مردم به "راه‌توده" به مصداق مثلی که زنده یاد کیانوری اغلب بکار می‌برد: «بگو دوست کیست تا بگویم کیستی» و در این مورد «بگو دشمن کیست تا بگویم کیستی»، اما با شک و تردید به سراغ "راه‌توده" رفتم. بقیه را خودتان می‌توانید حدس بزنید: نظرات و تحلیل‌ها دقیقاً همان بود که از حزب انتظار داشتیم. از یکسو خوشحال بودم از اینکه هنوز رفقای هستند که همچنان توده‌ای می‌اندیشند و از سوی دیگر اندوهگین از اینکه این نظرات در نامه مردم منتشر نمی‌شوند.

کوشیدم با مطالعه شماره‌های قبل "راه‌توده" این تناقض را حل کنم. متأسفانه تعداد شماره‌های قابل دسترسی روی اینترنت زیاد نبود و من همچنان با این تناقض درگیر هستم. هدفم از فرستادن این نامه به شما اینست که امیدوارم شما دوستان بتوانید در حل این تناقض یاریم کنید.

(از هلند)

۲- کسانی که مسئله را قبول دارند و خودمختاری فرهنگی را می‌پذیرند، یعنی تمام امور داری و اقتصادی بوسیله تهران اداره گردد و اما اختیاراتی در حد ایجاد مدارس به زبان ملی و تاتر و تلویزیون و نشریات و کتاب به آذربایجانی داده شود،
۳- خودمختاری در تمام خاک ایران،
۴- سیستم فدراتیو در تمامیت ارضی ایران،
۵- طرفداران جدائی و استقلال کامل
۶- طرفداران وحدت دو آذربایجان و ایجاد آذربایجان واحد که این نظر بیشتر از جانب جمهوری آذربایجان تقویت می‌شود،
۷- طرفداران ایجاد امپراتوری ترک از دریای مدیترانه تا سرحدات چین،
۸- طرفداران احیای حکومت خودمختار آذربایجان در دوران زنده یاد سید جعفر پیشه‌وری.

حتماً اطلاع دارید که حکومت ملی آذربایجان، از علائم دولت مستقل فقط دو مشخصه را کم داشت یکی پرچم و دیگری وزیر امور خارجه.

من خود در ترکیب گروه ۲۱ آذر، از طرح شماره ۸ حمایت می‌کنم و گروه ۲۱ آذر نیز همین اعتقاد را دارد و هدف نهائی خود را احیای دولت ملی زنده‌یاد پیشه‌وری می‌داند. حکومتی که مسائل سیاسی-اجتماعی و اقتصادی آذربایجان را در اختیار خود می‌خواهد و در عین حال، در چارچوب ایران و در سیاست خارجی و دیگر سیاست‌های کلان، هماهنگ با حکومت مرکزی عمل می‌کند.

گروه ۲۱ آذر با اعتقاد به اهداف و برنامه‌های اصولی حکومت ملی پیشه‌وری، نام خود را متأثر از تاریخ حکومت پیشه‌وری اتخاذ کرده‌است و برپائی آن حکومت را نقطه عطفی در تاریخ آذربایجان می‌داند. تا آنجا که اطلاع دارم، بسیاری از رفقای آذربایجانی سازمان اکثریت، فدائیان اقلیت، عضو حزب توده‌ایران و بازماندگان فرقه دمکرات آذربایجان همگی درگیری مسئله ملی آذربایجان هستند و هر کدام به اشکال و عناوین مختلف آن را تفسیر و بیان می‌کنند. گروه ۲۱ آذر حدود سه سال پیش با همین هدف شکل گرفت و در این مدت ۸ شماره نشریه نیز منتشر کرده‌است. در این ۸ شماره برخی نکات تاریخی و در تاریکی مانده حکومت ملی روشن شده و در برابر خوانندگان قرار گرفته است. مشکلات بسیار بوده‌است، اما در مجموع خود، نشریه و گروه در رسیدن به اهداف خود موفق بوده‌است. این نشریه، با بسیاری از نشریات یاد شده در بالا ارتباط مطبوعاتی برقرار کرده و در جریان فعالیت‌های جمعیت‌های یاد شده در داخل و خارج از کشور می‌باشد. البته، این ارتباطها با ضعف و کاستی‌هایی روبروست که تلاش می‌شود بر آنها غلبه شود. در شماره آخر نشریه ۲۱ آذر و در تدارک اقدامات تشکیلاتی مرامنامه گروه نیز منتشر شده است، که برایتان همراه این نامه ارسال می‌شود. همکاری برخی شخصیت‌های با سابقه فرهنگی و تشکیلاتی امیدواری‌ها را برای برداشتن گام‌های موفقیت آمیز تقویت کرده‌است. مرکزیت گروه در جمهوری آذربایجان است که آدرس و شماره تلفن، فاکس و آدرس کامپیوتری آن در نشریه ۲۱ آذر اعلام شده‌است. امیدواریم نظرات و پیشنهادات خود را از این طریق با ما در میان بگذارید. ضمناً انتظار داریم نشریه خود را نیز برای ما به آدرس نشریه ۲۱ آذر ارسال دارید. **از سوی گروه ۲۱ آذر - تقی**

راه‌توده: انعکاس بخش اعظم نامه شما در شماره ۱۰۲

"راه‌توده" خود گویای توجه هیأت سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده نسبت به مسائلی است که شما نیز در نامه خود مطرح کرده‌اید. برخی احتیاطها-همانگونه که خودتان نیز اشاره کرده‌اید- ناشی از کافی نبودن اطلاعات و

دوستان راه توده!

توهین آمیز به افرادی از حاکمیت است، که این شیوه مورد استفاده و پسند نیروهای داخل کشور نیست. مردم و همه سیاسیون ترجیح می‌دهند بیشتر تابع منطق و استدلال باشند تا فحش و تهمت و ناسزا. در داخل کشور هم مثل خارج کشور عده‌ای از فعالان قدیمی چپ رفته‌اند دنبال کار و زندگی و موفق هم شده‌اند، البته نه باندازه مهاجرین ۰۰۰»

راه توده: دوست گرامی نه تنها از ارسال نامه شما تشکر می‌کنیم، بلکه به دیگران هم توصیه می‌کنیم گزارش‌ها و شنیده‌های مستقیم خود در باره تحولات کشور و دیدگاه‌هایشان در باره نشریات چپ در خارج کشور را برای اطلاع ارسال دارند. یقیناً همه این نظرات مانند نظری که شما نقل کرده‌اید در تأیید "راه توده" نیست و انتقاداتی هم به آن وارد است. ما از این انتقادات هم استقبال می‌کنیم.

آلمان - برلن - اکثر سازمان‌های "چپ" و "دمکراتیک" ایران، آنگونه که شایسته بود، در افشای توطئه برهم زدن این کنفرانس و حمایت از قربانیان این توطئه عمل نکردند. شعر زیر را، در ارتباط با این بی‌توجهی و به یاد اکبر گنجی و یوسفی اشکوری از "برتولد برشت" ترجمه کرده و برایتان می‌فرستم که امیدوارم چاپ کنید. (م. باران)

آه شما! ای شوربختان
به برادرانتان ستم می‌شود
و شما چشمانتان را می‌بندید!
آنکه مورد ستم واقع شده، فریاد بر می‌آورد
و شما سکوت می‌کنید؟
جنایتکاران همه جا پرسه می‌زنند و شکار خود را انتخاب می‌کنند
و شما می‌گوئید: به ما رحم خواهد کرد!
زیرا از ما خطائی سر نخواهد زد.
این چه شهری است و شما چه مردمانی هستید!
هنگامی که در شهری بیداد شده
باید قیام کرد
و آنجا که قیامی نیست
بهتر که شهر طعمه حریق شود

پیش از آنکه شب فرا رسد!

آلمان - مونیخ - رفقای گرامی با سلام و خسته نباشید!

شاید لازم باشد برای ارزیابی کاری که می‌کنید از نظرات دیگران نیز با اطلاع شوید، بخصوص از نظرات آنها که در داخل کشورند. دیروز با مسافری صحبت می‌کردم که چند روزی برای دیدار آمده و بزودی باز می‌گردد. از او خواستم تا از اوضاع داخل کشور برایم بگوید. آنچه می‌خوانید چکیده نظرات این مسافر است: «۰۰۰ وضع جنبش مردم خیلی خوب است و جای نگرانی نیست. فشارها و توطئه‌ها از طرف مخالفان زیاد است ولی جنبش به پیش می‌رود، حتی اگر کودتا کنند بازهم جنبش به پیش خواهد رفت. این پیش روی اجتناب ناپذیر است، فقط کافی است در ایران باشید تا این نظر مرا تأیید کنید. هرمانی که بر سر راه مردم ایجاد کنند به ضد خودش تبدیل می‌شود. جلوگیری از تغییر قانون مطبوعات درست است که قدرت مقاومت آنها را نشان داد اما در عوض آگاهی مردم را بیشتر کرد و حتماً عده بیشتری از اطرافیان خود آنها هم از آنها خواهند برید. ۰۰۰»
از این مسافر در باره وضع اپوزیسیون خارج کشور پرسیدم. او که در مدت اقامت خود با ولع بسیار نشریات را خوانده بود گفت:

«۰۰۰ غیر از مجاهدین خلق که در داخل و خارج کشور منزوی شده‌اند، ظاهراً در خارج کشور خیلی از گروه‌ها و سازمان‌ها از جنبش مردم حمایت می‌کنند و یا اینطور خودشان را نشان می‌دهند، اما هنوز از جنبش داخل کشور خیلی عقب‌اند. نشریات چپ را خوانده‌ام، از میان آنها "راه توده" را نزدیک‌تر از همه آنها به رویدادهای داخل کشور یافتیم. تفکر چپ در داخل کشور بیشتر متمایل به نظرات "راه توده" است. خیلی‌ها از طریق اینترنت نشریات خارج کشور را می‌گیرند و در جریان کلیات امور مهاجرین سیاسی چپ هم هستند. اگر می‌شد در خارج کشور و با خیال آسوده و با صراحت تحلیل دقیقی از اوضاع می‌نوشتند برای داخل کشور و برای نیروهای چپ خیلی مفید بود، اما فعلاً آنچه که می‌نویسند با استقبال و تأیید روبرو نمی‌شود، مگر همین مطالبی که راه توده می‌نویسد. ۰۰۰ لحن مقالات و مطالبی که در نشریات خارج کشور منتشر می‌شود بیشتر احساساتی و حتی

رفیق "تقی موسوی" چشم از جهان فرو بست!

با کمال تأسف مطلع شدیم "تقی موسوی" یکی از رفقای کهنسال فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران چشم از جهان فرو بست. موسوی از فعالین و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان بود و در سال ۱۹۱۵ در یک خانواده مرفقی هوادار مشروطه در تبریز چشم بر جهان گشوده بود. پدر وی از فعالین انقلاب مشروطه بود و رفیق موسوی نیز از همان نوجوانی به جنبش انقلابی مردم پیوست و بعدها، در زمانیکه افسر نیروی هوایی بود در پیوستن گروه ۱۳۰ نفره افسران ارتش شاهنشاهی به حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴ نقش اساسی ایفاء کرد و توانست در آموزش نیروهای مسلح فدائی حکومت ملی آذربایجان خدمات ارزنده‌ای ارائه دهد. در عین حال، او یکی از رابطین حزب توده ایران و حکومت ملی آذربایجان بود. پس از یورش ارتش شاهنشاهی به حکومت ملی آذربایجان، تقی موسوی نیز مانند هزاران میهن دوست دیگر مجبور به مهاجرت شد. در مهاجرت ادامه تحصیلات خود را در رشته علوم تاریخ دنبال کرد و به درجه نامزد علوم تاریخی رسید. پس از پیروزی انقلاب ۵۷، تقی موسوی نیز همراه صدها مهاجر دیگر فرقه دمکرات آذربایجان و حزب توده ایران، سرشار از عشق به میهن و انقلاب مردم ایران به کشور بازگشت و در زادگاهش "تبریز" مستقر شد. در اواخر سال ۱۳۶۱ و در آستانه یورش به حزب توده ایران، رفیق موسوی به توصیه رهبری حزب توده ایران از ایران خارج شد و این مهاجرتی دوباره برای او بود.

در سال ۱۹۹۰، در کنفرانس ملی حزب توده ایران رفیق موسوی به پاس فعالیت‌های انقلابی‌اش به عضویت افتخاری کمیته مرکزی حزب توده ایران برگزیده شد. در سال ۱۹۹۴ و بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، رفیق موسوی یکبار دیگر تن به مهاجرت سپرد و در کشور سوئد مستقر شد و در سپتامبر گذشته در شهر استکهلم چشم از جهان فرو بست. راه توده درگذشت رفیق تقی موسوی را به همه رفقای توده‌ای، اعضای فرقه دمکرات آذربایجان و خانواده وی تسلیت می‌گوید!

نامه یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران - محسن سازگارا - خطاب به "رهبر"

از رویارویی با اراده مردم اجتناب کنید!

اجرای قانون اساسی نهاده و هم‌نوا با بخش زیادی از اپوزیسیون داخل و خارج کشور خاتمی را ناتوان در اجرای وظایف معرفی می‌کنند!

این در حالی است که اگر از همان ابتدای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری رسماً و طی نامه‌نگاری، طومار نویسی و تحصن‌های مقطعی با اختیارات بی‌حد و مرز متمرکز در قلعه رهبری مخالفت شده و او را نسبت به آنچه از درون این قلعه رهبری می‌شود به پاسخگویی فراخوانده بودند، در عمل دست محمدخاتمی را برای انجام آنچه که طی نامه‌پرانی برای وی خواهان جلوگیری و یا اجرای آن شدند باز کرده بودند. این مستقیم‌ترین و کوتاه‌ترین راه را بسیاری نخواستند برگزینند، گرچه اکنون پیشگامانی در این مسیر گام برداشته و میدان مبارزه برای نجات آرمان‌های انقلاب ۵۷ را چنان فراخ کرده‌اند که برج و باروی قلعه رهبری را نیز در بر می‌گیرد. این مرحله جدیدی از مبارزه است که بر اساس تمام شواهد موجود، اصلاحات انقلابی در جامعه ایران چاره‌ای جز پیروزی در آن ندارد.

سخنرانی آیت‌الله منتظری که منجر به تبدیل خانه وی به زندان او شد، نامه پدرا نه دکتر یدالله سحابی خطاب به "رهبر" که طی آن خواهان تقسیم اختیارات رهبری بین مسئولین اجرایی کشور و بویژه رئیس‌جمهور منتخب مردم شده بود و سرانجام، نامه اخیر "محسن سازگارا" از بنیانگذاران سپاه پاسداران خطاب به "رهبر" از جمله این پیشگامی‌هاست. البته، این سرآغازی است برای این مرحله از آشکار گویی و افشاگری پیرامون کانون‌های مافیایی قدرت و اقتصاد در جمهوری اسلامی، که اگر با افشای اطلاعات مربوط به زدوبندها، معاملات و محاسبات و مناسبات قدرت و سیاست در پشت صحنه تاریخ ۱۰ ساله اخیر جمهوری اسلامی همراه نشود، با کامیابی همراه نخواهد شد، چرا که کامیابی در این عرصه نیز جز با آگاهی وسیع مردم و جلب حمایت و پشتیبانی آنها ممکن نیست. این آگاهی و جلب حمایت، بی‌شک و بدون لحظه‌ای تردید باید شامل نیروهای مسلح و بویژه بدنه و برخی فرماندهان سپاه و حتی بسیج وابسته به سپاه پاسداران بشود. همان اندازه که سخنرانی مهم سه سال پیش آیت‌الله منتظری کاربردی وسیع در میان توده مردم مذهبی داشت، نامه افشاگرانه "محسن سازگارا" باید چنین نقشی را در میان نیروهای نظامی ایفاء کند. به همین جهت باید از هر وسیله و امکانی برای بردن آن به میان نیروهای سپاه و بسیج بهره گرفت!

برج و باروی قلعه‌ای که **مافیای اقتصادی-حکومتی** در آن سنگر گرفته باید فتح شود و درهای آن به روی مردم گشوده، تا دانسته شود چه کسانی در درون این قلعه حکم می‌رانند، فتوا صادر می‌کنند و فساد و تبعیض و فقر را در پوشش **شعار فاشیستی "خودی و غیرخودی"** ترویج می‌کنند!

۲۵۰۰ سال، استبداد کهن در این کشور به هیچ

قانونی پایبند نبوده و خود را فرا قانونی می‌دانسته و دیکتاتوری در لثافی از دین پیچیده بوده‌است!

سه سال است آقای خاتمی و اطرافیان منتظرند

تا شما قدری ارتقا بگیرد تا جا در پائین برای عناصر داخل حکومت باز شود!

از سال ۶۸ که بدنال درگذشت آیت‌الله خمینی رهبر جدید از سوی مجلس خبرگان برگمار شد، اراده‌ای مافوق خواست و اراده مردم ایران بر سیاست تام‌الاختیار بودن "رهبر" پای فشرده‌است. بموجب این سیاست، "رهبر" در برابر آنچه می‌گوید و می‌کند به مردم پاسخگو نیست. مقام "رهبری" در قلعه‌ای سنگربندی شده قرار دارد که مرزهای ممنوعه و یا بقول گردانندگان قوه قضاییه "خط قرمز"هایی آن را حفاظت می‌کند. هشتاد درصد اختیارات حکومتی در همین قلعه متمرکز شده و مافیای سیاسی - اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی در همین قلعه سرگرم بازی "شاه و وزیر" است. آنها که به برج و باروهای این قلعه راه دارند خود "رهبر" برگمار کرده‌اند و ابزارهای اقتصادی، نظامی و امنیتی را چنان در اختیار گرفته‌اند که سیاست نیز تابع این اختیار است. آن قداستی که برای "رهبر" تراشیده‌اند، درحقیقت قداستی است برای اختیارات نامحدودی که خود در پشت صحنه و برای دفاع از اقتصاد مافیایی، هدایت انواع جنایات و تکامل خیانت به آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ دارند. "رهبر" در میان صحابه‌ای از این دست قرار دارد!

از فردای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و تشدید کارشکنی‌ها علیه برنامه‌های وی، بسیاری از مبارزان و سیاستمداران داخل و خارج کشور - حتی به بهانه و انگیزه قبول نداشتن ولایت فقیه و مخالفت با آن - بجای افشای این اختیارات بی‌مرز و بسیج مردم برای مقابله با اختیارات متمرکز شده در قلعه - بیت - رهبری، نامه نویسی خطاب به رئیس‌جمهور برگزیده مردم را به نامه‌نویسی و به میدان فراخواندن "رهبر" و روشن کردن نورافکن‌ها بر روی قلعه ممنوعه ترجیح دادند. این سیاست، در عمل و در حالیکه شخص رئیس‌جمهور نمی‌توانست آدرس اصلی را رسماً در اختیار نامه‌نویسان بگذارد، به حربه‌ای تبلیغاتی در اختیار مخالفان اصلاحات تبدیل شد. این حربه امروز که محمد خاتمی رسماً از نداشتن اختیارات کافی جهت اجرا و نظارت بر قانون اساسی زبان گشوده، خود را در سرمقاله‌های شدیدالحن نشریه "شما"، ارگان "موتلفه اسلامی"، "رسالت"، بلندگوی ارتجاع مذهبی و "کیهان"، بلندگوی جنایتکاران درون حاکمیت نشان می‌دهد. همه آنها به یکباره انگشت بر ضعف خاتمی در

گفتم شکی دارید و یا ندارید حتما کس یا کسانی را مامور کنید تا زندگی مرا بکاوند، چرا که این حقیر معتقد است که مسئولین مملکت موظفند که آنچه را می‌کنند روشن در معرض (دید) مردم قرار دهند و مردم نیز باید با دقت احوال آنان را ملاحظه کنند. ایکاش دستور می‌دادید تا تمام موسسات مالی کشور بخصوص آنانی که از شمول قانون های محاسبات و نظارت مجلس و نمایندگان مردم بیرون هستند، تراز مالی خود را روشن و شفاف منتشر سازند تا صاحبان واقعی آنها، یعنی مردم بتوانند در جریان عملکرد و دخل و خرج این قبیل موسسات قرار بگیرند، تا خدای نکرده امثال آن فاجعه‌ای که یک مسئول قوه‌ی قضاییه پول مردم را به حساب خصوصی گذاشته بود و سود آن را خرج کارهایی می‌کرد که جز فتنه و آشوب حاصلی نداشت، تکرار نشود و البته می‌گفت که این کار را بدستور شما کرده است. [راه‌توده: این شخص علی رازینی، رییس کل سابق دادگستری مرکز و دادستان دادگاه ویژه روحانیت است، که خبر واریز شدن پول‌های امانتی مردم در دادگستری به حساب وی، همزمان با محاکمه غلامحسین کرباسچی در روزنامه‌های تازه تاسیس فاش شد]

به هر صورت، این حقیر یک بار به دستور بیت حضرتتعالی از شرکت داده‌پردازی ایران که در آنجا به عنوان مشاور کار می‌کردم برکنار شدم و همانطور که آن بار نیز طی نامه‌ای خدمت شما نوشتم، اعتقاد دارم که رزاق خداست و ارتزاق بنده و اهل بیتم نیز نه در دست شما است و نه در دست کس دیگری. اگر شما هم همچون نویسندگان کیهان فکر می‌کنید که کسانی که مثل شما یا کیهانیان نمی‌اندیشند، حق زنده ماندن در این مملکت را ندارند، می‌توانید دستور بفرمایید تا از کار کردن در گوشه‌ای از شرکت سایپا هم کنار گذاشته شوم. اگر چه این موسسه یک شرکت سهامی عام و متعلق به عموم مردم است و سهامداران آن باید در مورد آن تصمیم بگیرند. گو این که بعضی از هم‌اندیشان کیهان کار را از این هم ساده‌تر می‌گیرند و یکجا به غم دنیا و رزق و روزی و زندگی شخص خاتمه می‌دهند. البته چنین مرگی در بینش ما مسلمان‌ها، زندگی جاوید و مایه‌ی سرفرازی و سعادت بزرگ است.

دوم- بنده به تئوری توطئه اعتقادی ندارم، اما حضرتتعالی که در تمام زوایای این مملکت بخصوص حوزه‌های فرهنگی دشمنی را دخیل می‌دانید که شبانه روز توطئه می‌کند، آیا هیچ گاه فکر کرده‌اید که بفرصت این تئوری، این دشمن قاعدتا بر سر کوی و بازار اعلام دشمنی نمی‌کند و مطمئنا در لباس دوست حاضر می‌شود؟ آیا هیچ وقت فکر نکرده‌اید که فاشیست مزاجان کیهانی که لباس ولایت فقیه را بر تن مفهوم پیشوا در تفکر نازی‌ها کرده‌اند، می‌توانند همان توطئه‌کنندگان فرهنگی باشند؟ این ضرب‌المثل استعماری را حتما شنیده‌اند که تفرقه بینداز و حکومت کن. اگر واقعا دشمنی در حال توطئه فرهنگی دائم باشد چه کاری بهتر از تفرقه‌اندازی‌ها، هتاک‌ها، فحاشی‌ها، انگ‌زنی‌ها، آشوب‌افروزی‌ها و حتی دستور قتل و ترورها که کیهانی‌ها انجام می‌دهند؟ قدری به هوش باشید.

سوم- وقتی روزنامه‌ی توس تعطیل شد و این حقیر هم از زیر تیغ جراحی قلب جان به سلامت برد و حکم بازداشتش نیز چون دیگر همکاران تبدیل به کفالت شد و در منزل بستری شد، با دوستان آن زمان، جمعا بیش از سی ساعت بحث و تبادل نظر کرد. در انتهای آن بحث‌ها هم غیر از بعضی اختلاف نظرهای اجرایی به یک افتراق اساسی در مساله‌ی انتشار روزنامه رسیدیم. بنده معتقد بودم که تعطیلی جامعه و توس به دستور مستقیم شخص حضرتتعالی بوده است و از آن پس هم شما تمام روزنامه‌ها را تعطیل خواهید کرد و آقای خاتمی و کابینه‌اش هم که در غرس نهال مطبوعات زحمتی نکشیده‌اند کاری نخواهند کرد. ولی آن دوستان بدبینی بنده را نداشتند و معتقد بودند که اشکال اساسی جامعه و توس این بوده است که از جبهه‌ی دوم خرداد بیرون افتاده بود و باید داخل آن بود. بنده معتقد بودم بجای انتشار روزنامه باید دست به تاسیس یک سازمان سیاسی

متن نامه "محسن سازگارا" خطاب به "رهبر" که در برخی محافل ایران دست به دست می‌شود را با همین انگیزه در شماره ۱۰۲ راه‌توده منتشر می‌کنیم، گرچه با برخی تحلیل‌ها و ارزیابی‌های وی از سیاست‌های محمدخاتمی موافق نیستیم و هر نوع نوشته و عملی را که به تضعیف موقعیت او در جامعه ایران بیانجامد را به ضرر جنبش مردم می‌دانیم! آن سخن "اکبرگنجی" در باصطلاح دادگاه انقلاب، که گفت «آنها که خاتمی را متهم به سکوت می‌کنند، با تبلیغات جناح راست همگام شده‌اند» واقعی‌تر و قابل پذیرش‌تر است! گمان بر اینست که "محسن سازگارا" برای نوشتن نامه خویش به "رهبر" با نوشتن برداشت‌های خود از نقش محمدخاتمی در سه سال و نیم گذشته، خواسته فاصله‌ای را بعنوان حفاظ خویش حفظ کند، اما حتی اگر چنین نیز باشد نمی‌توان با آن موافق بود.

محسن سازگارا، بدنال چاپ خبری تحریک آمیز در روزنامه کیهان و ظاهرا با اطلاع از حمایتی که این روزنامه از درون قلعه رهبری می‌شود، نامه خود را خطاب به "رهبر" نوشته‌است. خبر تحریک آمیز کیهان، چیزی نیست جز همان اتهاماتی که برای از میدان به در کردن و یا به زندان افکندن این و آن منتشر می‌کند. در مورد سازگارا نیز این روزنامه نوشته که او مدیرعامل چند شرکت است و در حالیکه نویسندگان روزنامه‌های توس و جامعه و نشاط در زندان بسر می‌برند او سرگرم پول پارو کردن است. خبر کیهان بی‌ارزش‌تر از آنست که باز انتشار آن، حتی بعنوان انگیزه نامه سازگارا خطاب به رهبر ضرورت داشته باشد؛ ضمن آنکه مضمون نامه سازگارا و حرکت جدیدی که در این عرصه شروع شده اهمیت دارد و نه بهانه آن. متن نامه سازگارا به شرح زیر است:

بسمه تعالی حضور معظم مقام رهبری

با سلام و احترام، به ضمیمه، نوشته‌ی روزنامه‌ی کیهان را خدمتان ارسال می‌کنم و فرصتی را که این روزنامه با این نوشته ایجاد کرده است، غنیمت شمرده و در حد چند کلمه‌ای خدمتتان مزاحم می‌شوم.

اول شما مرا می‌شناسید، اگر هم از خاطرتان رفته است مختصری خود را معرفی می‌کنم. این حقیر در پاریس همراه امام خمینی بودم و با همان هوایم معروف به ایران آمدم. از بنیان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نویسنده‌ی اساسنامه‌ی اول و عضو اولین شورای فرماندهی آن بودم. پس از آن از سال ۵۸ تاکنون به ترتیب طراح معاونت سیاسی صدا و سیما، عضو شورای مدیریت رادیو، معاون سیاسی-اجتماعی در نخست‌وزیری مرحوم رجایی، معاون وزیر صنایع سنگین و رئیس هیات عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران (دو بار)، قائم مقام وزیر برنامه و بودجه در شورای انفورماتیک کشور، مدیر عامل تعاونی مطبوعات کشور، مدیر عام شرکت "جامعه‌روز" و ناشر نشریات آینه و آینه‌ی اندیشه و آینه‌ی اقتصادی و جامعه و توس بوده‌ام. خدا را شکر می‌کنم که توفیق خدمت به من عطا کرده است و بیشتر از آن شاکرم که طی سالیانی که بنوعی در حکومت بوده‌ام (تا سال ۶۸) و پس از آن که از حکومت کنار بوده‌ام، هرگز دست تعدی به مال و جان و آبروی کسی دراز نکرده‌ام و از هیچ مزیت و رانتی استفاده نکرده‌ام. اکنون نیز از مال دنیا چیزی ندارم و جز لباس تنم مالک چیزی نیستیم. آنچه هم که با آن زندگی می‌کنم متعلق به همسر است که اگر طیب نبود و نگران زندگی و مراقب آن، ای بسا سر پناهی برای خوابیدنم هم نداشتیم. در زندگی‌ام همیشه در جیبم را بسته نگه داشتم و در عوض زبانم دراز بوده است. اما از آنجا که بهر صورت سالیانی در این کشور مسئول بوده‌ام، این را حق تک تک افراد این مملکت می‌دانم که از مال و منال من بپرند و تفحص کنند و خواهش این است که اگر به آن چه

است. رشد شهرنشینی به بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور و تولد شهرهای بزرگ، رشد سوادآموزی، رشد زنان و مشارکت آنان در عرصه‌ی فرهنگ و اجتماع و سیاست و اقتصاد که روابط پدرسالارانه در درون خانواده را برهم زده است و مطمئناً تبلور سیاسی آن را که استبداد سنتی ما است باید دستخوش تغییر کند. رشد وسایل ارتباط جمعی، رشد صنعت و نقش بزرگ آن در تولید ناخالص داخلی زمینه‌ی لازم را برای حل درد کهن سال استبداد فراهم کرده‌اند. وقتی اکثریت مردم خواهان اصلاحاتی در شیوه‌ی حکومت جمهوری اسلامی هستند، باور بفرمایید که مقاومت در مقابل خواست اکثریت، حاصلی جز آشوب و بحران بیار نخواهد آورد.

جناب آقای خامنه‌ای

تکیه بر نهادهای مورد حمایت مردم و منتخب اکثریت جامعه، دخالت دادن عامه‌ی مردم در اداره‌ی کشور، کاهش دخالت حکومت در شئون مردم، محترم داشتن مالکیت فردی و به روال طبیعی بازگرداندن جامعه و برگشتن به خانواده‌ی جهانی، پایه‌های اساسی نجات کشور است. شما را بخدا از تکیه بر چند نهاد منصوب و رویارویی با مردم از طریق آنها اجتناب کنید. ایکاش این حرف‌ها را آقای خاتمی با اتکاء بر بیست میلیون رای مردم به شما می‌زد. اما متأسفانه ایشان در دام تئوری غلط دمکراسی محدود گرفتار شده و سه سال است که ایشان و اطرافیانش انتظار می‌کشند تا شما قدری ارتفاع بگیرید و جا در پایین برای عناصر داخل حکومت باز شود و تمرین دموکراسی کنند، تا پس از آن بتوانند جایی هم به دیگران بدهند که این اتفاق هم نیفتاد. متأسفانه ایشان و شما فرصت تاریخی را از دست دادید و حساسیت زمان و مکان را درک نکردید.

و پنجم- به آخر این نوشته رسیده‌ام، در حالیکه وقتی آن را می‌خوانم، با جوی که مدیحه‌سرایان جنابعالی و خوشه‌چینیان ساخته‌اند، بجای پاسخ باید انتظار داغ و درفش داشته باشم. در چند سال گذشته جوری برخورد شده که هر نوع انتقاد و یا سخن گفتن با شما در زمره‌ی گناهان کبیره و توهین به مقدسات قلمداد شده است. آنهم بنام مذهبی که پیامبرش شانه‌ی پیرزنی را می‌گرفت و می‌گفت که من پسر همان زنی هستم که گوسفند می‌چراند و می‌گفت با من همچون خسروان و قیصرها سخن نگویند! و هر فرد عادی هم می‌توانست به خلیفه هشدار بدهد که با شمشیر کج تو را راست می‌کند، و آنهم در دنیایی که چند قرن است حق مردم در آن به رسمیت شناخته شده و می‌توانند از حکومت‌گران انتقاد کنند و اگر نخواستند نیز آن‌ها را عزل نمایند و به این ترتیب چون مردم گذشته دیگر نگران انحراف یا سوء مدیریت و یا جنون حاکمین نباشند. به هر صورت کیهان که سنگ طرفداری از شما را بر سینه می‌زند و تبلیغ می‌کند که جز به فرمان شما کاری نمی‌کند و مسولین آن در جلسات خصوصی حتی آب خوردن خود را هم به دستور حضرتعالی و بیت‌معظم‌تان قلمداد می‌کنند، حرف اصلی‌اش با بنده این است که چرا در زندان نیستم. شاید این نوشته بهانه‌ی لازم را به آنها بدهد.

هر چه بر ما رود خارج از اراده‌ی خداوند منان نیست و او را در هر حالی شکر می‌گوییم و به او یقین و ایمان داریم و می‌دانیم که جز خیر برای بندگانش نمی‌خواهد.

و ما توفیق الالبالله

محمد محسن سازگارا - شنبه ۲ مهرماه ۱۳۷۹

بزنیم تا با تشکل مردم بتوانیم از همین دست‌آورد انتشار چند روزنامه‌ی لرزان دفاع کنیم. اما دوستان آن زمان، انتشار روزنامه در چارچوب جبهه‌ی دوم خرداد را صواب می‌دانستند. بنده معتقد بودم که جبهه‌ی دوم خرداد به ریاست آقای خاتمی با ضعف تئوریک که دارد و مشی غلط "دمکراسی محدود" ره بجایی نخواهد برد و اصلاحات حیاتی در کشور را هم به بن بست خواهد کشاند. بخصوص آنکه جناح مقابله هم هیچ درکی از اصلاحات و ضرورت آن ندارد، اما آن دوستان باور داشتند که از این امامزاده معجزه‌های برخواهد خواست.

وقتی بحث‌هایمان روشن و مشخص گردید، چون جامعه‌ی روز شرکت سهامی خاص بود، طبق قانون تجارت رای‌گیری کردیم و بنده چون در اقلیت بودم طبیعی بود که جایم را به مدیر عامل دیگری که منتخب هیات مدیره بود دادم و از هیات مدیره‌ی شرکت نیز کناره‌گیری کردم. البته بعداً که بحمدالله چرخ آن شرکت گردید، با توافق آن دوستان از سهام‌داری آن شرکت هم کنار آمدم. بعد از گذشت دو سال اصلاً خوشحال نیستم که آن چه را که می‌اندیشیدم اتفاق افتاده است. ایکاش پیش‌بینی دوستان آن زمان درست از آب در می‌آمد. اما متأسفانه گلوی روزنامه‌نگاران را گرفتند و روزنامه‌نگاران را به ناحق به زندان انداختند. راه صحیح اطلاع‌رسانی را بستند و راه را بر شایعه‌سازی و نه‌پایتا مسمومیت فضای کشور گشودند. حسرت آزادی بیان هم چون بغضی در گلوی مردم ماند تا کی سر باز کند.

حضرت آقای خامنه‌ای

متأسفانه شد آنچه که ایکاش نمی‌شد. اما باور نمایید بهترین و کم‌هزینه‌ترین روش اداره‌ی یک کشور، آزادی است. در طول تاریخ، بزرگترین خسران مستبدین، محرومیت از گردش صحیح اطلاعات و اخبار در جامعه استبدادی بوده است که آنها را محدود در چارچوب اطرافیان و جمعی سخن‌چین و مدافع و مداح و تملق‌سرا و چند دسیسه‌گر و بولتن محرم‌نامه‌ساز می‌کرده است. کاهش دخالت حکومت در زندگی مردم و طبیعی و آزاد گذاشتن مبادلات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، پس از مدتی جامعه را به تعادل می‌رساند که منتفع بزرگ آن حکومت‌گران هستند. یکی از دغدغه‌های بزرگ من این است که چگونه می‌توانم مجدداً چراغ اطلاع‌رسانی درست را در کشور بحرکت درآورم، چون آزادی بیان از پایه‌های مهم و حیاتی یک جامعه متعادل و از ابزار مهم دفاع مردم در مقابل زورگویان است.

چهارم- استبداد، درد کهن‌سال این مملکت است. مستبد سنتی ما که همواره هاله‌ای از قداست الهی را هم با خود حمل می‌کرده و خود را از نژاد و خمیره‌ی دیگری می‌دانسته بیش از دو هزار و پانصد سال است که به هیچ قانونی پای بند نبوده و خود را فراتر از هر قانونی می‌دانسته است. «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» تئوری اداره کشور به دست مستبد سنتی ما بوده است و اتفاقاً همین تئوری را هم همیشه در لفافی از دین پیچیده است. مستبد سنتی ما همواره دست تعدی به مال و جان و آبروی مردم دراز کرده و اجازه نداده است که قانون و حاکمیت آن چون درختی در این کشور تناور گردد و مردم در سایه‌ی شاخ‌ساران آن بیاسایند. هیچ طبقه‌ی اجتماعی مستقل و کارآمدی اجازه‌ی شکل یافتن پیدا نکرده و سازمان و انجمن‌های متعلق به این طبقات هم پا نگرفته‌اند و بدین ترتیب جامعه‌ی ما همیشه مثل یک توده‌ی بی‌شکل بوده که باید به یک نقطه نگاه کند. مستبد سنتی ما همیشه با تکیه بر اسلحه، خواست یک اقلیت زورگو را بر اکثریت جامعه تحمیل کرده و این کیفیت چه استعدادها را که ضایع نکرده است. امروز دنیا عوض شده، کشور ما هم به تبع تغییر کرده

شبکه جهانی اینترنت شد. علاوه بر آن، در یک مرکز ویژه کلیه نشریات و رادیوهای فارسی زبان خارج کشور ضبط و خلاصه برداری می‌شود، که بصورت یک بولتن ویژه در اختیار برخی مقامات قرار می‌گیرد. از یکسال پیش زمزمه‌های خرید سیستم "هاکر" برای فیلترگذاری روی شبکه اینترنت و یا حذف برخی سایت‌ها هنگام انتقال به ایران مطرح بود و احتمالاً از مدتی پیش "جام‌جم" مجهز به این سیستم شده‌است. پیش از این، برای فیلترگذاری روی بخش‌های "پورنوگرافی" اینترنت، با صرف هزینه سنگین، این کار از طریق برخی شرکت‌های خارج کشور انجام می‌شد.

بند قاتلین زندان اوین را به بند تواین علیه اصلاح طلبان تبدیل کرده‌اند!

حاج مجتبی، معاون اسدالله لاجوردی در زندان اوین و عضو رهبری "موتلفه اسلامی" مسئول تواب‌سازی در اوین شده‌است!

حاج مجتبی، معاون اسدالله لاجوردی در زندان اوین را یکبار دیگر در این زندان بکار گرفته‌اند. او طرح تواب‌سازی را که در زمان اسدالله لاجوردی و به کمک امثال "حسین شریعتمداری" عمدتاً در میان زندانیان سازمان مجاهدین خلق به اجرا گذاشته بود، یکبار دیگر در زندان اوین پیاده کرده‌است. تفاوت اصلی آنست که اینبار این طرح در بند مجرمین مواد مخدر و قاتلین به اجرا گذاشته شده و بسیاری از این محکومین با وعده تخفیف محکومیت و در اختیار داشتن برخی امکانات زندان، آنچه را "حاج مجتبی" فرمان بدهد انجام می‌دهند. آنها برخلاف تواین سازمان مجاهدین خلق مجبور به تظاهر به مسلمانی نیستند و تنها علیه زندانیان طرفدار اصلاحات، روزنامه‌نگاران و دانشجویان آموزش داده شده‌اند. تعدادی از این مجرمین گرداننده بند نیز شده‌اند! آنها را تشویق به تجاوز به زندانیان مورد نظر حاج مجتبی و معتاد ساختن آنها به مواد مخدر کرده‌اند.

بسیاری از دانشجویان، برخی روزنامه‌نگاران و اصلاح طلبان دستگیر شده و محکوم شده‌اند، برای شکستن آنها به این بندها منتقل کرده و زیر نظر این تواین تحت انواع فشارهای روانی قرار می‌دهند. حتی برخی از آنها را با این قاتلین محکوم و تواب شده در یک سلول و گاه در سلول‌های انفرادی قرار می‌دهند.

تاکنون چند قتل و اقدام به قتل در این بندها روی داده است، که همسر زیدآبادی (یکی از روزنامه‌نگاران زندانی در اوین) از قول وی، به چند نمونه از این جنایات در زندان اوین اشاره کرده است. گفته می‌شود "فرشاد امیرابراهیمی" یکی از قربانیان این بند شده‌است!

حاج مجتبی، از اعضای قدیمی هیات‌های موتلفه اسلامی است، که تا پیش از انقلاب در بازار آهنگرهای بازار تهران کار می‌کرد و اکنون عضو رهبری موتلفه اسلامی است!

سایت اینترنت "راه توده" را در تلویزیون "جام‌جم" بستند!

در جریان مراسم ۱۶ آذر، که در دانشگاه تربیت مدرس تهران برگزار شد، علاوه بر شعارهایی که در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای، دادگاه اکبرگنجی، آزادی زندانیان سیاسی و دیگر خواست‌های جنبش مردم داده شد، خبرنگارهای کوتاه حاوی اخباری در یک سطر بر روی کاغذ دست به دست می‌شد. در یکی از این خبرنگارهای کوتاه، شرایط امنیتی حاکم بر سیمای جمهوری اسلامی - تلویزیون جام‌جم - و برخی دستورات "علی لاریجانی" برای کنترل اخبار و اطلاعات در سیمای جمهوری اسلامی افشاء شده بود. از جمله این اخبار، بستن سایت برخی نشریات منتشره در خارج از کشور در اتاق ویژه اینترنت جام‌جم است. مطابق آخرین تصمیمی که بدستور علی لاریجانی گرفته شده، بستن سایت راه توده و غیر قابل دسترس کردن آن در این اتاق ویژه‌است!

آنچه که بعنوان مجموعه "جام‌جم" اکنون نامیده می‌شود و "علی لاریجانی" بر آن حکومت می‌کند، شامل ۷ ساختمان مستقل است. در این مجموعه ۴۰۰ کامپیوتر فعال است، که از طریق آنها می‌توان داخل

در صفحات شماره ۱۰۲ می‌خوانید:

- ۱- و ۲- سرمقاله از صفحه اول
- ۳- حاشیه دادگاه اکبرگنجی (چند برگ از پرونده‌ای قطور)
- ۴- دست‌های پشت پرده توطئه کنفرانس برلین!
- ۵- فرشاد امیر ابراهیمی کجاست؟
- ۶- در غیاب مطبوعات افشاگر، قاتلین وارد صحنه شده‌اند!
- ۷- فساد و تبعیض از صدر به ذیل آمده!
- ۸- زیر پوست شهر
- ۹- دیالکتیک مبارزه اجتماعی و جنبش مردم ایران
- ۱۰- ایران در تیررس جنگ جدید خاورمیانه
- ۱۱ تا ۱۵- پاسخ موسوی خوئی‌نی‌ها به سئوالاتی متفاوت!
- ۱۵- هفته‌نامه‌های جدید در ایران
- ۱۶ تا ۲۰- یکسال از خاموشی نورالدین کیانوری گذشت: خیانت به انقلاب با شعار مرگ بر توده‌ای شروع شد!
- ۲۱ تا ۲۶- شکست و پیروزی در جنبش کارگری ایران
- ۲۷- "شعار" شعر مقاومت توده‌ها (به یاد محمود احیائی)
- ۲۸- "گس هال" درگذشت!
- ۲۹- ۵ محور تولیدی در شبکه‌های جهانی تلویزیون
- ۳۰- جنگ کنسرن‌ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا
- ۳۱- جنگ و غارت در آنگولا
- ۳۲ و ۳۳- کوبا در برابر توفان دهه ۹۰ ایستاد!
- ۳۴ تا ۳۶- جنبش ملی آذربایجان
- ۳۷ تا ۳۹- نامه یکی از بنیانگذاران سپاه به "رهبر"
- ۴۰- بند تواین قاتل، در زندان اوین!

گفتگوی "راه توده" با رادیو صدای ایران (ضمیمه ۱۰۲)

Rahe Tudeh No. 102 Dec. 2000

Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

نمبر / تلفن تماس ۲۱۲ ۳۳۲۰۴۵ (+۹۹)

<http://www.rahetude.de>

آدرس اینترنتی:

e-mail: anore@gmx.de

akord19@gmx.de

هیچ ایرانی واقع بین و هیچ میهن دوستی از به زندان افتادن و کتک خوردن و شکنجه شدن اکبر گنجی و دیگر همفکران او، به این بهانه که آنها خودشان روزی در سپاه بوده اند و یا در ارگان های حکومتی بوده اند خوشحال نشده و نمی شود، اما از مواضع افشاگرانه ای که در دادگاه اتخاذ کرده و یا بکنند همه خوشحال می شوند و از آن استقبال می کنند!

اگر موفق به کنترل جنبش شده بودند، احتیاج به کتک و محاکمه و ایجاد رعب نداشتند!

در تاریخ ۲۱ آبان ماه و بدنبال انتشار خبر حضور جسورانه اکبر گنجی در باصلاح دادگاه کسانی که در کنفرانس برلین شرکت کرده بودند، "رادیو صدای ایران" که در امریکا بصورت ۲۴ ساعته برنامه پخش می کند، پیرامون این محاکمه، انگیزه های برپائی آن و انعکاس اظهارات اکبر گنجی در این دادگاه، با نشریه راهتوده گفتگویی انجام داد که در برنامه "ساعت صفر" این رادیو نیز پخش شد. متن این گفتگو، که از نوار پیاده شده را در زیر می خوانید.

خدابخشیان: تصویری از اکبر گنجی بر صفحات روزنامه ها و تلویزیون ها بود کتک خورده، اما مقاوم، چیزی شبیه محاکمه گلسرخی. آیا این نوع محاکمه ها در مردم نوعی خشم سیاسی ایجاد می کند و یا یک نوع وحشت. بعد از ترور آقای حجازیان هم همین سؤال مطرح بود و ما دیدیم که حتی در میان برخی دوستان ایشان و برخی اصلاح طلبان هم یک نوع احتیاط پیش گرفته شد.

راهتوده: این واکنش و این احتمالاتی که شما اشاره کردید، همگی محتمل است، اما باید مسئله را از هم تفکیک کرد. مثلا شاید بتوان گفت که در میان افشار معینی از روشنفکران، شخصیت های سیاسی و خلاصه کسانی که اسم و نام و کارشان مشخص است و انواع خطرات تهدیدشان می کند، این احتمال که آنها به این نتیجه برسند که بهتر است در این مرحله کمی آهسته تر گام بردارند و خودشان را دم تیغ ندهند هست. شاید محاکمه امثال آقای گنجی در میان این افشار چنین احتیاطی را بوجود بیاورد و احتمالا آقایان هم با همین تصور و برداشت، محاکمه او را، در این حد علنی کرده باشند. اما اهمیت مسئله از نگاه ما، به نوع دیگری هم مطرح است و این احتمال که آن آقایان این احتمال ما را در محاسبه شان نگنجانده باشند هم وجود دارد. اینکه با این محاکمه و حضور اکبر گنجی در دادگاه، جسارت توده مردم برای مقابله با آقایان باز هم بیش از پیش به سلاح برنده آگاهی مجهز شد. توده مردمی که با این نوع مسائل در گذشته آشنا نبودند، حالا یکبار با این واقعیت روبرو می شوند که یک عضو سابق سپاه پاسداران را که دست به افشای دربار جنایات حکومتی و رانت خواری و نحوه چپاول و چپاولگری زده بود در زندان کتک زده اند، شکنجه کرده اند و حالا هم به دادگاه آورده اند تا محکوم به حبسش کنند! این دستاورد کوچکی نیست. بنابراین، تاثیر این رویداد را باید در میان توده مردم دید و به این هم باید توجه داشت که هر جنبشی هزینه خودش را دارد.

مردم می بینند که یک جوان، یک مرد مذهبی، که اندیشه اش، تفکرش و اندیشه سیاسی اش مذهبی است را شکنجه کرده اند و هم دوره دیگرش را که در شبکه مافیای اقتصادی و در کنار بازاری های بزرگ قرار گرفته به درجات بالای نظامی مفتخر کرده اند. مردم گنجی را در کنار خودشان می بینند و آن سرداران را در کنار غارتگران، مردم به این جسارت آفرین می گویند و آن را الگوی خودشان می کنند و همین مردم، آن سردار و آن دیگری را در برابر خودشان و خصم خودشان می بینند. باید توجه داشت که بحث بر سر توده مردم است، نه افشاری از روشنفکران که اتفاقا پانزده کافی هم درباره حکومت می دانند، آنها که باید بیشتر بدانند دومی ها هستند و محاکمه امثال اکبر گنجی و جسارت های امثال او به دومی ها خدمت بزرگی می کند.

آقای خدابخشیان! نکته بسیار بسیار مهم تر دیگری هم در این ارتباط مطرح است. ببینید! این حوادث با وسعت و درنده خوئی غیر قابل مقایسه ای در گذشته نه چندان دور در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است. در ارتباط با کسانی اتفاق افتاده که واقعا از شخصیت های کم نظیر تاریخ معاصر ایران بوده اند. آنها را شکنجه کردند، آنها را نه ماهه، بلکه سال ها در سلول های انفرادی نگهداشتند، آنها را از سقف آویزان کردند؛ پیر مرده های ۷۰ ساله را بردند از سقف آویزان کردند. همه این جنایات انجام شده است و ای بسا هنوز هم در زندان ها و سلول های مختلف انجام می شود، اما صدای قربانیان به جایی نمی رسد، در گذشته هم صدای قربانیان به جایی نرسید و مردم خبر نشدند که چه بر سر زندانیان می آورند. بنابراین ابتدا باید این حقیقت را بپذیریم که شرایط به گونه ای تغییر کرده که اکبر گنجی می تواند دستها و پشتش را به خبرنگاران نشان بدهد تا ببینند که او را کتک زده اند و شکنجه کرده اند و در سلول انفرادی هم ۱۰۰ روز نگهداشتند. البته این شرح همه ماجرا هم نیست!

پس این یک دستاورد، اما دستاورد دوم: فریاد اکبر گنجی، فریاد در گلوله خفته هزاران هزاران زندانی سیاسی بود، آنها که هرگز فرصت پیدا نکردند به مردم بگویند در زندان با آنها، به جرم دفاع از حقوق مردم، به جرم دفاع از خواسته های مردم در انقلاب ۵۷ و به جرم مخالفت با ادامه جنگ چه کردند! عکاسی وجود نداشت که عکس بگیرد، خبرنگار خارجی وجود نداشت که مجبور به سانسور نباشد. ده ها افسر ارتش را به جرم هواداری از حزب توده ایران به دور از چشم و بدور از آگاهی و اطلاع مردم همین آقای ریشه ری باصلاح محاکمه کرد و بعد هم تیرباران کردند و اسدالله لاجوردی در حسینیه زندان اوین رقص و پایکوبی کرد، قدیمی ترین زندانیان سیاسی کشور را که بیش از ۳۲ سال در زندان های شاه و جمهوری اسلامی بودند به دار کشیدند و توده مردم با خبر نشد. حالا، امروز مردم ایران، با دیدن اکبر گنجی کتک خورده در زندان با بخش بسیار کوچکی از این حقایق در وسعتی توده ای آشنا می شود. بنابراین، باید ببینیم تاثیر افشای این حقایق بر جنبش مردم چقدر است، برای اصلاح طلبان حکومتی چقدر است و چه نتایجی را برای جنبش مردم بیار می آورد. درست است که این بخش اندکی از آن واقعیاتی است که در زندان ها گذشته و می گذرد، اما این بخش اندک، در یک وسعت کم نظیر در جامعه پخش می شود، این آن اهمیت کلیدی محاکمه آقای گنجی است. اینجاست که باید دید مخالفان اصلاحات با علنی کردن محاکمه گنجی و افشای شکنجه شدن و کتک خوردن او در زندان سود برده و باصلاح خودشان ایجاد رعب و وحشت کرده اند و یا جنبش مردم سود اصلی را بدلیل آگاهی و خشمی که در آنها تشدید می شود برده اند.

هر جنبش اجتماعی هزینه های خود را دارد و ما نباید از پیش آمدن این هزینه ها تعجب کنیم!

خدابخشیان: شما تصویر اکبر گنجی را تصویر هزاران روشنفکر جامعه می‌بینید که با شکنجه و اعدام از صحنه زندگی حذف شدند؟ می‌خواهید بگوئید آنچه بر آقای گنجی گذشت و یا واکنشی که آقای گنجی در دادگاه از خودش نشان داد، مردم را با برگ دیگری از دفتر جناح راست آشنا کرد؟

راه‌توده: ما می‌خواهیم خدمت شما و خدمت شنوندگان شما بگوئیم دره‌ای که بین مخالفان اصلاحات و مردم وجود دارد، روز به روز عمیق‌تر می‌شود و به همین نسبت هم عمق جنبش و عمق آگاهی مردم بیشتر می‌شود و در نتیجه تحولی که در نهایت خود در کشور ما بوقوع خواهد پیوست تحولی اساسی‌تر خواهد بود.

خدابخشیان: پاره‌ای معتقدند که اصلاح طلبان حکومتی مانع شتاب جنبش بوده‌اند. شما فکر می‌کنید این شتاب، آن اصلاح‌طلبان را پشت سر خواهد گذاشت و مرحله دیگری شروع خواهد شد؟

راه‌توده: تا آنجا که ما اطلاع پیدا می‌کنیم، از طریق مسافرانی که می‌آیند، گزارش‌هایی که دریافت می‌کنیم و ارتباط‌هایی که وجود دارد، نسبت به دو سال پیش، نه تنها در مردم سستی و انفعال بوجود نیامده، بلکه جنبش عمیق‌تر و جدی‌تر از گذشته هم شده‌است. ما نباید تسلیم جو سازی‌های مخالفان جنبش در داخل کشور و برخی رویاپروری‌های حاکم بر مهاجرت بشویم و قدرت جنبش و نتایج حاصل از فشار آن به مخالفان جنبش را فراموش کنیم. شما ببینید!

احتمالا شما و شنوندگانتان شاید شنیده باشید، اگر شنیده‌اید هم، دوباره شنیدن آن از زبان من شاید بی‌فایده نباشد؛ همین روزها صحبت از یک جزوه ۸۰ صفحه‌ای در ایران مطرح است. تا آنجا که به ما اطلاع رسیده‌است محتوای این جزوه مخلوطی است از اعترافات حقیقی از یکطرف و بازجویی‌های زیر فشار و شکنجه برای همراه کردن افکار عمومی پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای از طرف دیگر. این جزوه را، که مقامات امنیتی جمهوری اسلامی خودشان تلویحا اعلام کرده‌اند بازجوهای دادسرای نظامی آن را انتشار داده‌اند، با دو هدف تکثیر شده‌است. نخست ایجاد رعب و وحشت و دوم همراه کردن افکار عمومی. آنها با انتشار اعترافات قاتلین برخی قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای ۴ سال گذشته، نظیر شادروان "پوینده" خواسته‌اند ترس و وحشت در دل روشنفکران ایجاد کنند و آنها را از مبارزه بازدارند، و همچنین تلاش کرده‌اند با کتک و شکنجه برخی از دستگیر شدگان را وادار به اعترافات کنند که به موجب آنها، ربودن و کشتن روشنفکران و مبارزان سیاسی، انگیزه سیاسی نداشته بلکه این قاتلین خودسرانه و بصورت محفلی مرتکب این قتل‌ها شده‌اند و به این ترتیب نباید دنبال صادرکنندگان فرمان قتل‌ها، صادرکنندگان فتوای این قتل‌ها و عالی‌ترین مراجع هدایت‌کننده این باند‌ها و این جنایات گشت. البته در این میان، خواسته‌اند اعترافات "فرشاد امیرابراهیمی" را هم از همین سری افشاگری‌ها تبلیغ کرده و در افکار عمومی زیر علامت سؤال ببرند؛ در حالیکه افشاگری امیرابراهیمی یک سند تاریخی در جمهوری اسلامی است و با این حقه‌بازی‌ها نمی‌توانند آن را مغشوش جلوه دهند.

خب، حالا در همین جزوه و با هدف ایجاد رعب و وحشت، شرح کاملی از نحوه ربودن و به قتل رساندن شادروان "پوینده" آمده‌است. قاتل که "مهرداد عالیخانی" نام دارد و اکنون هم در زندان است، شرح می‌دهد که به کمک دو نفر از همکارانش پوینده را روی زمین نشانده و آنها روی پاهای او ایستادند و این آقای عالیخانی هم طناب را دور گردن پوینده انداخته و آنقدر کشیده و آنقدر آن را در این حالت نگهداشته تا ناخن‌های قربانی کبود شده‌است! حالا، من می‌گویم از اهداف منتشرکنندگان این جزوه بگذریم، ببینیم از زمان ربودن پوینده تا به دادگاه آمدن گنجی چه گذشته‌است: همان صادرکنندگان فتوای قتل‌ها، که اگر دستشان می‌رسید گنجی را هم مانند "پوینده" و به همان شکل می‌کشتند، امروز ناچار به محاکمه علنی او شده‌اند و او نیز از فرصتی که در اختیارش قرار گرفت به نحو احسن استفاده کرد و آگاهی توده مردم را یک گام دیگر به پیش برد. حالا به دو نوع می‌توان با محاکمه گنجی برخورد کرد: یکی ترویج یاس و افسردگی و عملا قدرتمند نشان دادن مخالفان اصلاحات، دوم کوشش برای هرچه وسیع‌تر به میان مردم بردن آنچه اکبر گنجی گفت. گفته‌هایی که در واقع فریاد بسیار کوچکی است به نمایندگی از سوی صدها و هزاران قربانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی. آن فریادی که آن صدها و هزاران قربانی نتوانستند بزنند، امروز در صدای اکبر گنجی منعکس شده‌است و ما از این امر نه تنها استقبال می‌کنیم، نه تنها آن را به سود جنبش می‌دانیم، نه تنها نقش آن را در برافروختن خشم و آگاهی مردم بسیار بیشتر از ایجاد احتیاط در میان روشنفکران و فعالان سیاسی می‌دانیم، بلکه فریادی می‌دانیم که بازتاب آن را باید در واکنش‌های توده مردم در لحظه مناسب و در هر فرصتی که بدست خواهند آورد ببینیم و خواهیم دید.

مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" را به هیچ طریق نباید پذیرفت!

خدابخشیان: من از این پاسخ شما چنین استنباط می‌کنم که می‌خواهید بگوئید با دیگرانی که "غیرخودی" بودند بسیار بدتر از اکبر گنجی که "خودی" بود رفتار شد و البته نسبت به رفتاری که با او شد هم معترض هستیم. اگر اکبر گنجی تبدیل شود به یک قهرمان فصل جنبش‌ها، باید از آن استقبال کرد؟

راه‌توده: ابتدا و قبل از هر پاسخی، این را صریحا روشن کنیم، که ما این مرز "خودی" و "غیرخودی" را یک مرزبندی فاشیستی می‌دانیم و به هیچ طریق آن را نمی‌پذیریم. همه آنها که در ایران متولد شده‌اند، ریشه در آب و خاک ایران دارند، به زبان مادری خودشان صحبت می‌کنند و دل در گرو آبادی ایران دارند ایرانی‌اند و طبعاً مذهب مردم ایران هم همان است که باور دارند. در نتیجه، آقای اکبر گنجی بعنوان یک ایرانی با ما که ایرانی هستیم هیچ تفاوتی ندارد، با نورالدین کیانوری هم ندارد و با دیگران و دیگرانی که جانیشان را دادند در زندان‌های جمهوری اسلامی و در زیر شکنجه و یا در میدان اعدام شهید شدند هم تفاوتی ندارد. همه یکی هستیم، آقای گنجی هم مثل بقیه.

من می‌خواهم به شما و شنوندگانتان بگویم که ما هرگز استقبال نمی‌کنیم از اینکه آقای گنجی به زندان افتاده و یا استقبال نمی‌کنیم که کتک خورده تا مثلا بفهمد که بر سر دیگران چه آمده‌است.

خدابخشیان: استقبال کنیم که او تبدیل به یک قهرمان شده؟

راه‌توده: این را مردم خودشان باید تصمیم بگیرند و انتخاب کنند، این خود مردم هستند که باید تصمیم بگیرند امثال اکبر گنجی را قهرمان بدانند و یا ندانند و البته این بستگی به ادامه صداقت و مقاومت و نقش خود اشخاص هم دارد، چه حکمی می‌توان از هم اکنون صادر کرد؟ **شب آبیست است، تا چه زاید سحر!**

ما هنوز قهرمانان بزرگ را در پیش داریم. شاید آقای گنجی هم یکی از آنها بشود! روزی هم که خسروگل‌سرخ‌ی در دادگاه نظامی شاه کت خودش را در آورد و بلوز سیاهش را بالا زد تا جای شکنجه‌ها را روی تنش به دادگاه و حاضران در دادگاه نشان بدهد، قطعا با این هدف که قهرمان بشود این کار را نکرد، بلکه به وظیفه میهنی و مبارزاتی‌اش عمل کرد و با صداقت کامل هم عمل کرد. آنقدر صادقانه که گفت به شریعت اسلام احترام می‌گذارد، به امام

حسین بعنوان یک مبارز ضد ظلم احترام می‌گذارد، اما مارکسیست است. شما می‌دانید که او در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بود. خوب، او برای قهرمان شدن در دادگاه نظامی دست به افشاگری نزد، می‌دانست و به او گفته بودند که اگر چنین کند اعدامش حتمی است، اما به وظیفه‌اش عمل کرد. از صبح روز بعد و از همان روزی که خبر اعدامش اعلام شد، بچه‌ها در مدارس انشای گلسرخ نوشتند و شد یک قهرمان. خسرو روزبه هم پیش از گلسرخ به همین وظیفه ملی و میهنی‌اش عمل کرده بود و شما می‌دانید که برای سه نسل از مبارزان ایرانی، چه مذهبی و چه غیر مذهبی "روزبه" یک قهرمان ملی است. او و ارتشبد آریانا، آن زمان که آریانا هنوز فامیلش را عوض نکرده بود و سرهنگ "منوچهری" بود هم دوره بودند. منوچهری شقیفته فاشیسم هیتلری شد و فامیلش را تبدیل به آریانا کرد و بعد هم به درجه ارتشبدی رسید، اما روزبه همان سروان ارتش باقی ماند و به درجه شهادت و قهرمانی رسید. یعنی مردم او را قهرمان ملی تشخیص دادند، مبارزان با ظلم و ستم او را قهرمان خودشان انتخاب کردند. بنابراین قهرمان را مردم خودشان انتخاب می‌کنند و البته، این بستگی به رفتار، موقعیت، جانفشانی و عوامل دیگری هم دارد.

بنابراین باید دید فردا آقای گنجی چه خواهد کرد؟ چه خواهد گفت؟ و چه مسیری را طی خواهد کرد. آنچه که مهم است اینست که او امروز این موضع را گرفته و از فرصتی که در اختیار داشته در جهت آگاهی مردم و جنبش مردم استفاده کرده و به استقبال بقیه ماجرا در دادگاه و در زندان رفته‌است. ما، طبعاً خوشحال نیستیم که چنین بلائی سر آقای گنجی آمده، بلکه خوشحالیم که او توانست به وظیفه ملی‌اش عمل کند. این عمل بسود جنبش است، ما این جنبه را می‌بینیم، بسود جنبش ارزیابی می‌کنیم و راه را ادامه می‌دهیم؛ آقای گنجی و آنچه بر او گذشته و خواهد گذشت هم بخشی از جنبش است.

خدابخشیان: پاره‌ای معتقدند عصر دیگری آغاز شده‌است، حتی نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مقاله ای در باره "گرانیکا" داشت که در آن مسئله جانشینی آقای خاتمی مطرح شده بود و حتی از آقای خوئینی‌ها هم اسم برده شده بود. حتی از آقای منتظری یاد شده بود! عده‌ای هم معتقدند شخصیت‌های جسورتری مثل عبدالله نوری و اشکوری می‌توانند این مرحله عبوری را رهبری کنند.

راه‌توده: اولاً باید مشخص شود که این مرحله عبوری چیست و منظور عبور از چه چیزی و رسیدن به چه چیزی است. دوماً، توصیه ما اینست که باید به حرکت و ظرفیت جنبش در مرحله‌ای که پشت سر می‌گذارد و زمان آن نامشخص است نگاه کرد و دید چه کسانی با این ظرفیت و حرکت همراه‌اند و می‌توانند سخنگوی آن باشند و چه کسانی نمی‌توانند. اگر هر کس، در هر مقطعی توانست نقش خودش را در کنار جنبش مردم انجام دهد، فوراً ما به این نتیجه برسیم که او رهبر است و یا رهبر بهتری است، عملاً دنباله‌رو حوادث شده‌ایم. آقای گنجی، آقای اشکوری و یا شخصیتی مثل آقای عبدالله نوری هر کدام نقش خودشان را ایفا می‌کنند و به وظیفه ملی خودشان عمل می‌کنند و بسیار هم آنچه که تاکنون کرده‌اند ارزنده‌است و باید هم قدر آن را دانست، اما نباید اینطور باشد که ما فوراً هر کدام از این آقایان و یا آقایان دیگری را برای رهبری با صلاحیت‌تر بدانیم. رهبر از دل جنبش بیرون می‌آید و مسیری پر حادثه را باید طی کند و امتحان خودش را در مقاطع مختلف پس بدهد. امیدوارم از این سخنان اینطور استنباط نشود که ما پابمان را کرده‌ایم در یک کفش که آقای خاتمی رهبر است، خیر! نگاه ما به جنبش مردم نگاه عمیق‌تری است و تحولات بزرگی را پیش بینی می‌کنیم. ممکن است آقای خاتمی بتواند تا مراحل دیگری، حتی تا پایان این مرحله و در مراحل دیگر هم نقش مهم و تاریخی خود را ایفاء کند، اما هیچ حکمی و هیچ تقدیری تعیین نکرده‌است که رهبر حتماً باید روحانی باشد و یا حتماً غیر روحانی باشد. این همان بحث مربوط به شکل و ماهیت است، که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب آن را مطرح کرد و گفت که شکل مهم نیست، بلکه محتوا اهمیت دارد، باید دید جمهوری اسلامی چه محتوایی پیدا خواهد کرد، این اهمیت دارد نه نام آن! و دیدیم که مقوله "محتوا" چقدر هم با اهمیت است!

هیچ تقدیری مقدر نکرده که رهبر جنبش "روحانی" باشد و یا "غیرروحانی"، مردم خود، از میان صادق‌ترین و همراهان جنبش رهبر انتخاب خواهند کرد!

رهبر جنبش آن کسی است که عمق جنبش و خواست‌های آن را درک کرده و از آن عقب نیفتد. در ارتباط با پرسش شما، ما معتقد نیستیم که آقای خاتمی از جنبش عقب مانده‌است و شخصیت‌های جانشین برای او پیدا کرده‌اند و یا باید پیدا کرد. او تاکنون درحد توان و ظرفیت عملی جنبش عمل کرده و گام برداشته‌است. مهم آنست که آنچه بدست می‌آید تثبیت شود و تثبیت دستاوردهای جنبش هم ممکن نیست، مگر با بسیج سازمان یافته و متشکل مردم. ضعف بزرگ جنبش همین سازمان نیافتگی است، که البته این هم باز می‌گردد به برتری طبقاتی آن نیروئی که قدرت برتر را در سیستم اقتصادی و حکومتی کشور در اختیار دارد. همین طبقه همه نوع آزادی و تشکل سازی را برای خود در اختیار دارد، اما در مقابل سازمان‌یابی جنبش و دیگر طبقات و اقشار مقاومت می‌کند. او می‌داند که اگر چنین نکند، صحنه را باخته‌است، جنبش هم باید بداند که اگر متشکل نشود قادر به خارج کردن مخالفان جنبش از صحنه نخواهد شد. شما در همین شماره آخر، یعنی شماره ۱۰۱ راه‌توده می‌خوانید که علاوه بر مقابله با تشکل دانشجویی "تحکیم وحدت" حالا توطئه را علیه شوراهای اسلامی کار هم تشدید کرده‌اند. آنها با هر نوع تشکلی غیر از تشکل طبقاتی خودشان مخالفند، با هر نوع آزادی که آزادی آنها را برای غارتگری و تسلط بر حاکمیت به خطر بیندازد، مخالفند. کنگره می‌گذارند، حزب جدید می‌سازند، دبیرکل می‌آورند و می‌برند و انصار حزب‌الله هم هیچ اعتراضی به برگزاری جلسات آنها ندارد، اما با انتشار یک نشریه بعنوان سخنگوی بزرگترین فراکسیون موجود در مجلس ششم، یعنی جبهه مشارکت ایران اسلامی مخالفند و جلوی آن را گرفته‌اند؟ همه نوع آزادی برای سرمایه‌داری تجاری و حزب متشکل آن "موتلفه اسلامی" و تشکل‌های همسو با آن، مثل "جامعه مهندسان" که خود یک حزب تمام و کمال است و یا برای "روحانیت مبارز" وجود دارد و کسی هم مانع آن نیست، بلکه خود همین احزاب مخالف شکل‌گیری بقیه احزاب و مخالف بازگشت به صحنه فعالیت علنی احزاب شناخته شده در ایران هستند. احزابی که مدافع طبقات و اقشار دیگری غیر از غارتگران اجتماعی، تجار بزرگ و زمینداران کلان هستند!

ما امیدواریم، سرانجام در کشورمان این قهرمان پروری و رهبرپروری خاتمه پیدا کند و رهبری جمعی و متکی به خرد جمعی در کشورمان نهادینه شود. دو تجربه مصدق و آیت‌الله خمینی باندازه کافی تجربه و درس برای مردم ایران باقی گذاشته‌است. نه فقط در جنبش ملی دهه ۳۰ متکی شدن جنبش به شخص مصدق ضربه تاریخی به امید و آرزوهای مردم زد، بلکه شما شاهدید که رهبری فردی آیت‌الله خمینی هم چه ضرباتی به انقلاب ۵۷ زد. علیه مصدق کودتا کردند و آنچه که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و حتی در سال‌های آخر حیات او گذشت هم نوعی کودتا بود. اتفاقاً یکی از وسوسه‌های کودتائی و امیدواری به موفقیت کودتاها در بسیاری از کشورهای جهان سوم، پس از هر جنبشی همین فرد پرستی و نقش "رهبر" بجای نقش "جمعی" است.

قهرمان پروری و گلاادیاتور پرستی، همان اندیشه‌ایست که در امریکا رایج است و در انتخابات اخیر این کشور هم شاهد شدیم، که مثل دو هفت‌تیر کش فیلم‌های کابوی در برابر هم قرار می‌گیرند و نیمی از مردم اصلاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند و نیمی

دیگر هم مسخ این نبرد سراسر تبلیغاتی می‌شوند و نمی‌فهمند در جهان و حتی در خود "امریکا" چه می‌گذرد! از این تفکر باید فاصله گرفت!

بنابراین، اجازه بدهید پاسخ شما را اینطور بدهم، که کسانی که با جنبش کنونی مردم ایران حرکت می‌کنند و با آن رشد می‌کنند، با جنبش‌اند و آنها که پا سست می‌کنند خود به خود حذف می‌شوند. از اکنون تعیین کردن این که چه کسی رهبر می‌شود و یا فلان روحانی جای فلان روحانی را خواهد گرفت و یا فلان شخصی و مکلا رهبر خواهد شد یا آن مکلا دیگری، در حقیقت همان تفکر قهرمان پروری است. همان تفکری که در امریکا، همین روزها و در جریان همین انتخابات اخیر شاهد آن هستیم. یعنی تفکر دو گلا دیاتور را در برابر مردم قراردادن، دو هفت تیرکش را در آخر فیلم جلوی چشم تماشاچی‌ها قرار دادن، دو بوکسر سنگین وزن را پس از همه تبلیغات سنگینی که می‌کنند روی رینگ فرستادن. انتخابات امریکا درست همین است. این سیستم اجازه نمی‌دهد مردم فکر کنند و بفهمند برای چه هدفی و رسیدن به چه دستاوردی و تغییر چه شرایطی پای صندوق‌های رای می‌روند، بلکه می‌روند که یکی از دو مشت‌زن، یکی از دو هفت‌تیرکش و یکی از دو گلا دیاتور را انتخاب کنند. اتفاقاً اداهائی هم که دو کاندیدای ریاست جمهوری در امریکا، و بویژه در آخرین هفته‌های قبل از انتخابات از خودشان در می‌آورند با همین هدف هماهنگ است. کنشان را می‌کنند، مشت حواله یکدیگر می‌کنند و حتی توهین به هم می‌کنند. خوب، ما معتقدیم نباید اسیر این نوع تفکر و این نوع سیستم‌ها شد. قهرمان پروری و رهبر پروری سرانجام خوبی ندارد. باید برنامه و پلاتفرم را در برابر مردم قرار داد، باید احزاب نهادینه شوند و مشارکت حزبی در کشور ما گسترش پیدا کند. اتفاقاً این "رهبر" پروری، که ما معتقدیم نباید دنبال آن بود، چیزی است که مخالفان سرسخت جنبش کنونی مردم ایران دنبال آن هستند. شما می‌بینید که به زور سعی می‌کنند "رهبر" به مردم تحمیل کنند، حتی خودشان به جای مردم "رهبر" تعیین کرده‌اند و حالا به مردم دیکته می‌کنند که شما باید همین آقا را بعنوان "رهبر" قبول داشته باشید و "رهبر" هم از نظر ایشان یعنی کسی که هر چه گفت بی چون و چرا باید اجرا شود. یعنی همان نقشی که شاهان در تاریخ ایران داشته‌اند. البته خودشان هم از پشت پرده این "رهبر" را، که با انتخاب آنها رهبر شده، در خدمت منافع حکومتی و اقتصادی خودشان "رهبری" می‌کنند!

بنابراین، برای ما نباید شخص اهمیت داشته باشد، بلکه عمق جنبش باید اهمیت داشته باشد و با افتادن خواسته‌های این جنبش در میان توده‌های وسیع مردم. نقش قابل احترامی که آقای خاتمی دارد، اتفاقاً از این نظر است که عمدتاً تلاش می‌کند مردم خود "رهبر" شوند، چهره‌های مختلف جلوی صحنه بیایند و مردم از فرد پرستی فاصله بگیرند. در این صورت است که کودتا علیه جنبش، سرکوب جنبش، ترور شخصیت‌ها، به زندان افتادن فعالان جنبش و انواع دیگر توطئه‌ها نمی‌تواند مانع حرکت آن بشود و تاثیر تعیین‌کننده‌ای هم نمی‌تواند روی حرکت جنبش بگذارد. به این ترتیب است که رودخانه جنبش به حرکت خودش ادامه می‌دهد و انواع ماهی‌ها، با رنگ‌های متنوع و اندازه‌ها و شکل‌های مختلف هم در آن هستند. سعی کنیم و کمک کنیم که این رودخانه به حرکت خودش ادامه بدهد و هر چه پر آب‌تر و عمیق‌تر هم حرکت کرده و به مسیر خودش تا رسیدن به دریا ادامه بدهد.

خدا بخشیان: وقتی از رودخانه جنبش صحبت می‌شود، آیا انتظار تحولات خروشان را هم باید داشت؟ کسانی از این پس به میدان خواهند آمد که به این خروش پاسخ خواهند داد؟ روخانه طغیان خواهد کرد؟

راه‌توده: بگذارید اینطور پاسخ بدهم. امروز در خبرها بود که عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران نامه‌ای برای آقای منتظری نوشته‌اند و از او سؤال کرده‌اند که آیا مصاحبه و گفتگوهایش با رادیوهای خارجی بهانه بدست مخالفان نمی‌دهد؟ حالا ببینید این آقای منتظری که در همان سال‌های اول انقلاب انواع تفسیر و تعبیرها را در باره او درست کردند و رادیوهای فارسی زبان خارج کشور و مطبوعات وابسته به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم خودشان مبتکر آن بودند و به آن دامن زدند و قطعاً برخی از شنوندگان شما هم با آن آشنا هستند و حتی آیت‌الله خمینی هم در یکی از نامه‌هایش را او "ساده‌لوح" خطاب کرد، چه پاسخ همه جانبه و دیپلماتیکی به این پرسش داده‌است. در این پاسخ، شما تیزهوشی سیاسی را احساس می‌کنید که این تیزهوشی بدست نمی‌آید، مگر در کوران مبارزه و حوادث و از آن مهم‌تر، اعتقاد به حرکت مردم! او در پائین نامه این دانشجویان، فقط یک جمله کوتاه نوشته‌است. آن جمله اینست «حضرت امام هم وقتی در حصر بودند و هیچ مطبوعه‌ای مطالب ایشان را منتشر نمی‌کرد، با رادیوها و نشریات خارجی مصاحبه می‌کردند!»

اولاً شرایط کنونی را با شرایط دوران انقلاب مقایسه کرده، دوم حصر خود را با حصر آیت‌الله خمینی مقایسه کرده و سوم، نه تنها مصونیت قضائی و مذهبی برای خودش فراهم ساخته، بلکه این مصونیت را برای همه دیگرانی که با رادیوها و مطبوعات خارج کشور مصاحبه و گفتگو می‌کنند فراهم ساخته، چرا که آنها هم به نوعی دیگر در حصر هستند. مطالبشان در مطبوعات منتشر نمی‌شود و رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی هم که نه تنها خبر و نظرشان را پخش نمی‌کند، بلکه علیه آنها در برنامه‌هایی مثل "هویت" و "چراغ" پرونده سازی هم می‌کند و می‌کوشد شخصیتشان را تخریب کند و خطر دور سرشان است! ضمناً این یک فتوای مذهبی هم برای مذهب‌پوستان است، چرا که آیت‌الله منتظری مرجع هم هست!

اینجاست آن حرکت با رودخانه جنبش که بنده خدمت شما گفتم. آقای منتظری را جنبش تا اینجا جلو آورده‌است، البته او هم این تیزهوشی را داشت که بداند کجا حسابش را باید جدا کند و کجا در صف مردم بایستد.

ما می‌گوئیم این موضع‌گیری‌ها، بیانیته‌ها، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، به دادگاه رفتن‌ها، در دادگاه افشاگری کردن‌ها، همه و همه جویبارهایی هستند که به آن رود بزرگ، که اصطلاح "رودخانه جنبش" را برای آن بکار بردم ریخته می‌شوند و آن را پر قدرت تر می‌کند. آمدن آقای گنجی یکی از آن جویبارهاست، محاکمه عبدالله نوری یکی دیگر از آن جویبارها بود، بقیه حوادثی که در این چهار سال شاهد آن بوده‌ایم، حتی خون امثال فروهر و پوینده هم جویبار خونینی بود که به رودخانه جنبش ریخت!

شما دیدید که حرکت آهسته جنبش در انتخابات مجلس پنجم و خیز کوتاه و محتاطانه‌ای که مردم برداشتند تا وارد صحنه سیاسی و تعیین سرنوشت خویش شوند، چه وسعتی در انتخابات یکسال بعد آن، یعنی انتخابات ریاست جمهوری از خود نشان داد. هیچکس فکر نمی‌کرد در آن یکسال فاصله و در آن آرامش ظاهری که بر جامعه حاکم بود، جنبشی چنین توده‌ای، مثل یک رود پر آب و عمیق در حال حرکت است. اکنون هم همان است. اشتباه می‌کنند آنها که تصور می‌کنند با بسته شدن چند روزنامه و به زندان افتادن چند نویسنده و یا فعال سیاسی جنبش از حرکت باز خواهد ایستاد و یا باز ایستاده و یا ناامیدی بر آن مسلط شده‌است. اتفاقاً بر خلاف آنها که آرزو می‌کنند یک شبه همه چیز دگرگون شود، ما اعتقاد داریم هر چه فرصت و زمان بیشتر در اختیار جنبش باشد و حرکت آن آهسته‌تر، اما عمیق‌تر باشد، حاصل آن تثبیت‌شده‌تر و پایدارتر خواهد بود. شما تصور کنید، اگر انقلاب ۵۷ چند سال طول می‌کشید تا به پیروزی برسد، دستاوردهای آن را به این آسانی می‌توانستند عده‌ای تاجر بزرگ بازار تهران و عده‌ای روحانی مرتجع به بازی بگیرند و برباد بدهند؟ اگر انقلاب چند سال طول می‌کشید، مردم با شخصیت‌های مختلف و نظرات و دیدگاه‌ها و پایگاه‌ها و خواسته‌های اقتصادی آنها بیشتر آشنا نمی‌شدند؟ اگر مردم در انقلاب ۵۷، به شناختی با عمق شناخت امروز دسترسی داشتند، حاصل آن انقلاب تثبیت شده‌تر نبود؟ بنابراین، اگر جنبش دیرتر و با دشواری

بیشتری به یک دست‌آوردی دست یابد و برای حفظ آن ایستادگی کند، بهتر از آن موفقیت آسان و زود هنگامی است که با ریختن مردم به خیابان‌ها بدست بیاید و بعد هم معلوم نشود آنکه می‌آید کیست و پشتش چه نیروی خارجی ایستاده‌است!

بنابراین، باید مدام کارنامه چهار سال گذشته را مرور کرد و دید جنبش آیا به عمق رفته یا نه، حوادث و رویدادها به عمیق‌تر شدن جنبش کمک کرده یا نه؟

فاجعه این نیست که چند نفر را گرفته‌اند و به زندان انداخته‌اند و یا چند روزنامه‌را بسته‌اند، فاجعه وقتی است که ببینیم با این مقابله‌ها، جنبش از حرکت به عمق باز مانده و عقب افتاده‌است. ما وقتی کارنامه ۴ ساله را ورق می‌زنیم، چنین فاجعه‌ای را نمی‌بینیم. یعنی عمق جنبش را می‌بینیم و حرکت آن را و به همین دلیل هم نسبت به آینده بسیار هم امیدواریم. نباید اسیر و غمگین از حادثه‌آفرینی‌ها و به زندان رفتن‌ها و یا حتی کشته شدن این و آن شد.

« سر خم می‌سلامت، شکند اگر سوئی »

ما یقین داریم که چهار سال پیش، وقتی انتخابات ریاست جمهوری شروع شد، مردم می‌دانستند چه چیز و چه کس و کسانی را نمی‌خواهند و آقای خاتمی را بعنوان چهره‌ای از میان خودشان می‌خواستند، اما بدستی نمی‌دانستند در حاکمیت چه گذشته و پشت انواع شعارها و اسلام‌خواهی‌ها چه نهفته‌است. هرگز عمق آگاهی مردم باندازه امروز نبود، مردم با انواع چهره‌ها و صاحبان افکار و اندیشه آشنا نبودند، چهره‌های موافق جنبش و چهره‌های مخالف جنبش برای مردم به روشنی امروز نبود. چهره‌های همراه و همگام با مردم همه از میان روحانیون و مذهبیون حکومتی و حاشیه حکومتی نیستند. از میان ملیون، غیر ملیون، دگراندیشان و خلاصه از هر گرایش سیاسی مردم با چهره‌ها و افکاری آشنا شده‌اند. در صف مقابل جنبش هم مردم با چهره‌ها و افکاری در میان روحانیون و غیر روحانیون آشنا شدند، که هرگز تا پیش از آن این آگاهی امروز را نسبت به آنها نداشتند. چند روز پیش در صفحه دوم روزنامه "حیات‌نو" سرمقاله بسیار جالبی در باره یکی از اظهارنظرهای اخیر حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان، دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی نوشته شده بود! عسگر اولادی به دفاع از شورای نگهبان در رد استفساریه مجلس در تفسیر یکی از بندهای قانون مطبوعات برخاسته و از زبان مردم و به نیابت از مردم از شورای نگهبان برای رد این استفساریه دفاع کرده بود؟ نویسنده سرمقاله، عین جمله عسگراولادی را آورده و بعد هم خطاب به او نوشته بود «شما که مردم در همه انتخابات سال‌های اخیر به شخص شما و دیگر همفکرانتان رای ندادند، چگونه بنام مردم حرف می‌زنید؟ اگر به این موقعیت خودتان در میان مردم شک دارید، یکبار دیگر وارد میدان شوید و خودتان را برای ریاست جمهوری کاندیدا کنید تا ببینید آن مردمی که شما از قول آنها حرف می‌زنید به شما رای می‌دهند؟»

این دعوت صورت نگرفته، مگر به حکم اطلاع از آگاهی گسترده مردم از شخصیت‌ها و چهره‌هایی نظیر عسگراولادی مسلمان!

آنهمه روشنفکر و مبارز سیاسی را کشتند و مردم نمی‌توانستند بدانند آنها چگونه و چرا کشته شدند. افراد را می‌کشتند و انواع خبرهای مطبوعاتی و شایعات امنیتی در جامعه پیرامون انواع مفاسدی که خودشان داشتند و به قربانیان نسبت می‌دادند پخش می‌کردند. امروز تکرار چنین امری ممکن است؟ ما با قاطعیت می‌گوئیم خیر! تکرار جنایاتی نظیر قتل دکتر سامی در مطبش با همان شیوه‌ای که فروهر را کشتند و مردم را بی‌خبر و بی‌تفاوت نگهداشتن دیگر ممکن نیست. امروز، با آنکه روزنامه‌ها بسیار محدود و محتاط شده‌اند، وقتی کوچکترین خبری اتفاق می‌افتد تحلیل آن چند ساعت بعد سر زبان‌هاست. تا حکومت دروغ می‌گوید، مردم می‌فهمند و فاش می‌کنند، تا یک جزوه و اطلاعیه در شهر پخش می‌شود، مردم اطلاعات درست آن را در می‌آورند و قبول می‌کنند و نادرست‌هایش را رد می‌کنند. این رشد نیست؟ این عمق نیست؟ این دست‌آورد نیست؟

حالا شما فرض کنید که قلدری هم کردند و با نیروی نظامی به مردم حمله کردند و خواستند جنبش را سرکوب کنند و عده خیلی بیشتری را هم گرفتند و حتی موج کشتار هم راه انداختند، بسیار خوب، مگر آگاهی مردم با یورش نظامی از بین می‌رود؟ مگر با این نوع یورش‌ها شکم گرسنه مردم سیر می‌شود؟ مگر با یورش نظامی فساد و غارتگری تمام می‌شود؟ وقتی پاسخ همه این سئوالات منفی است، معنای آن اینست که جنبش ادامه پیدا می‌کند! خوشحالی و امید ما باید این آگاهی و عمق باشد، نه اینکه غمگین شویم که اکبر گنجی را به زندان برده‌اند و کتک زده‌اند. صدها و صدها اکبر گنجی هنوز در راه است. در ارتباط با ایشان، ما به این جسارت احترام می‌گذاریم. تاکید کنم که در این مرحله و آنچه که انجام داده‌است، زیرا فردای ایشان و یا امثال ایشان بستگی به عملکرد خودشان دارد. کار ایشان در دادگاه کمک کرد به گسترش آگاهی مردم و قابل ستایش است.

خدابخشیان: آنچه که اکبر گنجی گفت و انجام داد، همان بود که یوسفی اشکوری گفت و کرد. آیا این اصلاح طلبان که همان انقلابیون قبلی‌اند، امروز بار دیگر انقلابی نشده‌اند؟ و یا نه، اصلاح طلب شده‌اند، یعنی بینش و متانت سیاسی بیشتری پیدا کرده‌اند؟

اصلاحات انقلابی، امروز شعار مردم شده‌است!

راه‌توده: ببینید! این شرایط حاکم بر جامعه‌است که به افراد، احزاب، سیاسیون و مبارزان تکلیف می‌کند چه موضعی بگیرند. هر کس با این شرایط همگام است، در صحنه می‌ماند و هر کس نیست حذف می‌شود.

آقای اشکوری می‌گوید «**ما همان انقلابیون اول انقلابیم، همان خواست‌ها را هم داریم. بنابراین، ما ضد انقلاب نیستیم، ضد انقلاب شمائید!**» به این ترتیب صحبت از خواسته‌های انقلابی است. واقعا هم آنچه که مردم می‌خواهند و انتظار تحقق آن را دارند، در نوع خود یک انقلاب است. در حقیقت انقلاب در انقلاب در جامعه امروز ایران جریان دارد. اصلاحات از این نظر، اصلاحاتی انقلابی است و مسیر در حال تکامل جنبش هم، مسیری انقلابی است. مردم آزادی می‌خواهند، عدالت اقتصادی می‌خواهند، استقلال کشورشان را می‌خواهند، با غارتگران پنجه در پنجه شده‌اند، جامعه صف بندی شده‌است، اقلیتی در آنسو و اکثریتی در اینسو. این فقط آقای اشکوری و یا دیگر هم‌اندیشان او نیستند که می‌گویند به آرمان‌های اول انقلاب ۵۷ بازگشته‌ایم، بسیاری از ملیون، روشنفکران، دگراندیشان غیر مذهبی، توده‌های‌ها همه صدا در صدای هم انداخته‌اند و از اصلاحات و تحولات اساسی و بنیادی در جامعه دفاع می‌کنند. حرف‌ها و شعارها و تحلیل‌هایی که امروز گفته می‌شود، داده می‌شود و ارائه می‌شود، کیفیت بسیار عمیق‌تری نسبت به حرف‌ها و شعارها و تحلیل‌های سه سال پیش دارد. اتفاقا یکی از دلائل خوشحال کننده و امیدوار کننده رشد جنبش در همین نکته‌است. نکته‌ای که نباید اجازه داد با گرد و خاک هوا کردن مخالفان جنبش فراموش شود و از نظر طرفداران جنبش دور بماند.

شما نگاه کنید، سه سال پیش که روزنامه نشاط و جامعه و توس و چند نشریه دیگری که منتشر می‌شدند و بعد هم توقیف شدند، در باره تحولات اساسی در جامعه ایران چه مباحثی را مطرح می‌کردند و امروز در مجلس شورای اسلامی و در سخنرانی‌ها چه مطالبی مطرح است. در آن سال‌ها، نظرات امثال آقای زیباکلام، که عمدتاً بحث‌های روشنفکرانه سیاسی بود و از تغییرات ملایم سیاسی حمایت و دفاع می‌کرد صدر مطالب این روزنامه‌ها و نشریات بود، حالا امروز "مافیای اقتصادی"، "رانت‌خواری مافیای قدرت"، "جلوگیری از غارتگری" مطرح است و در مجلس، در سخنرانی‌ها، در اجتماعات و خلاصه در هر فرصت آزادی که برای گفتن و نوشتن فراهم می‌شود این مطالب بجای بحث‌هایی مثل "توهم توطئه" و مسائلی از این دست مطرح است که توده مردم خیلی بیشتر و بهتر از آن بحث‌های روشنفکرانه آنها را درک می‌کنند؟ مردم فهمیده‌اند دعوا بر سر چیست و آنها که جلوی آزادی مردم ایستاده‌اند درد اصلی‌شان نه دین و نه انقلاب و نه ارزش‌های مذهبی، بلکه افشای غارتگری آنها و جلوگیری از ادامه آنست. به سخنرانی‌های اخیر امثال آقای بهزاد نبوی،

مخصوصاً همین سخنرانی اخیرش در شهر خرم‌آباد، که فکر می‌کنم خبر آن دیروز در مطبوعات منتشر شد نگاه کنید، تماماً علیه همین رانت خواری و دزدی و غارتگری مخالفان آزادی مردم و مخالفان اصلاحات است. سخنرانی آقای هاشم آغاچری در تجمع دانشجویان، به مناسبت سالروز تصرف سفارت امریکا نگاه کنید، هشتاد درصد آن طرح همین ریشه‌های واقعی مقاومت در برابر اصلاحات است. حتی مطالب محدودی که در چند نشریه باقی مانده منتشر می‌شود هم، حالا دیگر عمدتاً در باره همین مسائل ریشه‌ای و اساسی است که توده مردم با آن عمیقاً درگیرند و آن را خیلی خوب می‌فهمند؛ حتی برخی نمایندگان مجلس از پشت تریبون آن می‌گویند که اصلاح طلبان را محاکمه می‌کنند و جلوی انتشار مطبوعات را گرفته‌اند تا از قدرت اقتصادی خودشان دفاع کنند. آقای عبدی و برخی دیگر از رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی حالا دیگر با صراحت از ضرورت مبارزه با فساد حکومتی، از خصوصی سازی‌های دهسال گذشته که به حراج کارخانه‌ها و ورشکستگی آنها انجامیده و بیکاری عظیم کارگران و نابودی تولید در کشور را موجب شده، از غارتگری اجتماعی حرف می‌زنند و تأکید می‌کنند که این مبارزه جز با افشای آن از طریق مطبوعات ممکن نیست. ببینید بجای امثال آقای زیباکلام چه افرادی سخن می‌گویند و چه مطالبی را مطرح می‌کنند!

شما مقایسه کنید، اگر آن مطالبی که در آن زمان در روزنامه جامعه مطرح می‌شد، امروز منتشر شود دیگر بردی دارد؟ بنظر ما ندارد، زیرا مردم و جنبش مردم آن مرحله را پشت سر گذاشته‌اند. حرف‌هایی که بعضی گروه‌های دانشجویی امثال گروه طبرزدی می‌زدند و هنوز هم می‌زنند و عمدتاً در سطح حرکت می‌کند و جنبه رقابت با دفتر تحکیم و کارشکنی در کار آن را دارد، امروز دیگر برد ندارد، چون عمق ندارد و با عمق جنبش همخوانی ندارد، ریشه اقتصادی ندارد!

به زبانی دیگر، عده‌ای با عمق جنبش هم‌گام شده‌اند و حرف‌هایی نظیر حرف‌های هاشم آغاچری، خانم حقیقت‌جو، نماینده مجلس، برخی طرفداران جنبش که اساساً در حاکمیت نیستند و دگراندیش شناخته می‌شوند و یا محسن آرمین، نماینده دیگر مجلس را می‌زنند، آقای منتظری در پاسخش به دانشجویان همین‌گونه قاطع سخن می‌گوید و با مردم حرکت می‌کند، و عده‌ای هنوز در همان مرحله سه سال پیش جنبش باقی مانده‌اند و ای بسا از جنبش بکلی جدا شده و وارد دسته‌بندی‌های سیاسی-حکومتی هم بشوند و در برابر جنبش هم فرار بگیرند! این پدیده هم خیلی طبیعی است، سابقه و ریشه هم دارد! هم در کشور ما و هم در دیگر کشورها و جنبش‌ها!

بنا بر همین نشانه‌ها، بنظر ما جنبش علیرغم به زندان افتادن این و آن و بسته شدن مطبوعات به عمق رفته، تعمیق یافته و ریشه‌دارتر شده‌است. آنها که امروز بیرون از زندان هستند و فعالیت می‌کنند، در واقع مواضعی قاطع‌تر و محکم‌تر از گذشته اتخاذ کرده و بیان می‌کنند که شباهت به همان مواضع اکبرگنجی در ابتدای ورودش به دادگاه دارد و این هر دو متأثر از ریشه‌دارتر شدن جنبش است. وقتی از صدر تا ذیل، از رهبر تا آیت‌الله خزعلی هم، به زعم و برداشت خودشان از اصلاحات و ضرورت آن صحبت می‌کنند، این نشان‌دهنده فشار جنبش و مردم به حاکمیت است. بالاخره، همه آقایان که بی اطلاع از خشم مردم نیستند. از هر طرف اطلاعات در اختیارشان قرار می‌گیرد.

اگر جنبشی در کار نبود، اگر جنبش فروکش کرده بود، اگر با راه انداختن محاکمات و بستن مطبوعات موفق به مهار جنبش شده بودند، که دیگر نیاز به ادامه محاکمه و وحشت از تفسیر یک بند از قانون مطبوعات نبود که به موجب آن ممکن است چند هفته‌نامه تبدیل به روزنامه شوند. دیگر احتیاج به سفر رهبر به شهرستان‌های کوچک استان مرکز نبود و از آن مهم‌تر، نیاز به انتشار اطلاعیه دفتر رهبری نبود. در این اطلاعیه نوشته شده‌است که «رهبر بدون هیچ تشریفات رسمی به این سفر می‌رود». همین که می‌نویسند تشریفات دیگر نمی‌گیریم، نشانه اعتراض مردم به تشریفات پر هزینه این سفرهاست، که آلوده به انواع تشریفات شاهنشاهی و چاپلوسی‌ها و صحنه آرائی‌ها در محل است. وقتی سه سال و نیم پیش آیت‌الله منتظری فریاد زد که از سفرهایی که میلیون‌ها تومان هزینه آن می‌شود پرهیز کنید، ریختند به خانه او و جلوی در خانه‌اش دیوار کشیدند و زندانی‌اش کردند. حالا خودشان اطلاعیه به مطبوعات می‌دهند که «مردم! سفر رهبر بی هزینه‌است و تشریفات ندارد!» آن فشاری که این اطلاعیه را تحمیل کرده، یعنی فشار جنبش و تعمیق جنبش! ما نوع دیگری این مسائل را درک نمی‌کنیم. همین نشانه‌های به ظاهر کوچک، اما در واقع بزرگ، نشان می‌دهد که توده مردم چقدر به مسائل اقتصادی حساسند، چقدر از تشریفات شاهنشاهی نفرت دارند، فاصله آقایان با توده مردم چقدر زیاد و عمیق است. این مربوط به سفر "رهبر" است.

شما نگاه کنید! تمام خبرهایی که از سخنرانی رهبران طیف مخالف اصلاحات در مطبوعات منتشر می‌شود، همگی این سخنرانی‌ها یا در پایگاه‌های بسیج انجام شده، یا زیر یک سقف عده‌ای بسیجی و عضو انجمن اسلامی فلان دانشگاه را جمع کرده‌اند و یا در نماز جمعه و مصالای شهرها برای عده‌ای دستچین شده و در مراسمی از پیش تدارک شده این سخنرانی‌ها انجام می‌شود و علیه اصلاحات و دولت حرف زده می‌شود. مانند سخنرانی "حسینیان" - یعنی همان آقای "خسرو" در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای - در کرمانشاه، آیت‌الله خزعلی در مصالای شهر خوی، آقای ناطق نوری برای بسیجی‌های دستچین شده زادگاهش مازندران و بقیه آقایان. همین نشان نمی‌دهد که چهره آقایان برای مردم آشکار شده و از حضور در میان توده مردم دیگر وحشت دارند! درست است که با به میدان فرستادن اوباش سازمان یافته جلوی حضور اصلاح طلبان و طرفداران جنبش در میان توده مردم را می‌گیرند، اما این نشان‌دهنده قدرت آنها نیست، نشانه ضعفشان است. خودشان می‌ترسند در میان مردم ظاهر شوند و تنها کاری که فعلاً از دستشان بر می‌آید اینست که جلوی حضور مهندس عزت‌الله سحابی را در اجتماع مردم اندیمشک بگیرند. همین که امثال عزت‌الله سحابی از حضور در میان توده مردم نمی‌ترسند و با آسودگی خاطر به میان آنها می‌روند و می‌دانند که مردم از آنها استقبال می‌کنند و آقایان از چنین حضوری وحشت دارند، خودش یعنی عمق جنبش! حالا بروند در جمع فلان اجتماع بسیج سخنرانی کنند و روزنامه کیهان هم با عنوان بزرگ منتشر کند و تلویزیون هم با رنگ و لعاب فیلمش را پخش کند. چشم تیز بین مردم که عمق مسئله را می‌بیند. این توده مردم می‌گویند «شماها که می‌خواهید از زبان مردم صحبت کنید، خب، چرا مثل اصلاح طلبان بدون تشریفات و بدون گارد محافظ نمی‌آئید به میان مردم؟» می‌ترسید؟ از چه می‌ترسید؟ چرا می‌ترسید؟ مردم که توپ و تانک و تفنگ ندارند و اهل جنگ نیستند، سؤال دارند و اگر هم پای سخنرانی و منبرتان نیایند هم اعتراضشان را نشان داده‌اند. امتحان کنید!

ما حتی آن زمان که اوج افشگری در باره قتل‌های زنجیره‌ای بود و در اشاره به همان اصطلاحاتی که آقای اکبر گنجی در مقالاتش بکار می‌برد، بارها نوشتیم که «عالیجنابان اقتصادی» را افشاء کنید تا جنبش حرکت عمقی پیدا کند و هنوز هم می‌نویسیم و می‌گوئیم که برای بردن اصلاحات به عمق جامعه و بیمه کردن جنبش و خلع سلاح کردن مخالفان آزادی هیچ راه حل دیگری جز افشای ماهیت و چهره اقتصادی مخالفان اصلاحات نیست و هر چه این کار دیرتر انجام شود، دست مخالفان و توطئه‌گران بیشتر برای توطئه باز گذاشته می‌شود!

خدابخشیان: وقتی از چنین خواسته‌ها و عمقی در جنبش صحبت می‌شود، به نوعی از یک انقلاب صحبت می‌شود. بنابراین، وقتی پای انقلاب در میان است، دیگر اصلاحات چه معنایی پیدا می‌کند؟

راه‌توده: اتفاقاً، ما با این سؤال، بصورت تئوریک هم روبرو هستیم و بعنوان یک بحث به آن مشغولیم. واقعیت اینست که خواسته‌های مردم، خواسته‌های انقلابی است. حتی همان تعبیری که "رهبر" جمهوری اسلامی از اصلاحات می‌کند و آن را در سه عرصه "مبارزه با فقر"، "مبارزه با فساد" و "مبارزه با تبعیض" خلاصه می‌کند، هر کدام خود به تنهایی برای یک انقلاب اجتماعی کافی است و این صریح‌ترین اعتراف به خواسته‌های انقلابی موجود در جامعه است. بنابراین، بر سر انقلابی بودن خواسته‌های مردم بحثی نیست؛ بحث اینجاست که پس اگر خواسته‌های مردم و جنبش انقلابی است، اصلاحات دیگر چه معنایی می‌دهد؟

در اینجا، این نکته بسیار مهم فراموش می‌شود، که بخشی از قدرت حکومتی در حال حاضر در اختیار نیروهای است که آنها از این خواسته‌های مردم حمایت می‌کنند و به این ترتیب، یک سر جنبش مردم در حاکمیت است و سر دیگرش در خانه‌های مردم و خیابان‌ها و کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها. با این تعریف و در مرحله‌ای که اکنون جنبش در آن قرار دارد، بحث بر سر سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، بلکه بحث بر سر بازگشت به همان قانون اساسی است که مردم در سال ۵۸ به آن رای داده‌اند و در سال ۶۸ و بدور از نظارت مردم و در یک زدوبند و معامله پشت پرده آن را به سود همین جریانی که امروز در برابر جنبش مردم ایستاده تغییر دادند. وقتی یک سر مدافعان خواسته‌های انقلابی مردم در حاکمیت است، هر چند که قدرت عملی آن هم با شکل آن همخوانی نداشته باشد و این سر، در عین دفاع از خواسته‌های انقلابی مردم، به حفظ نظام هم پایبند باشد، آنچه که در دستور باقی می‌ماند اصلاحات انقلابی است. البته حاصلی که این اصلاحات در صورت رسیدن به پیروزی به همراه خواهد آورد، حاصلی انقلابی است. انقلابی با این مضمون که ترکیب طبقاتی حاکمیت را به سود جنبش مردم تغییر خواهد داد و توازن نیرو در حاکمیت به سود جنبش تغییر خواهد کرد. اینست، که از اصلاحات انقلابی صحبت می‌شود و نه انقلاب. هرگز هم نباید از این نوع تزه‌های ماجراجویانه و چپ روانه دفاع کرد که اصلاح طلبان از حاکمیت خارج شوند تا برویم به سمت انقلاب! ای بسا روند حوادث به گونه‌ای طی شود که تغییرات انقلابی در جامعه ایران با تغییر نظام نیز همراه شود، اما این بحث اکنون، که جنبش مدافعان صادقی در دو قوه مجریه و مقننه و دیگر نهادها، حتی نهادهای نظامی و مذهبی دارد مطرح نیست. تاکید می‌کنیم که "اکنون" مطرح نیست!

خدا بخشید: آخرین پرسش، درباره این پرونده‌های حجیمی است که برای هر کس که به دادگاه می‌آوردن تهیه شده است. حتی کسانی که چند روز بعد از دستگیری به دادگاه برده می‌شوند چند جلد پرونده برایشان رو می‌شود. این پرونده‌ها را به این سرعت چگونه تهیه می‌کنند.

راه‌توده: شما درست می‌گوئید، اما این پرونده‌ها را امروز و دیروز تهیه نکرده‌اند، بلکه سال‌هاست روی آن کار کرده‌اند. اگر درست به خاطر داشته باشیم، در شماره ۹۶ راه‌توده، یعنی حدود ۷ ماه پیش ما خبری را منتشر کردیم که به موجب آن یک تیم چند ده نفره در موسسه انتشاراتی کیهان و زیر نظر حسین شریعتمداری و حسن شایانفر و در کتابخانه مدرسه حقانی قم سرگرم پرونده سازی برای مطبوعات و اهل قلم هستند. تعدادی از متهمین قتل‌های سیاسی و اخراجی‌های وزارت اطلاعات و امنیت در این تیم‌ها تقسیم شده و سرگرم پرونده سازی بودند. همین آقای حجت‌الاسلام حسینیان هم یکی از گردانندگان این تیم‌های باصطلاح تحقیقاتی و پرونده سازی بود و هست. حجت‌الاسلامی که قاضی دادگاه ویژه روحانیت بوده، قاضی شرع زندان‌ها بوده، در قتل‌های سیاسی هم با نام مستعار "خسرو" دست داشته و حالا هم رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی است.

اینها کار را بر این مینا شروع کردند که رابطه‌ای بین ۱۶-۱۷ نشریه‌ای که بعد از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات انتشار یافتند پیدا کنند و مطالب و نویسندگان آنها را "کد" گذاری کردند؛ درست مثل اینکه بخواهند یک گروه تروریستی را شناسایی کنند.

مثلاً می‌گشتند در لابلای مطالب این روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و جملات و اصطلاحات مشابه مقالات آنها را پیدا می‌کردند و بعد به زعم خودشان کشف می‌کردند که فلان مقاله که با فلان نام نوشته شده تعلق به فلان کس دارد و موضوع مورد بحث او در چند روزنامه و هفته‌نامه و ماهنامه بصورت واحدی مطرح شده است. برای امثال محمد قوچانی، ابراهیم نبوی، مسعود بهنود و دیگرانی که حالا با پرونده‌های قطور به دادگاه آورده می‌شوند اینطوری پرونده درست کردند و باصطلاح خودشان خانه‌های تیمی مطبوعاتی کشف کردند!

حتی اگر بخاطر داشته باشید، پیش از یورش به مطبوعات، چند بار از زبان آیت‌الله جنتی و آیت یزدی و حتی "رهبر" جمهوری اسلامی هم در نماز

جمعه‌ها و سخنرانی‌هایشان به این نکته اشاره شده بود و این نشان می‌داد که تیم تهیه کننده این پرونده و سازماندهنده پرونده سازی برای مطبوعات و نویسندگان آن، گزارش‌های خودشان را و باصطلاح گزارش کشفیات خودشان را در اختیار این مقامات هم بتدریج می‌گذاشته و ضرورت حمله به مطبوعات و بستن آنها را یاد آور می‌شدند، چرا که ابتدا باید مطبوعات بسته می‌شدند تا بتوان نویسندگان و گردانندگان آنها را با همین پرونده‌سازی‌ها به دادگاه کشاند. اگر مطبوعات بسته نمی‌شدند، که نمی‌شد نویسنده آنها را با این نوع اتهامات و پرونده سازی‌ها به دادگاه کشاند!

پرونده علیه آقای مهندس سبحانی هم همینطور تهیه شده، پرونده علیه روزنامه "سلام" هم همینطور تهیه شده بود. اتفاقاً تجربه‌ای که در ارتباط با روزنامه سلام با همین شیوه بکار گرفته شده بود، این بار هم در ارتباط با بقیه مطبوعات به کار گرفته شد. مبتکران و طراحان اولیه این شیوه پرونده‌سازی برای روزنامه سلام و بعد هم بقیه مطبوعات هم سعید امامی و حسین شریعتمداری و مهدی خزعلی، فرزند آیت‌الله خزعلی و مسئول انتشارات هویت بودند. بنظر ما طراح بازجویی از نویسندگان زندانی مطبوعات هم باقی ماندگان همین تیم هستند که سعید امامی در آن نقش رهبری را داشت، یعنی همین آقایانی که نامشان را بردم. در باره بستن شدن روزنامه سلام، یک کتابی در ایران منتشر شده بنام "سرگذشت سلام". در این کتاب، آقای خوئینی توضیحات مختصر و در عین حال بسیار روشنی در باره این سیستم پرونده سازی می‌دهد، که ما امیدواریم بتوانیم در شماره آینده راه‌توده بخش‌هایی از آن را منتشر کنیم. در سراسر آن کتاب، نام مدیرمسئول روزنامه سلام "خوئینی" ذکر می‌شود و ما هم نمی‌دانیم این "ها" چرا؟ چه وقت و به چه دلیل به دنبال نام فامیل ایشان اضافه شده و سر زبان‌ها افتاد. بهرحال ایشان را "خوئینی" می‌نامند، می‌نویسند و صدا می‌کنند، نه "خوئینی‌ها"!